

DATE ISSUED	DATE DUE	DATE ISSUED	DATE DUE
FEB 2 1 1987	JUN 1 5 1987		
JUN 1 5 2006			

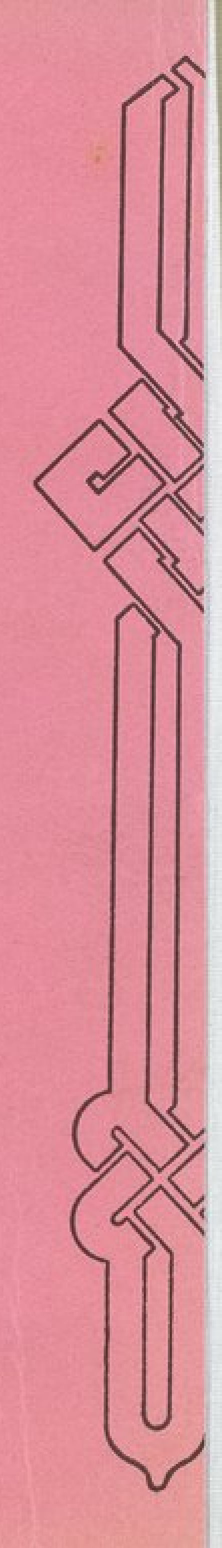

PRINCETON UNIVERSITY LIBRARY
PAIR>
32101 041063247

بسم الله الرحمن الرحیم

ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر

تشیع علوی

دکتر علی شریعتی



Sharī'atī, 'Alī.

بسم الله الرحمن الرحیم

ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر

تشیع علوی و تشیع صفوی

این کتاب را

به ملت خویش که بزرگترین افتخارش و دشوارترین انتخابش ، راه علی ومکتب علی و ولایت علی ، در سیاه‌ترین دوره های تاریخ است ،

و به حوزهٔ علمی امام صادق که پایگاه نگهبانی مکتب اهل بیت است و به علما ، سخنوران ، نویسندگان وطلاب تشیع علوی — که امید مردم برای آگاهی مردم و احیاء ایمان مردم به آنها است ،

تقدیم می‌کنم .

به آنها که خود ، بیش از همه ، قربانی تشیع صفوی اند !

تشیع سرخ — تشیع سیاه

مذهب شهادت — مذهب عزا .

بسم الله الرحمن الرحيم

اسلام دینی بود که با "نه"ی محمد - وارث ابراهیم ومظهر دین توحید خدا و وحدت خلق - در تاریخ انسان پدید آمد. "نه"ای که شعار توحید با آن آغاز می‌شود، شعاری که اسلام در برابر شرک - مذهب اشرافیت ومصلحت - با آن آغاز شد.

وتشیع، اسلامی بود که با "نه"ی علی بزرگ - وارث محمد ومظهر اسلام عدالت و حقیقت - در تاریخ اسلام چهره‌ی خود را مشخّص کرد ونیز جهت خود را. "نه"ای که وی، در شورای انتخاب خلیفه، در پاسخ عبدالرّحمن - مظهر اسلام اشرافیت ومصلحت! - گفت.

این "نه"، بعنوان جبهه گیری نهضت شیعی در تاریخ اسلام، تا پیش از صفویه، شاخص نقش اجتماعی، طبقاتی وسیاسی گروهی بود که به محبت خاندان پیغمبر و پیروی علی شناخته می‌شدند. حزبی که

بنایش بر "قرآن وسنت" بود ، اما قرآن وسنتی که نه ازخاندان اموی وعباسی وغزنوی وسلجوقی و چنگیزی وتیموری وهولاکوئی ، بلکه ازخاندان محمدی اعلام می‌شود .

وتاریخ اسلام مسیرشگفتی را دنبال کرد . مسیری که درآن ، همهٔ قلدران وقداره بندان وخاندان‌ها وخان‌های عرب وعجم وترک وتاتار ومغول حق رهبری امت اسلام وخلافت پیامبر اسلام را داشتند ، جز خاندان پیامبروائمهٔ راستین اسلام !

وتشیع — که با " نه " آغازشد ، "نه" دربرابر مسیری که تاریخ انتخاب می‌کرد — عصیانی علیه تاریخ بود ، تاریخی که بنام قرآن ، مسیر جاهلیت کسری وقیصر را دنبال می‌کرد وبنام سنت ، پیش‌ازهمه ، پرورد گان خانهٔ قرآن و سنت را قربانی میساخت !

شیعه تاریخ رانپذیرفت ، رهبری و حاکمیت آنهائی راکه برتاریخ تسلط یافتند ود رجامهٔ جانشینی رسول وحمایت اسلام و

جهاد علیه کفر اکثریت خلق را فریفتند نفی کرد وپشت به مسجد های مجلّل وکاخ های پرشکوه امام وخلیفهٔ اسلام ، روبه خانهٔ گلین ومتروک فاطمه نهاد .

شیعه ــ که نمایندهٔ طبقهٔ ستمدیده وعدالتخواه درنظام خلافت بود ــ در این " خانه " ، هرچه راوهرکه رامی خواست ، می یافت .

برای او ، فاطمه ، وارث پیامبر ، مظهر "حق مظلوم" ودرعین حال نخستین "اعتراض" و تجسم نیرومند وصریح "دادخواهی" که شعار ملت های محکوم وطبقات مظلوم درنظام حاکم بود .

وعلی ، مظهر "عدل مظلوم" ! تجسم پرشکوه حقیقتی که در رژیم های ضدانسانی قربانی شد ودرمذهب رسمی حاکم کتمان .

وحسن ، مظهر آخرین مقاومت پایگاه " اسلام امامت " ، دربرابر اولین پایگاه "اسلام حکومت" .

وحسین ، شاهد همهٔ شهیدان ظلم
در تاریخ ، وارث همهٔ پیشوایان آزادی وبرابری
وحق طلبی از آدم تاخود ش ، تا همیشه ،
رسول شهادت ، مظهر خون انقلاب .

وبالاخره ،زینب ، شاهد همهٔ اسیران
بی دفاع در نظام جلادان ، پیامبر پس از
شهادت ، مظهر پیام انقلاب !

ود رمکتب علی ، شیعه به عنوان تجسم
د رد ها وآرزوهای توده های مظلوم و آگاه و
عاصی برجبر حاکم ، اساسی ترین شعارهای
خود رامی یافت :

برای رهائی از "ولایت جور" :
" ولایت علی " !

برای زدن داغ باطله ومهرکفروغصب
برجبین خلافت :
" امامت " !

وبرای واژگون کردن نظام تضاد و
تبعیض مالکیت :
" عدالت " !

وبرای " اعتراض به وضع موجـــود "

ـ که حکومت وروحانیت واشرافیت حاکـم ،
بافتح ها وغنیمت ها ومسجد سازی ها وجماعت ها
ومدرسه ها ونذرها ووقف ها و خیرات ومبرات
وتعظیم شعائر وانجام مراسم ، می کوشیدند
تا همه چیز را طبق مشیت بالغهٔ خدا وشرع
ورضای خدا وخلق نشان دهند :

اصل "انتظار" !

وبرای ایجاد مرکزیت در نهضـــت :

" مرجعیّت " ،

وبرای تشکیل نیروها ونظم ودیسیپلین
وتعیین جهت :

" تقلید " .

وبرای داشتن یک رهبری مسئول :

" نیابت امام " ،

وبرای تأمین بودجهٔ مبارزه، تشکیلات
اجتماعی وادارهٔ تشکیلات وتأسیسات علمی،
آموزشی وجمعی ـ در نظامی که همهٔ بودجه
های مذهبی را حکومت زور، بنام حکومت

شرع می‌گیرد —

"سهم" !

وبرای طرح مداوم جنگ تاریخی شیعه ، انحراف تاریخ ، غصب‌ها وخیانت‌ها وظلم‌ها وسرچشمه های فریب ودروغ وانحطاط وبویژه ، برای زنده نگاه داشتن خاطره شهیدان :

"سوگواری" .

وبرای رسواکردن نظام حاکم که خود را وارث سنت رسول می‌نامد واثبات اینکه وارث جلادان وقاتلان ذریهٔ رسول است ، وبرای نشان دادن راه کار ، پاسخ گفتن به این پرسش همیشگی که : " چه باید کرد " ؟ وتعیین شکل مبارزه با حکومت جور وسرپیچی از بیعت ظلم وطرح تسلسل پیوسته تاریخ و اعلام جنگ انقطاع ناپذیر میان " وارثان آدم " و " وارثان ابلیس " وتعلیم این واقعیت جاری که اسلام حاضر ، اسلام قاتل است ، درجامهٔ " سنت" واسلام

راستین ، اسلام غایب است ، در ردای سرخ شهادت ......

" عاشورا " !

وبالاخره ، برای ایجاد پوششی هوشیارانه بر روی تشکیلات ، فعالیت ها ، رابطه ها ، نیروها ، شخصیت ها ، نقشه ها ، و حفظ نیروها ، افراد وگروه ها ازآسیب پذیری در برابر حکومت زور وقساوت ودستگاه روحانیت وابسته اش که یا باتکفیرها ، نهضت شیعه را لجن مال کنند ومردم ناآگاه راعلیه آن تحریک ، ویا باتعقیب ها ، پایمال نمایند وباقتل عام ها و زندان هاوتبعید ها ، تضعیف ، وبالاخره ایجاد امکان مبارزه وادامهٔ آن ورعایت دقیق اصل رازداری و حفظ شرایط ویژهٔ مبارزهٔ مخفی .

تقیه !

می بینیم که شیعهٔ علوی ، در طول هشت قرن (تاصفویه) ، نه تنها یک نهضت انقلابی در تاریخ است ودربرابر همه

رژیم های استبدادی وطبقاتی خلافت اموی وعباسی وسلطنت غزنوی وسلجوقی ومغولی و تیموری وایلخانی ــ که مذهب تسنن دولتی را مذهب رسمی خود ساخته بودند ــ جهتبایی مستمر در فکر ودر عمل بوده است، بلکه همچون یک حزب انقلابی مجهز، آگاه ودارای ــ ایدئولوژی بسیار عمیق و روشن، شعارهای قاطع وصریح وتشکیلات وانضباط دقیق ومنظم، رهبری اکثر حرکتهای آزادیخواه وعدالت ــ طلب توده های محروم وستمدیده رابه دست داشته وکانون خواست هاودردها سرکشی های روشنفکران حق طلب ومردم عدالت طلب بشمار می‌آمده است وبدینگونه، در طول تاریخ، هر چه زور، فشار، حقکشی، غصب حق مردم، بهره کشی از دهقانان، نظام اشرافیت، تضاد طبقاتی، اختناق فکری وتعصب فرقه‌ای وابستگی علمای دینی به حکام دنیائی وفقر و ذلت توده هاوقدرت وثروت حکام خشن تر وقبیح تر می‌شده است، جبهه گیری شیعه

قوی تر وشعارهای اساسی نهضت آن درخشان تر ومبارزهٔ شیعیان حاد تر و منظم تر شده است وازصورت یک مکتب فکری وعلمی ومذهبی ویژهٔ روشنفکران و خواص و به عنوان فهم درست اسلام و فرهنگ اهل بیت ، دربرابر فلسفهٔ یونانی وتصوّف شرقی ، به شکل یک نهضت سیاسی واجتماعی عمیق وانقلابی در میان توده ها وبویژه روستائیان توسعه می یافته است وقدرت های زور وروحانیت های تزویر را که بنام مذهب سنت ، برمردم حکومت می‌کرده اند بیشتر به هراس میافکنده است و این است که حتی خلفا وسلاطین شبه روشنفکر وآزاد اندیشی که یهود ومسیحیت و مجوس در دربارشان آزادی وحرمت ونفوذ داشتند وحتی دهریّون راآزادی بیان می دادند ، ازشیعه چنان به غیظ وخشم یاد می کنند که تنها قتل عام سادهٔ آنان قلبشان راآرام نمی‌ساخت وزنده پوست کندن ، میل به چشم کشیدن ، زبان ازقفا بیرون کشیدن وشمع

آجین کردن سیاست های رایجشان بـود و مورخان وفقیهان وحتی فیلسوفان وعارفـان دستگاه نیز هرگونه اتهامی وجعلی وسابقه ای رابرای بدنام کردن شیعه عبادت می شمردند!

واین است که سلطان محمـود غزنـوی اعلام می کند که من انگشت درجهان کرده ام وشیعی میجویم " وفقیه تسنن دولتی فتوی می دهد که ازدواج مسلمان بااهل کتاب از یهود ونصاری ومجـوس جائزاست وبازن شیعی جایزنیست!

پس ازتسلط ترکان ، ازنظرفکـری و مذهبی ، تعصب وتنگ نظری تشدید یافـت وازنظر اجتماعـی ، باایجـاد نظـام اقطاعـی وتیـول داری ، استثمارمردم و ــ بخصوص دهقانان بصورت وحشتناك وطاقت فرسائی درآمد ، وموجب شد که رژیم حاکم بر مردم ، درسیاست ، فقط باشلاق وشکنجـه ریرپاکردن کله منار وچشم منار حکومت کنـد و درروحانیت ، مذهب سنت ــ که ازآغـاز

اسلامِ حکومتی بود ــ بصورت منحط ترین عقاید واحکام تعصب آمیزوخشن درآید ووسیله‌ای شود برای توجیه وضع ضد انسانی حاکم وتطبیق با رژیم ددمنشانهٔ ترکان غزنوی وسلجوقی ومغولی ومادهٔ مخدره ای برای مردم وآلت قتاله ای برای هرفکری یا حرکتی که مصالح زورمندان و منافع مالکان وصاحبان اقطاع راتهدید می کند و ها این بود که ، دراین دوران ، شیعه ــ درشکل وگرایش های مختلف معتدل یاافراطی ــ مظهر قیام وشورش ومبارزهٔ توده های غارت شده و ستمدیده بود وبخصوص درمیان روستائیان نفوذ و گسترش شگفتی یافت ، بصورت نهضت های گوناگونی ازمتن توده ودربرابرقدرت بپا می خاست همچون تروریسم حسن صباح ، اشتراکیت قرامطه ، مبارزهٔ فرهنگی واعتقادی افراطی غلاة وعصیان آزاد اندیشانهٔ برخی ازفرقه های صوفیانهٔ انقلابی وشیعی مسلك علیه تعصب خشن وروح خشك اختناق آورومتحجّردستگاه فقهاومتشرعین وابسته به دستگاه حاکم وبالاخره مکتب علمی و معتدل وغنی امامیه ، به عنوان بزرگترین جریان

فکری وفرهنگی مقاوم د ربرابرمذ هب وفرهنگ حکومت ودعوت آگاه کننده وآموزش د هنده این مکتب ، براساس د واصل امامت وعد الت و شعار انقلابی عاشوراوبسیج معترضانه توده ها علیه وضع موجود ، باد عوت به انتظار حضرت مهدی قائم وطرح مسألهٔ انتقادی "علائم ظهور" و آخرالزّمان "وزنده داشتن امید به "فرج بعد ازشدت" وفکرانتقام وانقلاب وزوال قطعی جورومحکومیت جبری قدرتهای حاکم وگسترش عدالت باشمشیر وآمادگی همهٔ ستمدیدگان و عدالتخواهانِ منتظر برای شرکت د رانقلاب... بطوریکه ، د ربرخی شهرها چون کاشان وسبزوار که شیعیان قوی بودند ، جمعه ها ، اسب سفید ی رازین می کرد ند وتمامی مرد م شهر ، شیعیان معترض وناراضی ومنتظر ، علیرغم حکومت ومذ هب حاکم ، د رپی اسب ازشهربیرون می رفتند وبا انتظارفرج وآزاد ی ازظلم وآغازانقلاب یعنی ، طرح مسائلی که د ستگاه حاکم از آن وحشت دارد .

در نیمهٔ اول قرن هشتم، که حکومت مغولان
پس از قتل عام در وسیع چنگیز و دولاکو مردم ایران
را به یأس و ذلت وضعف تسلیم کرده بود ویاسای
چنگیز قانون بود وشمشیر دژخیمی مجری قانون،
وخان های مغولی وصحراگردان وامیران ورؤسای
طوایف مغولی، هریک منطقه ای را بصورت
اقطاع یا تیول در چنگ خود گرفته بودند و با
قساوت هولناکی دهقانان را برده وار به بند
کشیده بودند ودر شهرها نیز علمای مذهب یا
درخدمت حکام مغول درآمده بودند وخلق را
بنام "مذهب حقه سنت وجماعت"، به تسلیم
ورضای در برابر حکام مسلمان شده ای می خواندند که
همچنان چنگیزی مانده بودند وتنها برای
ارضای احساسات دینی مسلمین! در ازای
نابود کردن تمدن وایمان واخلاق وجامعه و
هستی مسلمین، ختنه می کردند! گروهی
نیز که تقوی آنان را از همدستی با حکام و
ستمکاران مانع شده بود، به انزوای زهد و
خانقاه های تصوف خزیده بودند وغیرمستقیم

راه صاف کن تجاوز وزمینه ساز جنایت بودند و مردم را در زیرتازیانهٔ جلادان وچپاولگران مغولی وفریبکاران روحانی تنها گذاشته بودند در این هنگام است که واعظی ، سلمان وارد در جستجوی حقیقت برمی‌خیزد و ازهمهٔ مدعیان زمان سراغ می‌گیرد ، نخست ، نزد بالوی زاهد میرود تاراه نجات رادرمکتب پارسائی و آزادی اوبیابد ، زهد راسکوت دربرابرظلم می‌بیند وچه بیشرمی وبیرحمی وخود خواهی زشتی که انسانی ، دربیرامونش ضجهٔ اسیران ونعرهٔ جلادان وفقر گرسنگان وتازیانه های ستم رابرگردهٔ بیچارگان ببیند وبشنود وبجای آنکه به نجات آنان برخیزد ، خود ، به تنهائی، درطلب نجات خود باشد وکسب بهشت !

ازاو به نفرت می‌گریزد ونزد رکن الدین عمادالدوله به سمنان می‌رود که آوازهٔ معرفت وپیشوائی طریقت او درتصوّف همه جاپیچیده بود . تصوف رانیز چون زهد ، مذهب فراراز واقعیت ها و مسئولیت هاوپشت کردن به

سرنوشت خلق ونادیده گرفتن ستم ها وقساوت ها
می یابد . اورا می بیند که دلی نازک واحساسی
لطیف وروحی متعال دارد اما چگونه است که
سیل خونی که مغول براین ملک جاری کرده و
زوالی که اسلام ومردم راتهدید می کند ، آرامش
روح وصفای دل اورا اندکی مکدرنمیسازد ؟

ازاو به نفرت می گریزد وبه خدمت
شیخ الاسلام، امام غیاث الدّین هبة اللّه
حموی به بحرآباد میرود تا نزد اواحکام شرع
مبین وفقه مذاهب حقهٔ اهل سنت رافراگیرد
وبه چشمهٔ اصلی حقیقت راه یابد .

فقه رامی بیند که هزار مساله درآداب
بیت الخلاء طرح وکشف می کند اما سرنوشت شوم
ملتی برایش مساله ای نیست !

شیخ خلیفه ، بیزارازاین هاکه کباده
مذهب وروحانیت می کشند، ومطمئن به اینکه
«این هاهمه بافندهٔ جامهٔ تقوی برتن [illegible]»،
وباجانی لبریز ازنفرت نسبت به حکومت جباران
مغول بود رنجید ازسرنوشت شوم توده [illegible] آن

مسلمان ،به عنوان یک مسلمان مسئولِ مرد ِ آگاه
اززمان، ومعترض نسبت به وضع وبی ایمان به همهٔ
این دکان های ایمان ، "اسلام ِ علی" راانتخاب
می کند ومذ هب اعتراض وشهادت را .

د رجامهٔ یک د رویش ساده ، تنها
وغریب به سبزوارمی آید . د رمسجد جامع
شهر خانه می کند وآنجابه وعظ میپرد ازد .
واعظی که د ربرابر آنچه مرد م رابه جهل وجور
تمکین کرده است سر شورش دارد وشورشی
که پشتش یک ایمان ، یک مکتب ویک تاریخ
سرخ نهفته است : تشیع !

توده های محروم اند ک اند ک آگاه
میشوند ، راه می یابند ، ود رنتیجه یک قد رت
تهدید کننده رابوجود می آورند .

ملاهای رسمی به کارهمیشگی خود
آغازمی کنند ، شایعه سازی وسپس فتوی
و د رآخر " ذبح شرعی "
"این شیخ د ر مسجد حرف د نیا
می زند ".

" این شیخ در مسجد حدس می‌زند
و به خانهٔ خدا اهانت میشود " !
"این شیخ دین مردم را آشفته میسازد ... "
ملاها کوشیدند تا مردم را به او بدبین کنند و
زمینه را برای نابودیش فراهم سازند و دست
حاکم مغول را برجان او باز کنند .

به حاکم مغول نوشتند که او از مذهب
حقّهٔ اهل سنت و جماعت منحرف است و هرچه
می‌کوشند متنبه نمی‌شود و در مسجد تبلیغ
دنیا می‌کند وافکار رافضیان را نشر می‌دهد ،
او مهدورالدّم است ، بر سلطان سعید است
که این مصیبت را از دین بردارد .

دامنهٔ شایعه سازی وتحریک مردم بالا
می‌گیرد ولی دعوت شیخ که به آگاهی و ایمان و
نجات بود هر روز دل های محروم و دردمند
روستائیان را بیشتر به خود جذب می‌کند .

تا ناچار، سحرگاهان که مردم مشتاق
وی ، همچون همیشه به سراغ وی میروند ، او
را در مسجد کشته می‌بینند .

. پس ازاو، بهدرنگ ، شاگرد وی

شیخ حسن جوری کارش را ادامه می‌دهد.

وی اعلام بسیج می‌کند ، سازمان

می‌دهد ومبارزه رامخفی میسازد وخود در شهرها

می‌گردد وهمه جابذر آگاهی وانقلاب رابر

مبنای تشیع می پاشد .

زمینهٔ فکری اکنون آماده است و

انقلاب در دل‌ها به بند کشیده شده ودر زیر

پوشش تقیّه انتظار می‌کشد .

یک جرقّه کافی است.

خواهرزادهٔ حاکم ، همچون

همیشه ، وارد ده باشتین می‌شود ، دهی در

جنوب غربی سبزوار به فاصلهٔ شش فرسنگ .

بادسته ای وارد خانه عبدالرزّاق

میشود . ازروستائیان پاک وغیوری که هنوز

ذلت حکومت بیگانه وانحطاط تبلیغات

مذهبی حاکم درآنان اثری تباه کننده نهادهٔ

است.

ازآنان طعام می‌خواهد .

طعام می‌آورند
شراب می‌طلبند !

بر روستائی مسلمان وشیعی
مذهب که موج سخن شیخ خلیفه به جانشان
رسیده ، شراب آوردن ، آن هم برای چنین
پلید انی به زور، سخت گران می‌آید
امّا .... می‌آورند !
مهمانان مست می‌شوند ! شاهد
می‌خواهند !
انفجار آغاز می‌شود ، بسیار سریع
وساده !
میزبان به سوی مردم میرود ، روستانیان
شیعی راصدا می‌زند ، فریاد می‌کند که حاکم
مغول زنانتان رامی‌طلبد ، چه پاسخی
می‌دهید ؟ می‌گویند : " ما سربردارمی نهیم
واین ننگ رانمی‌پذیریم ، وشاهد ما برای
دشمن ما ، شمشیراست " .
سرنوشت پیداست . مردم تصمیم
گرفته اند .

آنها رایکجا می کشند وچون می دانند که دیگرراه بازگشت نیست و مرگ راانتخـاب کرده اند ،تردید ندارند . انتخاب مرگ بـه آنان قدرتی می‌بخشد که یک ده را در برابر یک رژیم خون آشام به قیام وامی دارد وپیروزمیکند!

روستائیان به شهرمی ریزند ،جنگ باسپاه مغول و فتواهای ملاهای مذهـب حاکم وپیروزی دهقانان انقلابـی .

شعار:

نجـات وعـدالـت !

نابودی قدرت مغولان حاکـم

نفوذ روحانیان مذهب حاکم ومالکیت هـای بزرگ طبقهٔ حاکم .

قربانیان جهلِ ملاهاواسیران جور مغول‌ها به شورشیان می پیوندند ، سبزوارمرکز قدرت میشود وهمچون آتشی که درهیزم خشک افتد ، انقلاب شیعیان سربداریه که شمشیر مردان روستائی وقهرمانان توده راداشـت

واندیشهٔ شیخ خلیفه وشیخ حسن جوری — علمای آگاه وحق پرست وآگاه کننده را ، سراسر خراسان وشمال ایران رافرامی‌گیرد وشعله هایش به جنوب نیز می‌رود •

ونخستین‌بار ، نهضتی انقلابی ، برمبنیاد تشیع علوی ، علیه سلطهٔ خارجی ، استحمار داخلی وقدرت فئودال‌ها وسرمایه داران بزرگ وبرای نجات ملت اسیر وتوده‌های محروم وباشعار عدالت وفرهنگ شهادت وبه رهبری دهقانان هفتصد سال پیش‌ازاین، بر پامی‌شود وپیروز می‌گردد •

واین آخرین موج انقلابی تشیع علوی بود ، "تشیع سرخ" که هفتصد سال تجلّی روح انقلابی ، آزادی خواهی ، عدالت ومردم گرائی ومبارزهٔ آشتی ناپذیر باجور ، جهل و فقر بود •

یک قرن بعد صفویه آمد ، وتشیع ، از " مسجد جامع توده " برخاست و در " مسجد شاه " ، همسایه دیوار به دیوار

* ٢٢ *

" قصــر علی قاپــو " شد .

و" تشیّـع ســـرخ "

" تشیــع سیــاه "گشت ،

ومذهب " شهــادت " ،

مذهب " عــزا " .

بسم الله الرحمن الرحیم

اولا از خانمها وآقایان عذرخواهی می‌کنم که صحبتم اندازهٔ مشخص ومعینی ندارد، گاه زودتر از آنچه پیش بینی می شود تمام می‌شود وگاه دیرتر، بخاطر اینکه نمی شود قبلاً اندازه اش را تعیین کرد، خود من نمی توانم ظرفیت زمانی حرف را قبلاً پیش بینی کنم، برای اینکه هر حرفی یك ظرف زمانی ویژه خود را دارد. وفقط کسانی که هنرمند ماهر وخطیب چیره دست هستند می‌توانند همیشه در اندازه های پیش بینی شده وظرفهای ثابت سخن بگویند ومن که ناشی هستم خود بخود تسلیم خود حرف هستم، نه که حرف تسلیم من باشد این است که اگرگاه حرفها از ظرف معینی که تعیین گردیده است لبریز می‌شود، عذر می‌خواهم.

درعین حال یاد آوری کنم که، بحثی که من مطرح می کنم - ولو در این شبها باشد که نامش درس و کلاس نیست - بازهم درس وکلاس است ومخاطب واقعیِ من دانشجویانند، یاکسانی که در حد وتیپ فکری دانشجوهستند، وخود شان را دراینجا برای درس آماده می‌کنند، نه برای گوش دادن به یک خطابه یاموعظه، اینست که آنها معمولا تحملشان بیشتر است. گذشته

ازآن ،من اساساً یك سخنران حرفه ای نیستم ،وآنهائکه به سخن من گوش میدهند نباید مستمع حرفه ای باشند ، شنوندگان حرفه ای کسانی هستند که کارشان رامی کنند وزندگیشان را ، وخوب وراحت وخاطرجمع ، درضمن ساعتی راهم گذاشته اند برای شرکت دریك برنامهٔ دینی ، واستماع منبری وثوابی ، واحیاناً وعظی وشنیدن روایتی وچهارکلمه حرف آخرتی ونصیحتی و وادارشدن به کار خیری ، وبعد هم رفتن دنبال کاروکاسبی وافتادن توی گردونهٔ تکراری روز مرگی ورسیدن به زندگی وگرفتاریها ونقشه ها ولذتها وسربندی ها وهزارها طرحها ونقشه ها که بیتابانه درانتظارند تازود مجلس ختم شود • وباجی به مذهب داده شود ودغدغهٔ وجدان آرام شود وبعد هم برسند به کار و زندگیشان ، معمولاً ، هدف گفتن وشنیدن حرفی تازه واندیشیدن وشناختن نیست ، غرض جمع آوریِ ثوابی برای خود ونثاری برای ارواح گذشتگان خود است واین است که بعضی مستمعین حرفه ایِ زرنگ و وارد به این گونه مسائل ، دریك مجلس مذهبی شرکت می کنند ودرحالیکه به منبرگوش می دهند ، قرآن هم تلاوت می فرمایند درهمان حال ذکر هم می گویند وتسبیح می اندازند وبااین " کَلَك " بایك تیرسه نشان می زنند ، هم ثواب روضه رابدست می آورند وهم ثواب مربوط به تلاوت قرآن وهم ثواب ذکر را !

من دردی دارم ، پیامی ومخاطبی دارم (نه مستمعی !) ، که اونیز ، دردمندی است درجستجوی پیامی وپاسخ به این مسألهٔ حیاتی وفوری که : چه باید کرد ؟ وچنین کسی مخاطبی است دراندیشهٔ آن که : "چه میگویم" ؟ نه "چه اندازه می گویم" ؟

بحثی که دیشب مطرح کردم یکی از پایه های مبحث بزرگی است که امشب می خواهم مطرح کنم، چنانکه بحثهای دیگری هم که در آینده اینجا طرح خواهم کرد، در همین ماه، باز هم یکی از پایه های مبحثی است که امشب طرح می کنم بنام : تشیع علوی وتشیع صفوی .

غارد موستنس، یك خطیب یونانی است، بچهٔ ضعیفی بود، خیلی شرمگین، صدایش نارسا، اندامش بی قواره، وسخن گفتن دهنش نبود حتی در حد یك بچه معمولی . در آن دوره در یونان سوفیسم = SOPHISM از همه قویتر بود وسوفیست ها (سفسطه چی ها یا سوفسطائی ها)، یعنی سخنوران بزرگ ونیرومندی که با قدرت بیان شب را روز و روز را شب نشان می دادند در سیاست وقضاوت ونفوذ در افکار عومی قدرت بدست آورده، به نیروی استدلال وسحرکلام، برسرنوشت جامعه وافراد حکومت می کردند. د موستنس بچهٔ ضعیف، کم رو و یتیمی بود، ارثی راکه از پدرش باو رسیده بود، مدعیان خوردند، برای اینکه وکلای مدافع مدعیان وغاصبین، که از همین سوفیست ها بودند، با توانائی بیان توانستند در دادگاه حق او را غصب کنند، وغصب دیگران را حق جلوه بدهند، واو از ارث محروم شد . این محرومیت که بوسیلهٔ قدرت منطق وسخن بر او تحمیل شده بود عقده ای سخت در او ایجاد کرد وتصمیم گرفت علیرغم ضعف بدنی، ضعف زبان، نارسائی بیان وجاذبه نداشتن قیافه، سخنوری توانا بشود که بتواند حقش را احیاء کند .

برای نیل به این هدف، به تمرین سخن گفتن پرداخت، با تمرینهای سخت وشگفت، تا اینکه دموستنس خطیب بزرگی شد که در تاریخ بعنوان یکی

ازخداوندان سخنوری جهان شناخته شد، وتاآنجاکه می‌گویند برای ایراد یکی ازخطابه هایش ۷ سال کارکرد!

تمرینی که اومی‌کرد، و وضع تمرینی راکه اوبرای سخن‌گفتن انتخاب کرده بود، باوضع ما درسخن گفتن فعلی مان خیلی شبیه است!

تنها به کوهستان می‌رفت ود رصحراوکوه ود شت، برای انبوه جمعیت فرضی سخنرانیهای آتشین می‌کرد، د رمیان‌سنگها حفره ای غارمانند د رست کرده بود باندازه ای که فقط خودش د رآن بتواند ایستاده جای بگیرد، بر د یوارهای این‌غار تنگ ومصنوعی، تیغ هاوخارها، میخها وسیخهای کوچک وبزرگ ود راز وکوتاه وجوراجور نصب کرده بود، به شکلی که بتواند یک‌فضای محدود ومقیّدی داشته باشد. که وقتی‌ایستاده قرارمی‌گیرد وتمرین‌سخنرانی می‌کند، دستش وسرش‌وشانه وگردن وبدنش رانتواند بیش‌ازآنچه که برای سخنرانی لازم‌است ویاآهنگ و موضوع سخن ایجاب می‌کند حرکت بدهد. و حرکات ناشیانهٔ اضافی به سرو دست واندامش‌بدهد، بدین‌صورت که اگر دستش‌را اندکی بیشترازآنچه مصلحت سخنرانی است حرکت داد بیکی‌ازآن تیغها ویایکی‌ازآن‌سیخ هاومیخ های تیز بخورد ومجروحش سازد وبدینصورت اوراخبرکند که زیادی رفتی! واین زنندگی‌ها وگزندگی‌ها، واین محدودیتهای تیز وتند ازچهارطرف اورامقیّد بکند وکم‌کم عادتش‌بدهد به اطوار وحرکات — "یکنواخت" و"هم‌آهنگ" و"متناسب" و"به مصلحت" و شبیه آنچه همهٔ

۱ـ کلمه: سفسطه د رزبان مامعرب همین‌کلمه یونانی است که د راصل بمعنی حکمت است اما چون‌گروهی که خود بـه این‌صفت

سخنوران می‌کنند و باید بکنند واکثریت هم می‌پسندند !

وضع سخن گفتن ما هم در این زمان، در این شرایطی که الآن هستیم درست وضعی است که، درمو ستنس در آن غار سخت وتنگ وسنگ، پرسیخ ومیخ وتیغ، هنگام حرف زدنش داشت ! هرچه می‌خواهیم بگوئیم، وحتی هرجمله وکلمه ای که می‌خواهیم انتخاب کنیم می‌بینیم ناگهان سیخی به یکجا وناجای آدم فرو می‌رود، یک حرف تازه که کمی از حد معمول ومجاز واز غار تنگ فهم ها وبینش ها وتعصب ها ومصلحت ها می‌گذرد سیخی بلافاصله آگاهمان می‌کند ! از طرف راست مجروح می‌شویم، می‌خواهیم چیز دیگر بگوئیم میخی از طرف چپ می‌خوریم، تعبیر را عوض می‌کنیم یا مطلب دیگر عنوان می‌کنیم، صد تا تیغ دیگری از بالای سر، زخم خودش را می‌زند ! بعد می‌بینیم که درچنین غار دموستنسی که گرفتاریم باید جوری حرف بزنیم که بهیچ چیزی وبهیچ میخی وسیخی تماس پیدا نکند، این وضع، سخن گفتن را بسیار مشکل میکند، وحتی نزدیک به محال ! ومتأسفانه بدبختی بزرگتر این است که، بعد سخنران ما مثل همان دموستنس کم کم، عادت می‌کند که در این قید ها حرف بزند، ومی آموزد که جوری عاقلانه وپخته وماهرانه وزیرکانه ومسالمتجویانه وخوشایند حرف بزند که به هیچ بدنه ای در این غار برنخورد وسیخ ومیخ ها وتیغ ها یا با حرکات وی تماس نیابند وبا حتی اورابجای سرزنش، بنوازند آنگاه چنین هنرمندی خطیب بزرگی می‌شود، اما چگونه خطیبی ؟

← درجامعه مشهوربودند ملاک حق وباطل را "خود انشا" می‌دانستند وکم کم این عقیده کارشان را به لفاظی وبازی‌های ذهنی وحرافی کشانده وسپس سوءاستفاده از قدرت کلام واستدلال رواج

یکی ازرفقا بمن نصیحت می‌کرد که ، توباید مواظب حرف زدنت باشی ، فلانکس ۳۰ سال است حرف می‌زند وهیچکس تاحالا به اوایراد نگرفته امـا ، توهرحرفی می‌زنی از چند جا وحتی جاهای متقابل ومتضاد ، بتوحمله میشود .

گفتم : آخر ، ترس‌منهم ازهمین‌است ، ازهمین فاجعهٔ "درغارهای دموستنسی سخن گفتن" ! که آدم رابیك نوع‌خطیبی تبدیل می‌کند که بقول تو، سی‌سال سخن‌بگوید بدون‌اینکه کسی بتواند ازاو انتقاد بکند وگروهی وقدرتـی ناراضی شود .

کسی که ۳۰ سال سخن‌گفته وهیچکس‌به اوایراد نگرفته ، بخاطـر این‌است که ۳۰ سال سخن‌گفته وهیچکس‌ازاو نتیجه ای نگرفته !

یکی ازفرقهای‌شیعهٔ علوی وشیعهٔ صفوی همین‌است . یکی ازفرق های اساسیش ! این رفیق نصیحتگوی من ـ ازآن‌تیپ آدمها بود کـه همـهٔ کمبودهایش و عقده های حقارتش‌رامی‌خواست بانصیحت کردن تشفّی بدهـد وازآن "نصیحتگرهای حرفه ای" بود که خیلی به نصیحت کردن احتیاج دارنـد ـ نصایحی می‌کرد ، پرازعقل ومصلحت و دوراندیشی ودلسوزی وسلامت و عافیت که ، چه جور باید حرف زد که نه تنها کسی ایراد نگیرد بلکه همه هـم بپسندند ، وآدم‌را اجتماع سری توی سرهابیاورد ، وبخصوص "شخصیتهای مؤثر" وآنهائی که درجامعه نفوذی دارند ، به "آدم" نظر خوبی پیـدا کنند . ومطالب راطوری استادانه مطرح کنی که ، نه سیخ بسوزد نه کبـاب

(بقیه پاورقی) یافت ، سفسطه اصطلاحـا معنی فعلـی راگرفـت .

... جای اینکه دود سر به چشمت برود ، روغن دانت را با سبیلت راچرب کند !
... هور جامعه شناس که جامعه خود را نمی شناسی ! وبجای اینکه همه ... ها وحاج ها را راضی کنی ، همه را ناراضی می کنی !

آدم تمام زندگیش را بگذارد روی مذهب و در جامعه مذهبی فحش ... و تهمت وبهتان بشنود و مخالفت وعناد ببیند ؟ چوب دوسر طلا ؟ ... با نیك وبد خوکی که بعد از مرد نت عرفی

مسلمانت به زمزم شوید وهندو بسوزانند !

... به چه زبان با تو حرف بزنم که بفهمی ؟ اگر جامعه شناسی ومردم شناس که باید طوری سلوك کنی وسخن بگویی که مردم بپسندند ، آنهائی که مورد ... عوام مذهبی هستند خوششان بیاید ، تورا تأیید کنند تا همه تورا از خودشان بدانند ، با آنها رفت وآمد داشته باشی ، انتقاد نکنی ، هرچه به ... میرسد به زبان نیاری ، هرچه راعلت بدبختی جامعه وعامل جهل مردم ... مذهب است نگوئی ، مصالح وحدود ومنافع اشخاص ذی نفوذ را رعایت ... این کارها خیلی مشکل نیست ، یك کم پختگی وزرنگی می خواهد ، همین هائی که این همه هیاهو راه انداخته اند و واسلاما و واماما ... و ... میه نشر می دهند و دروغ می بافند وسرونه یك مطلب را می زنند وجمله ناقص وحتی تحریف شده ای را از کتاب یا سخنرانی تو برای عوام الناس نقل می کنند و می بینی که حاضرند هرجعل وبهتان وجنایتی را مرتکب شوند تا امثال تو را که مزاحم شئون ومصالح خود حس می کنند توی توده مردم لجن مال کنند ، همین ها یا بك " حاجان " صد وهشتاد درجه تغییر جهت می دهند!

امتحان کن تا صحت نظر مرا بفهمی ، در ضمن سخنرانی ، به مناسبتی نه خود ت آن را بوجود می‌آوری ادای احترامی از آنها بکن ، اسمی ببرو تجلیلی شمیتقد ر که مثلاً : فلانی عظیم ترین نشانهٔ خداوند در روی زمین است یار کن دنیا ودین وحجت اسلام ومسلمین است ، بس است ، از فردا می‌بینی که یکی را که گفته ای صد تا عوضش را گرفته ای ، آقا آدم جامعه شناس باید متوجه باشد که جامعه چه اقتضائی دارد ؟ چه خصوصیاتی دارد ، چه چیز را می‌پسندد ، نسبت به چه چیزها حساسیت نشان می‌دهد و از همه مهمتر ، مقصود از جامعه عوام الناس که نیستند ، آنهائی هستند که عقل ودین عوام الناس در دست آنها است نظر آنها نظر اجتماع است ، آنها را باید داشت ، آنها هستند که در زندگی وحیثیت وشهرت آدم مؤثرند ، چه کار داری که کی بد است کی خوب ؟ سروکار هرکسی با خدا است ، من وتو که مسئول آنها وقاضی اعمال آنها نیستیم ، جامعه شناس باید مصالح را در نظر بگیرد وعوامل مؤثر در امورات را بشناسد ورعایت کند ودر جلب آنها وبا یدات آنها وتقرب به دستگاه آنها بکوشد تا در جامعه ریشه ببندد وتکیه گاههای متعددی داشته باشد وجای پایش را سفت کند ومورد توجه عموم قرار بگیرد وهم اشراف ومحترمین ومعنونین و هم تجار معتبر بازار ، هم صاحبمنصبان اجتماع وهم مقامات علمی ودینی وخلاصه هم دولت وهم ملت ، هم عوام وهم خواص او را از همه طرف مدد بدهند وتقویت کنند ، این طور همان خدمت را هم بهتر می شود کرد ! این‌ها بدرد می خورند ، باشش تا دانشجو وبچه محصل وجوان بازاری واداری که خودش خودش را نمیتواند جمع کند وسرش به .

کلاهش نمی‌ارزد وکاره ای نیست که " کارد رست نمی‌شود "!

اینکه ازجامعه شناسی، به زبان دین ومذهب هم بخواهم باتوحرف بزنم، همینقدر می‌گویم که: آقاجان! امام ماچه می‌کرد؟ دریک روز عید، خلیفهٔ غاصب بار عام داشت، درباری ها وحاشیه نشین ها وطلمه آمده بودند به سلام وتبریک. امام علیه السلام هم به سلام عید خلیفه حاضر شده بودند ؛ وتوی صف درباریان خلیفه ایستاده بودند! خلیفه همینطور که به یکایک دست می‌داد و رد می‌شد نوبت امام علیه السلام شد، خلیفه باکمال تعجب دید که امام علیه السلام درحالیکه دستش در دست اواست، بدن مبارک رابطور غیرطبیعی به تن خلیفه نزدیک می‌کنند، بعد خلیفه حس کرد که امام علیه السلام، رسماً به خلیفه خود راچسبانده اند ودارند شکم خود شانرا به شکم خلیفه می‌مالند. خلیفه باتعجب پرسید که ...؟ امام علیه السلام توضیح فرمودند که: " دارم رحم خود را به رحم تو می‌مالم تارگ خویشاوندی وقرابت رحمی تو که پسر عموی من هستی نسبت به من به رحم آید ..."!

شما باید بیشتر بااحادیث وروایات شیعه سروکار داشته باشید، دارید ولی تماسّتان بامعارف مذهب اهل بیت و روح امامت وتشیع باید بیشتر باشد. مثلاً، موارد بسیاری دراسناد تاریخ و کتب روایت وفقه ماهست که امام خلاف حق وشرع فتویٰ داده است! وماامروز که نگاه میکنیم می‌گوئیم: بله، درست است، این فتویٰ

فتوای شخص امام است ، اما برخلاف حقیقت ومغایر با دین وشرع ! چون ازسر "تقیّه" صادر فرموده اند !

بله ، دوست من ، این روش ائمه ماعلیهم السلام بوده است در برابر خلیفهٔ جانی وغاصب وظالم وفاسد ، چرا ؟ چون هرچه بود خلیفه بود ، همه چیز دست او بود ، این است که من به این بحث کار ندارم که شما بر حقید وآن گروهی که با شما مخالفت می کنند برباطل ، وارد بحث حق وباطل نمی شوم ، می گویم آدمی که جامعه شناس است ، آدمی که به تشیع ومکتب ائمه دین معتقد است ، باید ببیند که چه نیروها وجناح هائی وشخصیت هائی درجامعه مؤثرند و چه رفتاری وگفتاری مصلحت است وسلیقه وروحیه وحساسیت های مختلفه راباد رایت وزیرکی بشناسد ومطالبی راکه عنوان می کنند و حتی تعبیراتی که انتخاب می نماید باید چنان هنرمندانه و عاقلانه باشد ،که همهٔ جناح ها وگروههای مختلف رابطرف خود جلب وجذب نماید وبافراست ومردم شناسی وتوجه به عوامل متنفذ درافکار عوام ـ که بد یاخوب ، نیرو دارند ومنصب وعده ای دنباله رو ـ خود راحفظ کند وصاحب حیثیت وعنوان واعتبار وشهرت وشئونی شود ودرعین حال هم بتواند خدمات دینی واجتماعی خود راادامه بدهد وازهمه طرف وازطرف همه تایید وتقویت بشود و نه اینکه ازبالائی ها وپائینی ها بخورد وازمؤمن وکافر بخورد وازشیعه وسنی بخورد وآدم های حسابی وشخصیت های معتبر به نظر خوبی به او نگاه نکنند وبعد ازهمه زحمتها و

فداکاریها تنها بماند وغیرازیک عده روشنفکر ودانشجو کسی نداشته باشد !..

گفتم : خواجهٔ ناصح عاقل باهوش جامعه شناس شیعهٔ بامعرفت وعالم ائمه ! من دلم برای خودم نمی سوزد ، برای حضرت علی می‌سوزد ، که در زمان ما نبود که ازنصایح شمابر خوردار شود ! چون جامعه شناس نبود وبااحادیث وروایات شیعه وروح وسلوک ائمهٔ اطهار تو تماس زیادی نداشت ! آنهمه ناراحتی‌هاورنجها وگرفتاریها راازدست زبانش می‌کشید ! سخن می‌گفت ، صحابهٔ بزرگ وموجه وخوشنام پیغمبر بااومخالف می شدند ، مقدسین خشک و " خِنگ خدا " که حافظ قرآن بودند ، وجهش عقلشان تانوک بینیشان ، ازصف او خارج می شدند ودر برابر دشمن مشترکشان تنهایش می‌گذاشتند وحتی ازپشت براو خنجر می‌زدند ودشمنش می شدند ، دستگاه اشرافی بنی‌امیه ومعاویه هم باتمام سلاح دربرابرش میایستاد ، نزدیکترین وصمیمی ترین همگامان خودش که درطول ۲۳ سال باهم دریک سنگر بودند ، ودریک جبهه ، ازاوآزرده وبااومخالف می‌شدند ، آنچنان‌که براد بزرگترش ، از داغ آتشین او بفریاد می آید ونمی‌تواند اوراتحمل کند وحتی به دشمن رومی کند وبسراغ معاویه میرود ! (۱)

اگرعلی می بود واین راهنمائیهای مملوازدرایت وهوشوجامعه شناسی علمی

۱ـ برخی ازدانشمندان معتقدند که پس ازشهادت حضرت علی است که وی پیش معاویه رفته است نه درحیات وحکومت وی ۰ فکرمی کنم این تغییرزمان ، بخاطر تبرئهٔ عقیل است ، درحالیکه ، اولا ، پس ازحکومت علی ، حکومت امام حسن است وآنگهی مگربه معاویه پناه آوردن ، درچه زمانی آدم راتبرئه می کند ؟

سرکار را می‌شنید ، در زندگی و مبارزه مسلماً موفق می‌شد ! و یکی از خلفا و خطبای مشهور و محترمی در تاریخ اسلام می‌گشت ! و پس از بیست و سه سال تلاش و خطر و اخلاص و فداکاری برای اسلام ، در جامعهٔ اسلامی تنها نمی‌ماند و هم از دشمن و هم دوست ، هم عوام و هم خواص ، هم مقدس و هم ملوث ، هم مؤمن و هم مشرک هم اشراف و هم اصحاب ، هم خویش و هم بیگانه ضربه نمی‌خورد و مجاهد و منافق و موحد و مشرک در کوبیدن او و مسخ حقیقت و غصب حق او با هم همداستان نمی‌شدند و اگر جامعه شناسی تو را می‌دانست و تشیع تو را عمل میکرد ، در جامعهٔ مسلمین صدر اسلام ، ناگهان چنان بی‌پایه و پایگاه نمی‌شد که غیر از سه چهار پنج نفر آدم " هیچکاره " (ابوذر صحرانشین و سلمان غریبه و بلال برده و میثم خرمافروش) کسی به حرفش گوش ندهد !

شیعهٔ علوی یعنی ، کسی که در راه علی ، و بمیزانی که قدرت و استعداد دارد ، در پی علی قدم برمی‌دارد و نمی‌تواند در جامعه ای که از جامعهٔ علی بسیار بدتر است ، سرنوشتی بهتر از سرنوشت رهبرش داشته باشد . و اگر می‌بینیم ، که از فلان شیعهٔ سخنور ، همه خوشتان می‌آید و همه صنف بد شان نمی‌آید و همه می‌پذیرندش ، و هیچکس هیچگونه ایرادی از او نمی‌گیرد ، و جناح های مخالف و متضاد و جبهه های متناقض همه استقبالش می‌کنند ، و یا لااقل به او کاری ندارند و جوری هنرمندانه و متوجه همهٔ جوانب و همهٔ جناح ها حرف می‌زند که هم اشراف و سرمایه داران و برده فروشان و کاروانداران قریش خوششان می‌آید ، و هم جنایتکاران ستمگر و فاسد بنی امیه و هم مقدسهای نهروان و هم حقه بازان و خودخواهان و منافقان ظاهرالصلاح ...

یقین بدان رفیق که ، اوشیعه است اما شیعهٔ شاه عباس ! شیعهٔ علوی نیست! این پیروآن شخصیت مقابل علی است ، سیاستمدار سقیفه است که همه را دارد ، وبراساس "مصالح " کارمی‌کند نه براساس "حقایق" .

اساساً خط اصلی که علی‌را از ابوبکر جدا می‌کرد خط فاصل حقیقت ومصلحت بود : به عبدالرحمن پول پرست باید چیزی داد وراضیش کرد ، که اوآدم پانفوذی است ، جزو قبیله ای است که شخصیتهای بزرگی مثل سعد بن ابی‌وقاص درآن است ، نمی‌شود اورا ناراضی کرد ، اسباب زحمت می شود ، گرفتاری ایجاد می شود . بنی‌امیه همدرست است که دشمن اسلام هستند ، همهٔ خیانتهارا آنها کرده اند ، اما خیلی مقتدرند نمی‌توان آنان راندیده گرفت ، حکومت شام‌را بآنها بدهید بگذارید ساکت بشوند . واما خالد ، افسر پاچه ورمالی است ، مالك راکشته وهمانجا بازن زیبای اوخوابیده ! بله ، ولی هیچ مصلحت نیست اورا که افسرفاتح وشمشیرزن قهرمان است حد بزنیم . . اوبرای خودش شخصیتی است . خیلی فرق میکند اوجزء ماباشد. یاجزء مخالفین ما !

چنین آدم پختهٔ "مصلحت شناس " و"جامعه شناسی " مسلم است که رأی میآورد! وعلی که به هیچکدام ازاینها توجه نمی‌کند ، وجزحقیقت اهل هیچ صلاح ومصلحتی نیست ، تنها می ماند .

خاکشیر بسم !

داستان آن دلاك (کارگرحمام) راحتماشنیده اید ؟ درزمان قدیم که حمام های چهل ستون چهل پنجره بود ــ وحالا چیزهای دیگری جانشین آنهاشده ــ دلاکهاتمام علوم رادارابودند ومعمولا مورد مشورت همهٔ

شخصیت ها قرار می گرفتند، چون در یک حالتی مشتری در اختیار دلاک واقع می شد که کاملا تسلیم او بود، مدت حمام هم معمولا طولانی بود، بنابراین درد دلها واسرار مشتری درضمنی که دلاک مشغول کیسه کشیدن او بود بازمیشد، یک روز یک مشتری، درحالیکه زیردست دلاک بود، با او درد دل می کرد ومی گفت: مدتی است کمرم درد می کند وشبها نمی توانم بخوابم، هر دوائی هم که خورده ام نتیجه ای نداده ... دلاک گفت: اتفاقاً دوای این خیلی ساده است، شما یک سیر خاکشیر بگیرید وشب در آب نم کنید وبگذارید تاصبح خیس بخورد، بعد صبح ناشتا میل کنید، همین! مشتری هم اظهار تشکر کرد. پس ازمدتی بازمشتری گفت: نمی دانم علامت پیری است! چشمم کم نورشده، دکترمی گوید باید عینک بزنی، وعینک زدن هم برای من قابل تحمل نیست، نمی دانم چه بکنم، چشمم به خط قرآن نمی گیرد. دلاک بید رنگ حرف اورامی برد ومی گوید: اتفاقاً امتحان شده، شما یک سیرخاکشیر میگیرید، شب نم می کنید، ناشتا پیش از صبحانه میل می فرمائید، سه شب این کار را بکنید افاقه می شود، بازمدتی می گذرد ومشتری چند تامرض دیگرش رامی گوید دلاک بازهم همین خاکشیر راتجویزمی کند، درآخرمشتری برای اینکه مسیر حرف را عوض کند می گوید: زندگی ها خیلی عوض شده، باهمین حقوق وباهمین درآمد، چند سال پیش من یک زندگی مرفهی داشتم، حالا درآمد هائی هم برحقوق من اضافه شده، بازهم هشتم گرو نهم است، بطوری که از چشم طلبکارها اصلاً ازخانه نمی توانم بیرون بیایم! دلاک می گوید: یک سیر خاکشیر شمانم می کنید و... مشتری اعتراض می کند که، این چه جور دوائی است

که هم بد رد کمر می‌خورد ، هم بد رد چشم می‌خورد وهم بد رد قرض ؟ !

دلاک توضیح می‌دهد که : سی سال تمام است ، من هرشب یک سیر خاکشیر نم می‌کنم ، صبح ناشتا می‌خورم ، وتاحالا هیچ بدی ازآن ندیده‌ام

یک نوع " تشیع خاکشیری ! " ، مکتب "اصالت خاکشیر" ، خاکشیریسم ! عنوان " تشیع صفوی وتشیع علوی "خود بخود شامل این نظریه است که ، پس دوگونه تشیع داریم ، واین دوگونه تشیع دونوع پیرونیزدارد ، وحالا من برآنم که اصول مذهب تشیع علوی ، ونیزاصول مذهب تشیع صفوی راد راینجا ، " در ادامهٔ تاریخ ادیان " تشریح کنم !

یک اصل جامعه شناسی رااول مطرح می‌کنم که پایهٔ توجیه همهٔ مسائل بعدی است .

نهضت ونظام

درجامعه شناسی یک اصلی هست باین نام : "تبدیل مووُمان (mouvement یعنی : نهضت وحرکت)به انستیتوسیون(Insti-tution یعنی : نظام وسازمان)" . باین معنی که درجامعه ، حرکتی براساس ایده آل هاومدفهائی ، ایجاد می‌شود ، ویک فکر ، یک گرایش ، یک ایمان جوان متحرک است که این نهضت را(بآن معنای حقیقی کلمه ، یعنی ، حرکت وزش) ایجاد می‌کند . یک نهضت عبارت است از روحی وحرکتی که به طرف هدفی روان است ، وهمهٔ پیروانش ، همهٔ مسائل واحکام وعقاید واعمال وشعائر وحتی مراسمی که درمیان پیروانش وجود دارد ، متوجه آن هدفند ، وهمه چیز وهمه کس وسیله هستند برای تحقق آن هدفی که این

نهضت برای نیل به آن هدف بوجود آمده است. این نهضت یا حرکت در راه رسیدن به آن هدف، خودبخود به موانعی که عوامل سدّ کننده راهش است برمی‌خورد، و در اینجاست که درگیری، مبارزه وکشمکش ایجاد می‌شود. بنابراین، ازخصوصیات نهضت، حرکت وروشن بودن هدف است وهمه چیز وسیله ومقدمه برای رسیدن بآن هدف. دیگراینکه در مسیر این حرکت وسرگذشت آن، تلاش ودرگیری ومبارزه، جبری است. یک مکتب یک مذهب ویک ایدئولوژی اجتماعی، دینی، طبقاتی، ملی، درآغازکارش برای پاسخ گفتن به نیاز زمان، یا طبقه، یاقوم بوجود می‌آید، وبرای تحقق بخشیدن به آن ایده آل وشعارش، پیروان خودش رابه حرکت درمی‌آورد.

این نهضت درمسیرخودش حرکت می‌کند، یک حرکت مدعی زمان وتغییر دهنده نظام موجود که، می‌خواهد ویران کند وبایک حالت انتقادی شدید نسبت به هرچه که وضع موجود رانشان می‌دهد یامی‌سازد، وضع دیگری راپیش آورد وشرایط نوی رابیافریند.

همه چیزراتغییر می‌دهد، نهضت به هدف میرسد، یابی آنکه بهدف برسد باوج قدرتش میرسد. اما بدانجاکه رسید، درگیری ومبارزه اش ازبین می‌رود، سد ومانعی دیگر دربرابرش نیست، بقدرتش که رسید، حالتش عوض می‌شود، می‌ایستد! متوقف می شود! حالت متحرک وانقلابیش را ازدست می‌دهد وحالت محافظه کاری می‌گیرد! چون اول می خواست دشمن راخلع سلاح کند ونظام راعوض کند، حالا خودش قدرتمند وحاکم است، ومی‌خواهد خودش راحفظ کند ونگهدارد، لذا حالت ضد

انقلابی پیدا می کند , چون خود ش روی کارآمد ه , انقلاب های بعد ی را — شورش , خیانت یا ضد انقلاب می خواند •

د راینجا ازنظرجامعه شناسی که مطلب رابررسی کنیم می بینیم , آن واقعیت که د راول نهضت بود وموومان , حالا د رقد رت خود ش تبد یل گرد یده به انستیتوسیون یانهاد , ویك پایهٔ ثابت اجتماعی شد ه است , وبصورت خیمه ای د رآمد ه برروی جامعه , ویك قد رت سازمان یافتهٔ د ولتی شد ه که د رظاهرباوج قد رت رسید ه است ! اما , د ر روح به توقف ورکود افتاد ه است !

د رتاریخ ازاین نمونه هابسیارد اریم, مثلاً مذ هب زرد شت , که د ر د ورهٔ اشکانی د رحال مبارزه بااشکانیان بود , ود رحال کشمکش بانظام حاکم , د رد وره ساسانی حاکم برسرنوشت جامعه وبرهمهٔ قد رتها , حتی قد رت سیاسی می شود , به نهایت قد رتش میرسد ود راوج شکوه وعظمتش می د رخشد معابد د رمعتهای زیبائی , ود رنهایت آزاد ی ورواج , د رایران پشت سرهم بنامی شود , وآتش های مقد س د رسراسر ایران برافروخته می گرد د , اما! د رهمانجااست که د یگر روح مذ هب زرد شت متوقف می شود , واین مذ هب که بصورت یك ایمان, وحرکت بود بصورت قد رت حاکم محافظه کارد رمی آید , ود یگر نیازمرد م راکه می خواهند همیشه حرکت کنند , ونیازنسل جد ید راکه د رحرکت نهفته است وهمواره خواهان تحول و "نو"شد ن است , برآورد ه نمی کند ! بلکه , د ربرابر این نیاز وحرکت میایستد •

این است که , چون این مذ هب حالا برسرما حکومت می کند وبرظاهر زند گی , نه برد لها وآرمانها , د یگرنمی تواند پاسخگوی نیاز زمان خود ش

باشد وخود بخود ، زمینه وزمانه نیازمند یك نهضت دیگری می شود •

با چنین تحلیلی این تناقض تاریخی را می توان حل کرد که می بینیم مذهب زردشت در دوره ساسانی وبخصوص عصر انوشیروان ، به اوج شکوه و قدرت واستقرارش میرسد ، وبا این همه درهمین هنگام است که مانی ومزدك ظهورمی نمایند وآنهمه نفوذ پیدا می کنند ، وندای اینها پاسخ لبیك ازمتن مردم ، بخصوص ازجانب نیروی جوان و روشن می شنود ، بطوریکه می توان ازتاریخ استنباط کرد که به اصطلاح امروز ، انتلکتوئل های جامعه ایرانی ومتفکران وتحصیلکرده هاوجوانان نواندیش بسوی مانی وتوده ها بشدت بسوی مزدك روی آوردند واین تناقض — شکست درپیروزی — نشان دهنده این واقعیت است که این مذهب ، درقله عظمت وحکومتش متوقف شد ! یعنی حرکتش تبدیل به انستیتوسیون یانظام شد ، وایستاد ! وآنوقت در برابرش نهضتهای مذهبی واجتماعی ضد زردشتی بوجود آمدند •

پس در دوره اشکانیان که ، مذهب زردشت تضعیف شده بود و قدرتی نداشت وبحساب گرفته نمی شد ، پیغمبران وپیغمبرگونه هاونهضتهای مذهبی ومکتب های اعتقادی واجتماعی دربرابرش قیام نکردند وایمان زرتشتی ، بدون مقاومت ، درمیان مردم رسوخ می یافت ، امادرعصرساسانیان که خود مدعیان مذهب اند وخاندان روحانی وفرزندان ساسان خونای موبد بزرگ معبد استخروقیامشان قیام دینی است ورسالتشان احیای مذهب زردشتی . و موبدان ، حتی برپادشاهان حکومت می رانند وهم مظهرقدرت سیاسی وهم اقتصادی وهم مذهبی شده اند ورژیم مقتدر سلطنت راتکیه گاه وحتی ابزاردست

خود ساخته اند وبیش ازنیمی ازتمامی املاک مزروعی کشوررا تصاحب کرده اند و آتشگاهها ازهمه وقت گرم تروروشن تروآبادتر، درسراسرایران، تکثیرمیشود و بزرگترین امپراطوری جهان حامی متعصب این مذهب می گردد وموبد موبدان تاج راازجانب اهورامزد برفرق شاهنشاهان ساسانی می نهد وخود بنام روحانیت، برنیمی ازجهان متمدن ومقتدرآن عصرحکومت می کند ... و برای اولین بارمذهب زردشت مذهب رسمی حکومت می شود، ازدرون پوک می شود ومتزلزل وبی جاذبه وباتنی نیرومند که بشدت وبه زوررشد می کند وچاق وچرب می شود امابی روح وبی اندیشه وبی حیات وحرکت وشور حرارت، چه، این مذهب که ابتدا یک "ایمان" بود ویک دعوت وهدایت که عشق دردلهابرمی افروخت وحرکت درجامعه می آفرید ودرعمق ارواح وافکار مردم رسوخ می کرد تبدیل به "قدرت" شد ونظام حاکم ومجموعه ای از مراسم ووظایف واعمال تکراری تقلیدی بی هدف وبی ثمروبینشی متحجر،واین بود که دیدیم مذهب زرتشت، نه یک روح، که یک "مسجمهٔ پولادین" شده بود-ودراین عصر شده بود یک گنبد عظیم و زرین بر روی هیچ، توخالی وخلوت که دوفریاد بی دنباله وناشیانهٔ مانی ومزدک چه طنینی درآن افکند وبعد درهمین روزگار، یک لگد عرب چه آسان این قصر شکوهمند موریانه خورده رافرو ریخت ودعوت اسلام درخلاءِ فکری ونیازاجتماعی امت زرتشت چه شوری برانگیخت؟ وعجیب است که درطول تاریخ ایران تنهادوجنبش نیرومند مذهبی بوده است که ازدرون جامعهٔ ایرانی آغاز شده است وبرمذهب زرتشت شوریده است واین هردو، درعصری بوده است که این مذهب

د رطول تاریخ خویش ، به آخرین حد اقتد ارخویش رسید ه بود ه است وازاین شگفت تر، این بود که مذ هب زرتشت ، د راوج پیروزی خود شکست خورد وبر مسند جلال وجبروت خویش جان د اد واسلام ، اورا ، د رحالیکه ازهمه وقت مسلح تر ونیرومند تربود وبزرگترین قد رت نظامی جهان رابه زیر فرمان خویش آورد ه بود ، به خاك نشاند وشگفت تراینکه ، اسلام، برعکس، د راین هنگام از همه وقت ضعیف تربود رشمار وسلاح وثروت وقد رت ازهمهٔ اد وارعمرخویش کمتربود

این است فرق " ایمان متحرك mouvement "و "ایمان متحجر institution" اگرفرصت می‌د اشتم نشان می‌د ادم که اگراسلام هم د ر قرن هفتم برمذ هب زرتشت نتاخته بود ، اگرانوشیروان وجانشینانش هم این توفیق محال رابد ست آورد ه بود ند که باکشتارهای د سته جمعی مزد کیان ــ که یك روز بیست هزارتن راقتل عام کرد ــ ریشهٔ این ایمان جوشان د رمیان تود ه رابخشکاند ، واگرهجوم مذ هب بود ائی راازجانب شمال شرقی (که تا اعماق خراسان وافغانستان پیش‌آمد ه بود وبسرعت د امن می‌گسترد وحتی بلخ ، یکی ازکانون‌های قد یمی فرهنگ ومذ هب زرتشتی (۱) راپایگاه خود ساخته بود ومعبد نوبهار بلخ ــ که شهره شعرواد ب ماشد ه است ــ بتخانهٔ

۱ــ می‌د انیم که زرتشت پس ازبعثت خویش د ر آذ ربایجان ، به‌بلخ آمد وبه د ربار ویشتاسب پیوست وباکمك پاد شاه ، مذ هب خویش راد رآنجا رواج د اد واکنون ــ بنابه گفته صاحب کتاب " فضائل بلخ "ونظریات برخی مورّخان ، آرامگاه زرتشت د راین شهراست ٠

بود ائیهان بوده است (۱)موبدان وخسروان ودهگانان (فئودالها) ـ که همدست وهمداستان بوده اند ومذهب زردشت تکیه گاه مشترکشان توانسته بودند متوقف کنند واگرنفوذ عمیق مانویان راکه یك گروه علمی وحوزه فرهنگی بسیار غنی داشتند (۲) که دامنه اش تاچین رفته بود وحتی پس ازاسلام نیزتاچند قرن از توسعه بازنایستاده بود، سازمان پوك روحانیت زورمند زردشتی موفق شده بود ریشه کن کند ۰ ولی مسیحیت، چنان به سرعت، همچون آتشی که درجنگل پائیز زده خشك افتد ـ ایران رابخصوص نواحی غربی وشمال غربی رافرامی گرفت که اگراسلام متوقفش نکرده بود، مذهب زردشت را ـ که دستش راازدلها برداشته بود وبرسرها گذاشته بود ـ ازجامعه برداشته وبه درون آتشدانهایش افکنده بود وخاکسترکرده بود ۰ برای نشان دادن قدرت مسیحیت دراین عصر، کافیست بدانیم که بااینکه مدائن پایتخت رسمی رژیم مذهبی ساسانی بود وبااینکه امپراطوری ایران با

۱ ـ آنهاکه نوبهار رامعبد زرتشت پنداشته اند فراموش کرده اند که آتشگاه زرتشتی، بتخانه نمی تواند باشد وبزرگترین افتخارزرتشت مبارزه شدید با بت پرستی بوده است وگرچه بعدها مجسمه های معدودی دربرخی معابد می گذاشته اند که آنهم استثنائی وموقتی بوده است ولی اطلاق بتخانه به آتشکده ونکشت بیمعنی وبی سابقه است بخصوص که راد بهاث نوبهار راباصراحت ودقت وبسیار مکرر نگارخانه وبتخانه آن هم جای شگفتی پرازبت های گوناگون وگاه باهمه خصوصیات چینی معرفی می کنند ونشان می دهند که ازطریق چین مذهب بودائی به اینجا رسیده بود ونفوذ بسیاری داشته است وجزاین، آن دوبت معروف در افغانستان این نظر راتأیید می کنند ۰ (۲): سلمان یکی ازاینان بوده است ۰

امپراطوری روم که مسیحی متعصبی شده بود خصومت سیاسی — نظامیشان را وجهه مذهبی هم داده بودند ومسیحیت درداخل ایران پایگاه ستون پنجم دشمن تلقی می‌شد، درعین حال، مدائن، مثل قسطنطنیه قرون وسطی و رم فعلی، مرکز جهانی مسیحیت شده بود. هجوم وپیشرفت مانوی ومزدکی ازدرون، بودائی ازشرق، مسیحیت ازغرب وسپس اسلام که جلوتر از سپاهیانش درایران می‌دوید همه دراوج قدرت زردشتی اورا مجروح ومعدوم کردند ۱

درعصرما، دردوقرن اخیر، ماشاهد تبدیل یک "حرکت" بزرگ اجتماعی درجهان، به یک "نظام" بزرگ اجتماعی هستیم. درقرن ۱۹ فلسفه علمی، فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک ومکتب مارکسیسم، یک حرکت بود، ایمان ایجاد کرد، نهضتهای گوناگون درشرق وغرب بوجود آمد. سالهای حوالی ۱۸۶۰ تا ۱۸۷۰ رانگاه کنید دردوره سن سیمون، پرودن، مارکس وانگلس ... تمام انگلستان وفرانسه وآلمان صحنه کشمکش بسیار نیرومند وگسترده نهضت کارگری است، واین نهضت همینطور درطول قرن ۱۹ — تحت عنوان مشخص ترکمونیسم گسترش پیدا می‌کند، درهرجا نیروهای تازه و ایمان تازه پدید می‌آورد، واین حرکت هم شرق وهم غرب رافرامی‌گیرد نسلهای جوان وروشنفکران جهان وطبقات محروم بشدت بطرفش جذب میشوند تادرقرن بیستم میان دوجنگ جهانی انقلاب های بزرگی رابوجود می‌آورد وبه قدرتهای حاکم تبدیل می‌شود. دراین ۱۵ سال اخیر می‌بینیم همین نهضت، کم کم دارد تبدیل می‌شود به یک انستیتوسیون، بیک قدرت حاکم، که ازهمه وقت

۱— زندیق وصدیق درکتب اسلامی به مانوی اطلاق می‌شود.

نیرومند تراست واز همه وقت مسلح تر، ازهمه وقت قدرت اجرائی، اقتصادی، سیاسی ونظامی وتکنیکی وفرهنگی بیشتردارد • امابرخلاف همیشه، دیگر ایمان تازه نمی‌آفریند، تبدیل شده است به یک‌مکتب دولتی، وتوجیه کنندهٔ وضع موجود حکومتها ونظام‌هائی‌که بنام‌او وجود دارند، وسدی شده است دربرابر نهضتهای‌ضد استعماری و موج های انقلابی وملی • این‌است که دراین ۱۵ یا ۲۰ سال اخیر درافریقا وآمریکای لاتین (الجزایر، مصر، کنگو، سوریه، لیبی، کوبا، برزیل ۰۰۰۰) می‌بینیم، نهضتهای ملی (ناسیونالیسم مترقی ضد استعماری) جلوتر ومترقی‌ترازنهضت کمونیسم بوده است، بخاطراینکه نهضت های ملی ضد استعماری درافریقا و امریکای لاتین یك حرکت است، واماکمونیسم عقیدتی قرن ۱۹ پس‌ازجنگ جهانی دوم بصورت یك نظام حکومتی درآمده وخود یك قطب قدرت حاکم‌شده است، واین علامت متوقف شدن حرکت آن‌است • واین است که کمونیستهائی‌که این بیماری رابس‌ازنهضت های اروپای شرقی، قیام‌های‌ضد استعماری افریقا آسیاوامریکای لاتین احساس کردند، از پیوستگی به این‌قدرت جهانی‌بریدند وازسازمانهای رسمی‌آن‌جداشدند، وبصورت گروههای مستقل یاوابسته به نهضتهای مترقی ملی درآمدند •

این که تشیع را باآنها مقایسه می‌کنم ازاینجهت است که من، این مسأله رافقط ازیك بعد، بعد جامعه شناسی آن مطرح می‌کنم و وجهه ها وابعاد دیگرش (مباحث فلسفی وکلامی واصولی وفقهی‌اش) کارمن‌نیست •

تشیع دارای دو دورهٔ کاملاً متفاوت وجدا ازهم است ، یکی دوره ای از قرن اول — که خود ، تعبیری از "اسلامِ حرکت" است ، در برابر اسلام "نظام" (= تسنن) — تااوائل صفویه ، دورهٔ نهضت وحرکت شیعه است ، ویکی دوره ای ازززمان صفویه تاکنون که ، دورهٔ تبدیل شدن شیعهٔ "حرکت" است به شیعه " نظام " .

شیعهٔ پیشین ، اقلیتی بود محکوم وبی قدرت که نمی توانست به آزادی به کربلا برود ، نمی توانست نام حسین رابرزبان بیاورد وحتی نمی توانست اعمال مذهبی خود را درمعرض چشمها انجام بدهد ، همیشه تحت تعقیب بود ، وهمیشه درشکنجه و زندان وپنهان درتقیه . حالا همان شیعه تبدیل شده به یك قدرت بزرگ حاکم برکشورکه بزرگترین نیروهای رسمی ازاوحمایت می کند ، حتی همان قطبی که همیشه تشیع رامی کوبید ، وهرکس را بنام وبه جرم محبت علی دستگیر می کرد وشکنجه می داد ومی کشت ، حالا خودش را " کلب آستان رضا " می داند . پیروزی بزرگ !

همان حاکمی که درطول نهصد سال درتعقیب شیعه بود وشیعه دربرابرش ، اکنون پوتین هایش رابه گردنش انداخته وپیاده ازاصفهان بزیارت مشهد می آید ! پیاده . پیروزی بزرگ !

همین حاکمی که همیشه درطول ده قرن ، همواره زیارت قبورائمه را منع می نمود ، وبرآن قبور آب می بست وخراب می کرد ، حالا گنبد راطلا می کند ، ضریح رانقره وگلدسته راکاشی ! پیروزی بزرگ !

زیارتی که یك شیعی شیفته برای رفتن به مشهد یاکربلابایستی هزاران

خطر وضرر را ازطرف حکومت تحمل می‌کرد ، حالا خود همان حکومت رسمی زیارت مشهد وکربلا را ـ به شکلی که مشابه وحتی مقابل حج وزیارت کعبه تلقّی شود ـ یك زیارت رسمی دینی اعلام می‌کند ، وحتی به زایرمشهد وزائر کربلالقب "مشهدی" و"کربلائی" می‌بخشد ، آن چنانکه یك زائرمکّه حاجی می‌شود ! پیروزی بزرگ !

همان علماء وروحانیون شیعه که همواره جبههٔ پیشتاز مبارزه باحکومت‌ها بودند ، وپیوسته سپر وآماج تیرهای نظام حاکم ، همانها درعزیزترین ومجلّل ترین ومرفه ترین شرایط زندگی می‌کنند ، ودوش بدوش حاکم می نشینند ودرحکومت ، مورد مشورت قدرت سیاسی حاکم قرارمی‌گیرند ، وحتی حاکم قدرت خودش رابعنوان قدرتی تلقی می‌کند که به نیابت امام ازروحانیون شیعه که نائب امام زمان‌اند وحاکم شرع ،گرفته ، و اینها هم‌بوکالت ازامام به اوتفویض کرده اند ! پیروزی بزرگ !

شیعه درست ازهمین موقع که همهٔ این پیروزیها رابدست آورد شکست خورد ، واز زمانی‌که همهٔ موانع انجام اعمال مذهبیش ومشکلات ابرازاحساسات شیعیش برطرف شد ، وازهنگامیکه عوامل وقدرتهای کوبندهٔ اوبه تشویقش پرداختند وبااوهمگام شدند ، از حرکت ایستاد ، وبه یك نهاد اجتماعی قدرتمند حاکم‌تبدیل شد !

این قانون تبدیل حرکت به نظام‌است که بدین‌صورت ، یك‌ایمان جوشان‌که همهٔ ابعاد جامعه را به هیجان‌وحرکت ودگرگونی انقلابی میآورد ، تبدیل می‌شود بیك انستیتوسیون ، یعنی یکی‌از نهادهاوپایه های ثابت

ورسمی جامعه ، که با دیگرنهاد ها وپایه ها ودیواره های جامعه پیوند خورده وجورشده است ، وخود یکی ازانستیتوسیون هاشده مثل : حکومت، خانواده ، زبان ، یامثل ، بیمه ، بانک ، بازنشستگی ، صندوق پس‌انداز ، بلیط بخت آزمائی .

تصوف رانگاه کنید ! اول یک جوشش عاشقانۀ آزادی بود ، در پرستش عاشقانۀ خدا ، ویکرنگی وبی‌ریائی وعصیان علیه هرنظم ورسم وقید وظاهرسازی وتعصب ، بعد ، همین ها ، میشود یک تشکیلات اداری واصول قانونی ورسمی ، وبعد سازمان پیدا می‌کند ومی‌شود خانقاه ، لباس اونیفرم ، آرایش مخصوص وادا واطوار تعیین‌شده وشیخ و مرید وقطب وبدیل ورئیس ومدیرکل وهزاران فوت وفن ! ویعنی هیچ ! یک اندام بزرگ پیچیده وبی‌روح وبی حرارت وبی حرکت !

نمازمجاهدان اسلام رانگاه کنید ! هرکدام یک جهاد بود ویک جهش به جلو ، یک‌پرش انقلابی در روح ، خیلی‌ساده ، سریع ، آگاهانه یکی جلومی‌ایستاد ، یکی‌ازدیگران وبقیه در پی اش ، وهمین ! اماحالا یک‌جدول پیچیده لگاریتم شکیات دارد ، ویک‌عمرتمرین قرائت ومخرج ، ویک لیست مفصل ازخواص فیزیکی وشیمیائی برای پیشنماز .

تشیع یکی‌از نمونه های بسیارروشن این تبدیل است ، بخصوص برای‌ما که بهترآنرامی‌شناسیم .

عثمانی وغرب

چراچنین‌شد ؟ ! چراناگهان تشیع بااین‌پیروزی ور شکسته رسید ! ؟

ایران درقرن ۱۶ و۱۷ میلادی ، دریک منطقهٔ خاصی ازنظرگروه بندیها و قطبهای نظامی وسیاسی جهان قرارگرفته بود • بزرگترین قطبها درجهان یکی قطب مسیحیت بود ویکی قطب اسلام ، وجنگ دیرینهٔ شرق وغرب ، آسیا واروپا ، درشکل تضاد میان این دوقدرت ادامه داشت ، مرکزقدرت رسمی اسلام ، امپراطوری عثمانی بود واروپای شرقی مرکز قدرت مسیحی • کشور های اروپای غربی ومرکزی تازه جان گرفته بودند وقرون وسطی رادراین قرن پشت سرگذاشته بودند ، یك شور ونهضت وحرکت وپیشروی تازه ، و آگاهی تازه بر سراسر غرب حکومت می‌کرد ، امابخاطراینکه هنوز تکنولوژی غرب نتوانسته بود سپاهیان مسیحی رامسلح کند ، قدرت جهاد دینی اسلامی می‌توانست همواره نیروی مسیحیت رادرجبهه های ایتالیا ویونان وسراسر اروپای شرقی وحتی اطریش مورد حمله های دائمی قراربدهد • بصورتی که یونان که اصولاً مظهر وکانون دیرینهٔ تمدن غرب است ، کاملاً درمشت عثمانی قرارگرفت وبوسیلهٔ سپاهیان مسلمان تسخیرشد وتمام اروپای شرقی تحت تسلط اسلام درآمد • نیروی اسلامی بزرگترین قدرت رادرمدیترانه ایجاد کرده بود ، بطوری که ، مدیترانه که بزرگترین قطب حساس ، هم درتمدن وهم درسیاست وهم درقدرت نظامی آن زمان بود — وهنوز هم تاحدی این موقعیت را حفظ کرده — کاملاً بوسیله نیروی دریائی عثمانی کنترل می‌شد حتی ، وین مدتها بوسیلهٔ نیروی اسلام درمحاصره بود وایتالیا بارها تهدید به سقوط می‌شد ، واروپای شرقی که درآن موقع حیثیت وقدرتش بطورکلی بیش ازاروپای شمالی وحتی غربی بود ، بکلی تسلیم قدرت عثمانی

شده بود ، قدرت عثمانی نژاد های مختلف وملیت های مختلف رابنام اسلام دریك وحدت سیاسی — نظامی امپراطوری جمع کرده بود وبرآنها حکومت میراند • رژیم عثمانی بی‌شك یك حکومت فاسد بود وهرگزشایستگی آنکه حکومت اسلامی‌خوانده شود نداشت ، واین‌قضاوت وقتی است که آنرا با اسلام بسنجیم ، اما وقتی آنرا قدرتی دربرابراستعمار غربی ومسیحیت طماع مهاجم اروپا که برای بلعیدن ماسرازیرشده است ودرسر راه خویش باعثمانی که همچون سدی ایستاده درگیرمی‌شود می‌سنجیم ، ومی‌بینیم مسلمانان قدرت بازو وشمشیری بآنان‌نشان می‌دهند که هنوز خاطره اش‌رااز یاد نبرده اند ، ودلاوری وسرسختی‌ایشان‌حتی بصورت ضرب المثل وکنایه واصطلاح ، درزبان محاوره وادبیاتشان بجامانده است ، ووقتی می‌بینیم همین‌نژاد بیرحم وخشن غربی ونظام ضد انسانی شان — ازهنگام ضعف بازوی ماوغلاف شدن‌شمشیر ما وشکست همان حکومتهای فاسد مسلمان— استعماری راوحشیانه ودزدانه واهانت آمیز برماتحمیل کردند که تاریخ بیاد نداشت ، واکنون به نیروی همین عثمانی متلاشی شده اند وهجومشان به کشورهای ماعقب رانده شده است ، وطعم شمشیرمسلمان‌راچشیده اند ، وپاپ وقداره بندان وسوداگران‌وماجراجویانش که ازقرون‌وسطی ، جنگهای صلیبی رابرماتحمیل کرده بودند ، هنوز ازنیروی اسلام می‌هراسند ، ومدیترانه ویونان وهمهٔ اروپای شرقی به چنگ قدرت مسلمین‌افتاده است ، آنوقت قضاوت مافرق می‌کند •

متأسفانه ، مادرقضاوت هاوبررسی‌هامان‌یك جانبه ایم ، بایك

چشم نگاه می‌کنیم ، وتأسف بیشتراینکه هم متعصب های منحط چنین می اندیشند وهم آزاد فکران روشن ! وقضاوت د ربرابرقد رت عثمانی نیز نمونه‌ٔ تشابه فکری این د وتیپ متضاد است • متعصب ما ، آنرافقط ازپایگاه شیعی خود ش می‌نگرد ، اوراسنّی ، عُمَری ، منکرامامت ، مخالف وصایت وبی عقیده باامام زمان ••• می‌بیند وبنابراین ، محکوم ! (حتی د رمقابل مسیحیت ! روشنفکر مترقی ماهم ، اورایك نظام منحط ، غیرد موکراتیك وفئود الی ومتعصب د ینی ارزیابی می‌کند (حتی د ربرابر غرب) ! می‌بینیم هرد وهم د رست می بینند ود رست انتقاد می‌کنند . اما اشتباهشان د راین است که فقط ازیك زاویه ثابت د رآن می‌نگرند ، د رحالیکه اساساً نشانه‌ٔ بینش علمی؛ چند جانبه د ید ن ونسبی قضاوت کرد ن است ، برخلاف عامی متحجّر که مطلق اند یش است : "عثمانی سنّی است وهم غیر د مکراتیك واخلاقاً فاسد" •

اما اگر، اززاویه‌ٔ شیعی بودن یاسوسیالیست بود ن برخیزیم وآن‌راز پایگاه اسلامی ، یاضدّ استعماری ، بنگریم ، شیعه ، به عنوان یك مسلمان د ربرابر مسیحی ، وروشنفکر به عنوان یك استعمارزد ه‌ٔ شرقی د ربرابراستعمارگر غربی بد ان بنگرد ، آنگاه قضاوتش عوض می شود • "ازاین نقطه نظر" آرزو خواهد کرد که کاشکی همان صلاح الدین ایوبی ضد شیعی یکبار د یگر د رفلسطین ظهورکند ، همان خالد بن ولید ناپاك شمشیرش رابرقد رت نظامی روم امروز برکشد ، همان سلجوقیان رشید ، صلیبی‌های غارتگر خونریزرابه مد یترانه ریزند ، همان عثمانیهای فاسد سنی مذ هب قد رت استعماری غرب راازافریقاوآسیاوازجامعه های بیچاره اسلامی برانند •این همه تبلیغات

علیه عثمانیها تظاهر عقده های کهنه غربی ومسیحی است ، وعکس العمل زخمهای کاری که از آن شمشیرهای کوبنده خورده اند . متأسفانه روشنفکر ما هم که همهٔ قضاوتهای تاریخی سیاسی واجتماعیش را ـ حتی درباره مذهب خودش وتاریخ وقدرتها وشخصیتهای منسوب به خودش ـ از نویسندگان وهنرمندان ودانشمندان ومحققان غربی میگیرد ، همهٔ آن دشنامها ، تهمت وقضاوتهای مغرضانه راعلیه عثمانی ها به عنوان روشنفکری تقلید می کند ، وتکرار !

دراسلام شناسی جلهٔ اول مقدمهٔ کتاب رابدینگونه شروع کرده ام که :

«از مارس ۱۹۲٤ ، باشکست عثمانی ، اسلام به عنوان یک قدرت نظامی وسیاسی دربرابر غرب درهم شکسته شد ، واستعمار راهش برای هجوم به شرق وبخصوص کشورهای اسلامی هموارگردید ...»

یکی ازهمین روشنفکران ـ که به خودش هیچ ، امابراهش معتقدم ـ درکتابش ، چند صفحه فحاشی وحمله به من که ، تو ازعثمانی دفاع کرده ای ! وبعد تمام کتاب تاریخ دبستان رادرنوشته اش خالی کرده که ، عثمانی ، کی تشکیل شد وکی بود ؟ وچاشنی اش هم تمام فحش های فرنگی ها ومسیحی ها ومحکوم کردن آنها که سوسیالیست نبودند وآزادیخواه ودمکرات نبودند ! و هیاهو که من عثمانی رامظهر اسلام خوانده ام ومعتقد به عثمانی هایم ! درحالیکه درست ، جملهٔ دوم که چسبیده به جمله بالا است ، درهمین مقدمهٔ اسلام شناسی این است که : "گرچه پیش از این ، اسلام پایگاهی شده بود برای رژیم عثمانی ، عامل توجیهی برای اشرافیت ونژاد ترک ، ومادهٔ تخدیری برای توده " !

اما روشنفکر آزاد یخواه وحق طلب ، جمله مرا ازوسط شقّه می کند تا بتواند فحاشی کند وابراز روشنفکری (۱) وپخش همهٔ تبلیغات مغرضانهٔ غربیها د راذ هان مرد م این جامعهٔ شرقی اسلامی، آنهم رایگان وبی مزد ومنت، بلکه فقط به علت یك غرض ورزی شخصی وخود نمائی سطحی ! افسوس !

۱- د رست شبیه آن شبه مقد س ملبس به لباس رسمی تشیع علوی(که من د رهمین اسلامشناسی ، اول رقبای علی رایکایك طرح می کنم ونقاط قوت وضعفشان رامیگویم تاد رآخربحث برسم به حضرت امیر ، وبرتری وارزش مطلق اورانسبت به آنها نشان د هم، نه د هم جمله رامی بلعد وفریاد می کشد که فلانی مقام علی (ع) راازهمه پائین تر قرارد اد ه ! (چون پائین صفحه قرارگرفته) ! واین جملهٔ مراد رمقد مهٔ کتاب "حجربن عد ی" که : "اگرد رمقابل حکومت استثنائی وشخصیت استثنائی علی نمی بود ، حکومت ابوبکر وعمر، د رقیاس بارژیمهای حاکم تاریخ ، ازهمه برتر بود ..." جمله رانقل میکند ، اما نیمهٔ اولش وآخرش رامی بلعد تابتواند عوام رابرشورد ، وابراز قد است کند وانجام مأموریت ود اد وقال که : فلانی گفته حکومت ابوبکر وعمرازهمهٔ حکومتهای تاریخ بهتر بوده ودنباله اش : پس ازحکومت علی (ع) هم ! البته هد فم نشان د اد ن وجه تشابه واشتراك بینش وکاراین د وتیپ مخالف هم بود ، د ریکطرفه قضاوت کرد ن وبسود د شمن ارزیابی کرد ن ونظریهٔ مخالف را مثله کرد ن ، وجملهٔ کتابی رانیم خورنقل کرد ن ود روغ بستن وجعل وتحریف متن ، وگرنه ازمقا یسهٔ این شبه ملای جعّال باآن غیرمذ هبی آزاد ه عذ رمی خواهم . چون این یکی بالاخره به چیزی معتقد است وآن به هیچ چیز !

⟵

عثمانی را در آن دوره ، وقتی بنام یک حاکم فاسد ، ناشایسته وغیرقابل قبول تلقی میکنیم که ، با حاکم اسلامی بسنجیم ، حاکمی که باید د راسلام باشد یا بعنوان مظهرطبقهٔ حاکم در برابر طبقه محکوم ، یعنی توده های دهقان وکارگر شهری ارزیابی کنیم ۰ اماکنون در برابر غرب غارتگر وتجاوزطلب است ، و در برابر کلیسا ۰ غرب که عثمانی را می‌کوبد ، بعنوان یک حاکم فاسد یا غیرد مکر یک باستی نمی‌کوبد ، بعنوان قدرت اسلام د رمد یترانه می‌کوبد ، وبعنوان سد مقاومی د رسر راه آسیا ؛ جنگ عثمانی وجنگ غرب د ریک افق بزرگ ، جنگ قدرت اسلام د ردنیای قرن ۱۵ و ۱٦ و ۱۷ و ۱۸ وحتی ۱۹ است با قدرت

(بقیه پاورقی ص قبل) وثانیاً ، این د رجعل ومسخ وبهتان خود ش را خراب می کند واولباس قابل احترامی راکه د رآن رفته وبی هیچ شرط وشایستگی بخود بسته ! نمی‌دانم چرا هرکسی نتواند ، بدون قید وشرطی حتی لباس رسمی سپورهای شهرداری رابه تن کند اما لباس رسمی علم ودین وهدایت خلق راچرا ! آیابه راستی اینکه تازگی ها عده ای مجهول الهویّه یامعروف المهیّه ! که ازنظر سواد که هیچ ، حتی ازنظر اخلاقی وانسانی نیز بکلی ساقط‌اند ناگهان بنام دفاع ازمذهب وروحانیت هیاهوهای عجیب وبی‌پایه براه انداخته اند وبصورت مبتذلی به این بهانه برهرکارجدی وفکر جدی می‌تازند وبه جعل وفحاشی می‌پردازند برای این نیست که می‌خواهند علمای راستین مذهبی ومذهب واقعی شیعه راد رجامعه وبخصوص د رنظرنسل تحصیلکرده خراب کنند ؟ [illegible] این تجربهٔ بزرگ که — بگفتهٔ شاندل :- "برای خراب کرد ن [illegible] بد دفاع کن" !

مسیحیت (۱) ، در اینجا پیشروی در همهٔ جبهه ها با قدرت نظامی عثمانی است ، وهمواره غرب بهترین سرزمینهایش را از دست می دهد ، وبهترین قطب های حساس مذهبی وتمدنیش را از جانب مسلمین مورد تهدید می بیند.

ناگهان حمله ای از پشت !

در اوج مبارزه عثمانی ها با اروپائی ها که قدرت امپراطوری عثمانی در غرب پیش می رفت ، ناگهان در پشت جبهه ، در منتهی الیه مرزهای شرقی عثمانی ، یک قدرت نیرومند مهاجم وتازه نفس می جوشد واز پشت بر عثمانی حمله می کند . این قیام به رهبری فرزندان شیخ صفی الدین اردبیلی که یکی از اقطاب تصوف است در ایران روی می دهد .

تصوف در تاریخ اسلامی دو بُعد متضاد دارد ، یکی بعد منفی ، گوشه گیری وعقب نشینی از زندگی وزهدگرائی ، یکی قطب گستاخی وهجوم وشهامت ومبارزه جوئی . فرزندان شیخ صفی از این صنف بودند ، با یک روحِ " جوانمردی " ، "فتوت" ، وبمعنای تاریخی کلمه ، عیّاری سنتی ایران که با تصوّف اسلامی ایرانی پیوند خورده بود وشیوه ای را پدید آورده بود که حتی در میان عیاران یا جوانمردان اهل تسنّن نیز رسوخ یافته بود ، علی بن ابیطالب بعنوان مظهر محبوب آن بشمار می رفت . این گرایش سنتی مذهبی ، نیروی اجتماعی بسیار بزرگ ومؤثر را تشکیل داده بود ، این نیرو بخصوص با قهرمانان نظامی ، چون شاه اسمعیل جوان ، وسلحشوران قزلباش یک قدرت رهبری مهاجم را بوجود آورد . این قدرت رهبری ونظامی به بزرگترین ذخیرهٔ انرژی اجتماعی وفکری وروحی ، در متن توده وعمق وجدان جامعهٔ ایران دست

۱ —

یافته بود ، و آن مخزن سرشار وانفجاری بی بود ازمجموعهٔ نفرتها وکینه هائی که در طول ۱۰ قرن در وجدان جامعهٔ شیعی وتودهٔ شهری وروستائی نسبت به حکومتهای جوروشکنجهٔ تسنن بر روی هم انباشته شده بود ، این نفرت ها یك انرژی متراکم وفروزانی بود که ، رهبران جدید توانستند آنرا استخراج کنند ودرخدمت قدرت سیاسی خود شان قرار دهند ، ودادند ، وبسیار زود وبسیارماهرانه . ناگهان شیعه ای که ده قرن خود ش راد رزیرشکنجه حکام تسنن ، خلفای تسنن وسلاطین غزنوی وسلجوقی وخوارزمشاهی وایلخان وتیموری وائمه وقضات وابسته به حکومت ونظام تسنن می یافت ، که هیچگونه حق حتی درابراز عقیدهٔ مذهبی خود ش ند اشت ، ود رپشت پرده های تقیه وعمق سیاهچالهای زندان همواره احساس خفقان می کرد ، اکنون قهرمانانی پید اکرد که می توانست عقده های نفرت وکینهٔ خود ش را با شمشیرهای بران آنها بازکند ، واحساس یك آزادی مذهبی ورهائی اعتقادی کند . این رهبران با آشنائی دقیق وتکیه براین عقیدهٔ درونی جامعهٔ شیعی ، توانستند نظام سیاسی خود شان رابرعمیق ترین اعماق روح ووجدان واندیشهٔ توده بنا کنند .

⟵ بازباید توضیح بدهم که وقتی د ربحث تاریخی ، سیاسی واجتماعی وتمدنی واقتصادی ، اسلام یا مسیحیت می گوئیم ، تنها بمعنی مذهب نیست بلکه ، گاه بمعنی د وقدرت ، د ومنطقه نظامی ، د وقطب سیاسی ، د ونظام اجتماعی یاد وتمدن وفرهنگ است . اینجا هم بد فهمید ن اصطلاح ، موجب سوء تفاهم د رفکر ونظریهٔ من شده است ، بخصوص د رهمان مقدمهٔ اسلام ـ شناسی که می گویم : "مسیحیت اسلام راد ربیع اول قرن بیستم د رهم شکست ..."

وبرای همین هم هست که در تاریخ ایران پس از اسلام حکومت صفویه تنها حکومتی است که ریشه های عمیق در میان توده دارد ، وبرای همین است که شاه عباس که یك سلطان متأخر است ، در افکار واذهان توده شیعی ، یك شخصیت — اساطیری ، در ردیف اسکندر و خضر قرار می‌گیرد . مسلماً تبلیغات وقدرتهای تبلیغی ، ماهرانه نقشی بازی می‌کنند .

محتشم کاشانی میآید پیش سلطان صفوی ، وبرسنت همیشگی رابطهٔ میان شاعروسلطان ، شروع می‌کند به مدّاحی سلطان ، سلطان ممدوح ، به خشم می‌گوید که اگر دو مرتبه ازاین مداحی‌ها و چاپلوسیها برای من بکنی دهانت را پرازسرب می‌کنم ، من "کلب آستان علی وخاندان او" هستم ، چرا برای آنها مدح نمی‌گوئی ، وبرای من مدح می‌گوئی ؟ محتشم می‌گوید که : من یك عدد شاعرم ! برای من فرق نمی‌کند ، برای هرکسی که شما خواسته باشید مدیحه می‌گویم .

حاکم سبزوار ازنوکرش پرسید : چطوره امروز یك خورشت بادمجان درست کنی ؟ گفت : عالی است ، بادمجان‌های سبزوار بخصوص چیز دیگری است ! سپس حاکم تغییر نظرداد وپرسید : بادمجان گویا ثقیل است ، امروز یك خورشت به درست کنی بهترنیست ؟ نوکر جواب داد : بله خیلی بهتره ، بخصوص که بادمجان‌های سبزوار اصلاًرودل میاره ! حاکم عصبانی شد وبخشم گفت : مردکه ، تویکبار ازبادمجان تعریف می‌کنی ویکبار مذمّت ! ؟ گفت : قربان ، بنده نوکرحاکم سبزوارم ، نوکربادمجان که نیستم !

اینست که می‌بینیم شعرا بکلی تغییر جهت می‌دهند ، همین شعرائی

که با مدح خان‌ها وخاقان‌ها وسلاطین وخلفای سنی وشخصیتهای اهل تسنن همواره به قلب شیعه نیش می‌زدند، وهمیشه تشیع نسبت به آنها یک سکوت پراز کینه ونفرت درخود احساس می‌کرد، حالا همین شعرا رامی‌بیند دهان بازکرده اند به مدح علی وخاندان علی! وحتی به حمله ولعن ونفرین شخصیتهائی که هرگز کسی نمی‌توانست اسم آنهارابدون "رضی الله عنه" ببرد!

دراین عصر، عقده گشائی های فراوانی شد. یک نسخهٔ خطی درکتابخانه مجلس هست که نشان می‌دهد، دراوائل کار، قزلباشهای صفوی با تیغ توی خیابانهاراه می‌افتادند ودسته جمعی فریاد می‌زدند: برعمرلعنت باد، برابوبکرلعنت باد، رهگذران وکسبه ای که آنجابودند باید درجواب می‌گفتند: بیش باد! هرکس تردید می کرد، بلافاصله کارد قزلباش شکمش را سفره می کرد وازتردید بیرونش می آورد!

اکنون مامسلماً این کار رایک وحشیگری تلقّی می‌کنیم، امااز نظر تبلیغاتی تأثیرش رادرروح های عقده دار شیعی آن زمان نمی‌شود انکارکرد، که این درست پاسخ گفتن به تیغ هائی است که همیشه شیعه می‌خورده، وحالا صفویه تیغ کشیده ومی زندو می‌خواهد، به عوام شیعی نشان دهد که دارد انتقام اهل بیت مظلوم وشهدا وقربانیان شیعه را ازسنی‌هامیگیرد! تودهٔ عامیِ متعصب هم که نمی‌تواند مسائل فکری وتاریخی‌واعتقادی راتحلیل کند که، مثلاً این بقال وعطار سنی، نه درسقیفه بوده ونه درکربلا، واز همین جهل وتعصب است که قدرتهای رسمیِ سیاسی وروحانی بهره برداری می‌کنند، واختلاف کاتولیک وپروتستان، شیعه وسنی ... راکه اختلاف عقیده

است وباید درحوزه های علمی واعتقادی مطرح شود ، به میان توده عوام می‌کشانند وآنرابصورت اختلاف وخصومت ترک وفارس، عرب وعجم وتوده هندو ومسلمان ... درمی‌آورند !

درهمان ایام که درایران نهضت سنی‌کشی‌راه انداخته بودند و اسمش راتشیع و ولایت علی (ع) گذاشته بودند ! درترکیه نیز ملای عثمانی ، به اسم دفاع ازاسلام وسنت پیغمبر، روی منبر دستش راتا آرنج لخت می‌کرد وبرای عوام فهم کردن وتجسم دادن وتحریک کردن احساسات درکوزه شیر فرو می‌برد ، وسپس درمی‌آورد وبه کوزه پراز ارزن فرو می‌برد ودرمی‌آورد وبه خلق بیچاره نشان می‌داد ومی‌پرسید : چقدر ارزن بر این دست چسبیده است ؟ مردم درشمارش آن درمی‌ماندند ، سپس درحالیکه می‌دید این " شو" ی ماهرانه مذهبی‌اش خوب گرفته ومجلس آماده شده ، فتوی می‌داد : بله ، هرکس یك " رافضی " را ــ که دشمن ناموس پیغمبر واصحاب پیغمبر ومنکر قرآن و وحی است ــ بکشد ، همین اندازه برایش "حسنه "می نویسند !! ناگهان چشمها ازحدقه درمی‌آمد وهرکس که می‌شنید در دل آرزو می‌کرد ، کاش برای آمرزش گناهانش یك رافضی گیرش بیاید وبه ناموس پیغمبر وقرآن واصحاب خدمتی کند .

اختلاف شیعه وسنی اصلا یك اختلاف فکری وعلمی وتاریخی بود بر سر فهم درست حقیقت اسلام وتمام حرف شیعه ــ که حرف حساب بود ــ این که برای شناخت راستین وبیواسطه اسلام ــ یعنی قرآن وسنت ــ باید از خاندان پیغمبر پرسید وازعلی آموخت (واین معقول است) وبرای ادامه

روح ومسیر رسالت پس از پیغمبر، بجای این وآن ــ که نشان دادند نمی توانند، ودیدیم که کار را به کجارساندند ودرهمان نسل اول اسلام را به دشمن سپردند ــ باید خلافت علی ورهبری فرزندان اورا ــ که نشان دادند شایستگی چنین مسئولیتی رادارند ــ پذیرفت ، (واین معقول است) دراین عصر بازیچهٔ اختلاف دوقدرت سیاسی مشابه ولی متخاصم صفوی وعثمانی شد وابزارکینه ـ توزی های حقیری که میان دو دولت جریان داشت ودرسطحی که گاه چنان کودکانه می شد که شگفت آوراست ! عثمانی " باب عالی " داشت وصفوی " عالی قاپو" می ساخت ! عثمانی ها به نوکرانشان می گفتند : پاشا (پادشاه) ودرعوض، صفویه ، اسم کلفت هاشان رامی گذاشتند :"سلطان" ! وازین قبیل !

همین طرز فکر وکشمکش ها وخصومت های کودکانه وعامیانه درهمین سطح وباهمین زشتی وابتذال ، وبازبانی که بیش از همه علی ازآن نفرت دارد وبیش از همه، اسلامِ علی وخدای علی آن را منع کرده است (۱) ـ یعنی دشنام وآن هم دشنام هایی که هر انسانی که ازتربیت ومعنویت ، بویی برده است ازاد ایش عاجزاست ــ دراحتجاجات مذهبی وکلامی واختلافات شیعی وسنی وبطور کلی ، دربیان ودفاع ومنطق شیعهٔ ایرانی منعکس شد و بجای آنکه برارزش های برتروفضیلت های اخلاقی وانسانی علی تکیه کنند و براصل " امامت" وخصوصیات ممتاز وارزش های اجتماعی آن به عنوان یک نوع رژیم الهی در رهبری امت ، به کینه توزی های زشت وفحاشی های نفرت آور وجعل واتهام ودروغ وبد زبانی ها ونسبت های چندش آوری علیه خلفا و

۱ ــ قرآن ، صریحاً به شخص پیغمبر دستور می دهد که حتی ــــ

فضیلت تراشی های بی معنی وبی اثری برای ائمه بطوریکه موجب بیداری و حق آموزی مردم نشود ودرمعرفی درست علی ، مردم به آگاهی نرسند و سرازخواب جهل وبند ذلت ، به فریاد آزادیبخش علی راستین برنگیرند و درمذمت خلفای غاصب ورژیم های ظالم ، سلاطین صفوی ورژیم صفویه-که حق ندارد ازرژیم حکومت ابوبکر وعمر وحتی عثمان ومعاویه انتقاد کند-قبل

← مشرکان رادشنام مده !

ولاتسبوا الذین یدعون من دون الله !(٦ / ١٠٨)

وقرآن ناطق نیز نفرت خود راازبد زبانی وفحاشی که نماینده روح زشت وپست دشنام دهنده است نه دشنام گیرنده ! رسماً بیان می‌کندو از اینکه پیروان اوفحاش باشند بیزاراست :

إِنّی أَکْرَهُ أَنْ تَکُونوا سَبّابِین ! (من ازاینکه شمافحاش باشید نفرت دارم — درجنگ بابنی امیه ودرباره آنهامی گوید- !) ولی شکل اول منطق شیعه صفوی فحش است ازطرفی خود راظاهرأشیعه علوی می نمایاند این است که مثل همیشه ، به توجیه وتاویل میپردازد ، چنانکه مترجم نهج البلاغه به فارسی که ناشیگری کرده (برخلاف سنت شیعه صفوی که ازنهج البلاغه میترسد زیرا ، این کتاب هم چهره ای راکه آنهاازعلی نشان داده اند که همان رستم دستان ، قهرمان ملی است که گریم شده — محو می کند وهم نقشی راکه ازمکتب علی ساخته اند ، برآب می دهد ، چنانکه اکنون درخانه کمتر شیعه ای نهج البلاغه وجود دارد وکمتر شیعه ای آنراخوانده وازکمتر منبری شنیده !آن راترجمه کرده ولی بانبوغ ومهارت ویژه روحانیت ←

ازآنهامحکوم‌نشـود وتمام لبه های تیز حمله شان به خلفا، تیزتروتند تـربـه خود شان بازنترد د .

این است که بجای سخن گفتن ازشکل حکومت علی، سخن علـی، سکوت علی، عمل علی، انزوای علی، اند یشهٔ علی، رابطهٔ علی بامـرد م ، علی در برابر ظلم ، د ربرابر چاپلوسـی ، زور ، تزویر، فقر، د زدی، ـ حق کشی، تفرقه ، سخن گویند صد ها کتاب ومجلس وشعروقصه ونقالـی و منبر وغیره د ر اینکه مولا علی آن مرد منافق رانا گهان تبد یل به سگ کـرد ، رقیبش رابایك فوت به زن بد ل نمود واو ازد واج کرد وچند ین بچه برای شوهرش آورد و سال‌های سال د رخانهٔ او زند گی کرد وبعد بصورت اولیه اش بازگشت

⟵ صفوی د رتبد یل وتغییر وتوجیه وتأویل که "هست رانیست می‌کنند و نیست راهست"! هرجاتوانسته د رترجمهٔ متن وهرجانمی‌شد ه است د ر " پرانتز" ـ بنام تفسیر وتشریح وتوضیح_نهج البلاغه ای به فارسی زبانـان بیچارهٔ محروم معرفـی‌کرد ه که بقول خود مترجم ، برای " چارهٔ نگرانـی امروزهٔ مردم د نیا " : " باید آن را پاد شاهان و وزراء ورجال سیاسـی بخوانند تا ... و وکلاء مجلسین : سناوشوری بخوانند ، حکمرانان و ـ رؤسای شهر ... امراء لشگر وافسران وسربازان ... وستمگران وبیچارگان بخوانند تاکیفر ستم‌وپاد اش‌شکیبائی!راد انسته عبرت گیرند واغنیاء وفقـــرا بخوانند تاکبر وسرفرازی ورشك وپستی رااز خود د ورسازند ... قضـا ت و وکلاء د ادگستری وصاحبان محاضر رسمی بخوانند ... کارگران ورنجبـران وبیابان گرد ان وراند گان بخوانند (که کمتر وسیله و وقت کسب اطلاع ⟵

ودید ازآن موقع تا حال یك چشم بهم زدن بیشتر فاصله نشده است !

نمونه منطق تشیع صفوی !

واین منطق دفاع ازعلی ومنطق حمله وانتقاد ازخلفا ورقبای سیاسی وغاصبان حق علی درجانشینی پیغمبر، آنچنان که هرانسانی رامشمئزمی‌کند وازتشیع وشیوه استدلال تشیع متنفر میسازد وازین مکتب که زیباترین چهره حقیقت است، چهره ای ارائه می‌دهد که زشت ترین قیافه باطل می‌نماید وهرد و درست است، چه، فاصله دوسیمای تشیع – تشیع علوی وتشیع صفوی – از زیبائی مطلق تازشتی مطلق است وبرای آنکه مردم – بویژه – دارند) تاازخواندن آن همه چیز بدست آورند !"

یکی ازبهترین نمونه های صنعت تبدیل تشیع علوی به تشیع صفوی وقدرت ومهارت روحانیت صفوی درخنثی کردن آثار تشیع وفلج کردن یامسخ کردن حقایق روشن وقاطع وحتی ازمعنی انداختن فرمان های محکم وصریح اسلام تاحدی که – گفتم – "هست رانیست می‌کنند ونیست راهست"، همین سخن علی (ع) درنهج البلاغه است که می‌گوید : " من بیزارم ازاینکه شما فحاش باشید" ، مترجم محترم توضیح می‌فرمایند که :معنی این جمله این نیست که فحش دادن ولعن ودشنام نسبت به مخالفین جایزنیست بلکه، برعکس وظیفه است امااینکه حضرت دراینجا منع ازدشنام دادن به بنی امیه می‌فرماید برای این است که ممکن است درجواب دشنام شما به معاویه، آنها به علی (ع) دشنام دهند ودرنتیجه دشنام شما موجب دشنام آنها به علی شود، این است که دراین مورد جایز نشمرده ... یعنی دستورکلی نیست واگر موردی طرف مودب بود وجواب نداد دشنام بدهید !) .

(نهج البلاغه ترجمه فیض الاسلام)

"طلاب " مکتب امام صادق که طالب حقیقت اند وتشنهٔ تشیع زلال علوی ونیز دانشجویان وروشنفکران که جویای حقیقت اند وتشنهٔ ایمانی راستین و طالب راز انحطاط فکر وفرهنگ جامعهٔ خویش ـ این دوتشیع متضاد راد ربا بند وچهرهٔ هردورابازشناسند و اختلاف دومنطق را ، بطور مستقیم ومستند تشخیص دهند نمونه ای عینی ومستند دراینجانقل می‌کنم ، به خط یکی از برجسته ترین قیافه های متخصص روحانیت درتشیع صفوی ، علامهٔ محقق ، جناب آقای آقاسید مرتضی عسکری .

میکلم
علت اینکه نوشته ای ازایشان رابه عنوان نمونهٔ اعلای منطق تشیع صفوی انتخاب این است که : اولا ایشان ازبزرگترین شخصیتهای محقق ومتخصص ونویسندهٔ این فرقه محسوب می‌شوند وثانیاً معاصرند ونشان می‌دهد که درحال حاضر، وباتشابهی که وضع اسلام درجهان کنونی باوضع اسلام درعصر صفویه دارد ، نقش تشیع صفوی وروحانیون آن درآن عصر چه بوده است و پژوهندگان مسائل اجتماعی وتاریخی نمونهٔ عینی و زندهٔ آن راپیش رود اشته باشند و مورد مطالعه قراردهند وثالثاً ، این نوشته دربارهٔ اساسی‌ترین اصل تشیع یعنی محکومیت خلفای غاصب حق علی است ورابعاً ، نوشته به خط خود ایشان است وسندیت علمی دارد .

برای روشن شدن زمینه ای که این مبحث راپیش آورده وارزیابی نقش اجتماعی ویژه ای که روحانیت تشیع صفوی دربطن اسلام وصف مسلمین بویژه دربرابر خطر مشترک خارجی بازی می‌کند وبخصوص حساسیتی که دربرابر ـ مسألهٔ وحدت وتفاهم اسلامی درسطح جهانی ودرقبال دشمن ضد اسلامی

نشان می‌دهد، باید توضیح بدهم که پس از جنگهای شش روزهٔ سال ۱۹٦۷ واشغال بیت المقدس وخطر صهیونیسم وطرح مسالهٔ فلسطین وشعار وحدت صفوف دربرابر استعمار (۱)، بااینکه حسینیهٔ ارشاد، از آغاز تاکنون، اسلامش، "اسلام حسین" بوده است وبیش از هر مؤسسه ای، درپیرامون "عترت" و "امامت" وانحراف نظام خلافت سخن گفته وازسیصد وهفتاد واند سخنرانی مذهبی، تفسیروکنفرانس تحقیقی وعلمی وتاریخی اش، نزدیک دویست برنامهٔ آن، مستقیماً به اهل بیت اختصاص داشته وبااینکه شخص من، به شهادت عینی نوارها ونشریه هایی که هم اکنون دراختیار همه است، نه تنها اکثریت قریب به اتفاق آثار مذهبی وعلمی ودرسی ام دربارهٔ این مکتب است، بلکه اساساً بینش علمی وفلسفهٔ انسان شناسی، تحلیل تاریخی وجامعه شناسی وطبقاتی ومذهبی ام بینش قاطع ومشخص شیعی است واولین اثری که هجده سال پیش منتشر کرده ام ابوذر است وآخرینش: "شهادت، رسالت حسین" و "پیام، رسالت زینب" وگرایش شیعی ام در رسائل اجتماعی نیز چنان است که درکنگرهٔ اسلامی مکه سال ۵۰، علمای وهابی، مرابه این عنوان که "شیعهٔ غالی" ام، ازایراد کنفرانسی که بدان دعوت بودم ممنوع کردند، ناگهان، طی برنامه ای یکنواخت وهمزمان وبا اتهاماتی دیکته شده، درچند محفل رسمی ومجلس عمومی تهران وشهرستانها، تحت عنوان شعار مقدس "ولایت" ومبارزه باخطر "وحدت"، مؤسسهٔ ارشاد

۱ـ که بارها گفته ام واین گفته شعارم شده است که: "وحدت تشیع وتسنن، نه، وحدت شیعه وسنی، آری"!

بطور اعم ومن هم بطور اخص، مخالف ولایت ومنکر اهل بیت رسالت وسنی و حتی وهابی! به مردم معرفی شدیم! حساب کردیم، دیدیم این برنامه، درست، بعد ازهجوم صهیونیسم آغاز شد ودقیقاً ماه بعد ازآنکه، درارشاد- طی سخنرانی هایی، تحت نظر هیاتی ازشخصیت های معتبر تشیع علوی شمارهٔ حساب بانکی برای کمك به فلسطین اعلام شد و سپس، ازجانب عده ای ازشخصیت های معتبر تشیع صفوی اعلامیه ای صادر شد که ازنظر اهمیت نویسندگانش وبخصوص نوع استدلال وشیوهٔ انتقاد و سبك منطق و بینش فرقه ای وبالاخص نوع حمله وجبهه گیری واتهام ونقشی که این فرقه در اذهان توده واستخدام مذهب دارد، بهترین نمونه و محکم ترین سند است:

دراین "متن"، مشخصات "روحانیت صفوی"، بروشنی و دقت نمودار است و محققی که می خواهد دراین زمینه تحقیق علمی منصفانه کند می تواند این مشخصات را بامشخصات مقارنش درمنطق وبینش وشیوه استدلال واندیشه وانتقاد وارزیابی ونتیجه گیری علمای شیعهٔ علوی - در گذشته وحال - مقایسه کند واختلاف دومذهب را عالمانه دریابد:

"روحانی صفوی" (برخلاف عالم شیعی) متعصب است، تعصب کور، بدین معنی که قدرت تحمل وحتی استعداد فهم عقیده وحتی سلیقهٔ - مخالف راندارد. نه تنها مخالف اسلام یا تشیع را، بلکه مخالف "آقا" و طرز فکر وذائقهٔ آقارا! این است که هرچه رانپسندد، بیدرنگ تحریم میکند وهرکه را نپسندد، بی تأمل تکفیر!

درحالیکه "عالم" (درتشیع علوی)، درمیان همهٔ علمای ادیان

وحتی علمای مذاهب دیگر اسلامی، ازین جهت مستثنی است وعالیترین نمونهٔ "بندهٔ شایسته "ای که خدا بشارت می‌دهد :

فبشر عباد الذین یستمعون القول ، فیتبعون (۱) احسنه !

(بشارت ده بندگانی را که به سخن گوش می‌کنند وبهترینش را عمل می‌کنند) .

۱ ـ سیاق عبارت مترجم را وامیدارد که : " قبول می‌کنند " ترجمه کند ، زیرا دانشمند وروشنفکر، معمولا می‌گوید : باید هرنظریه ای را ، هرحرفی را ، هر کتابی راشنید وخواند و آنچه حرف حسابی داشت‌پذیرفت وآنچه درست بود ، منطق داشت ، حق بود منصفانه اعتراف کرد ، آنچه بی‌منطق بود ، قبول نکرد . اماقرآن می‌خواهد درضمن بیاموزد که حرف رابرای حرف گوش‌ندهد ودرآخر یك آدم فاضل واهل مطالعه ازآب درنیاید که دامنهٔ مسئولیتش فقط این باشد که هرنظریه ای ، مکتبی ومطلبی راگوش‌بدهد ومطالعه کند ودرحد اقبال وانکارنظریات متوقف ماند ودررابطهٔ بااقوال وآراءکارش فقط نفی واثبات ذهنی باشد و نقد وبررسی علمی ویاایدئولوژیک ! یعنی آدم فاضل ومحقق و مطلع ، اهل سخن ، وجامع معقول ومنقول ویاصاحب "فرهنگ غنی" و" اطلاعات عمومی وسیع " و دارای ذهنیتی قوی که همهٔ حرفهای خوب را بلداست وازهمهٔ آراء و افکارقدیم وجدید آگاه ! نه ، "بندهٔ شایسته خدا" آدمی است که حرف رابرای حرف گوش‌نمی‌دهد ، مسئولیتش بررسی ونقد حرف‌ها نیست وآخرین حدش تصدیق حرف خوب وتایید حرف منطقی وحق نیست ، بلکه حرف را گوش‌می‌دهد برای آنکه عمل کند ، وحرفی را ←

وحتی فرمان می دهد که :

وجادلهم بالتی هی احسن

بامخالفان ، به خوب ترین وزیباترین روش ، به درگیری فکری و جهاد اعتقادی وکشاکش علمی بپرداز (برخی جدل رااینجابه معنی می پذیرد که بدرد " تبعیت بخورد وبه " کار" بیاید . "بهترین و زیباترین سخنی که میشنود " ، سخن حقی است که ارزش عملی داشته باشد وبه حرکت بخواند وپیام ودعوت داشته باشد نه فقط حرف درست باشد حق باشد ، زیرا بقول برشت ، هنرمند آن نیست که فقط از واقعیت سخن بگوید ، بلکه کسی استکه واقعیتی رابگوید که اکنون باید گفت ، چه ، اینکه "این شیء یك صندلی فلزی است" بیشك یك واقعیت است " !

امروز ، بیشتر " حقایقی " که به عنوان وعظ وتبلیغ وهدایت افکار وغیره برای مردم طرح میشود ، ازاین قبیل است ، به عنوان سخنرانی هانگاه بعضی کنید : اهمیت علم ، ثواب کارخیر ، فضیلت ادب و حسن خلق و رد جواب سلام ... فوائد کار وکوشش ومضرات تنبلی وبیکارگی ، اهمیت خوشرفتاری واحترام به بزرگترها ... (ودرسطح بالاتر) : اهمیت تفکروتعقل وتدبر در امور ، برتری علم برجهل ، اهمیت پاکدامنی ودرستی وامانت و اثبات بدی فساد ونادرستی وخیانت ... وخلاصه صدها دلیل ومثال و شعر ونثر و نقل قول ونمونه وغیره برای اثبات بدی کارهای بد وخوبی کارهای خوب وطرح حقایق مسلم و واقعیات متیقن دراثبات این اصول غیر قابل انکارکه :

آنچه درجوی میرود آب است — هرکه بیدارنیست ، درخواب است ،

نمد سزوارازپشم است — زیرابروی مردمان ، چشم است !

اصطلاحی آن د رمنطق ارسطوئی می گیرند که شکل خاصی ازقیاس است وبیانی
که هد فش عاجز کرد ن ضرف مناظره است ونه قانع کرد ن اووابن هم بااصـــل
قرآن ورسالت پیغمبر مغایراست وهم قرآن بااصطلاحات فنی که "زبان علمـای
فن" است حرف نمی زند ، به زبان مردم حرف می زند و " ماارسلنامن رسـول
الاّ بلسان قومه " بد ین معنی است ، یعنی بازبان تود هٔ مرد مش حرف می زند
نه بازبان خواص وزبان روشنفکران ، د انشمند ان ، اشراف ، فلاسفـه ...

ـــــــه وقتی می بینیم ، د رمحافل علمی ود انشگاهی امروزغرب ــ که تمد ن وعلم
راد راختیارد ارد ــ مسالهٔ تعهد علمی ومسئولیت اجتماعی وعملی عالم بنـــام
" بی طرفی علمی "نفی می شود واعلام میشود که قرن بیستم قرن اید ئولوژی نیست،
قرن تجزیه وتحلیل واقعیت است وپی برد ن به حقایق، نه تعهد عملی ورسالت
اعتقاد ی وکارگیری ازتحقیقات علمی وخلاصه قرن علم بخاطرعلم، د وراز ایمان ،
عقید ه وعمل! آنگاه ارزش هنرمند ی آگاهانه وآموزند هٔ قرآن د راین "آیه "آشکار
میشود که همبند گان شایسته اش رابه بیطرفی علمی ود وری ازتعصب وتنگ نظر ی
می خواند وآنان راکسانی معرفی می کند که به هرنظریه ای، بد ون تعصب ،
گوش می د هند و هرمکتبی ومذ هبی وعقید ه ای راآزاد انه ومحققانه بررسـی
میکنند ود رباره ٔ هیچ چیزنخواند ه ونشنید ه قضاوت نمی کنند وازطرفی ، هم آنـان
راوامید ارد که حقایق علمی وارزش های فکری هرسخنی ونظری راازجنبهٔ عملی آن
بسنجند وآنچه رابهترنیافتند ، اززبان هرکسی ود رهرمکتبی ، بکاربند ند . یعنـی
هم بیطرفی علمی وهم تعهد عملی ! اعجاز سخن قرآن یعنی این ، نه صنایـع
بد یعی وزیبائی های لفظی .

(وگرنه آنچنان که برخی مفسرین گفته اند که مثلا پیغمبر اسلام به زبان عربی و پیغمبر یهود به زبان عبری ۰۰۰ ازنوع همان حقایقی است که ۰۰۰ خیلی حقیقت دارد ! یعنی قرآن می‌فرماید که خدا پیغمبری راکه برای هدایت عرب می‌فرستد به زبان چینی حرف نمی‌زند !) ۰

عالم شیعی درطول تاریخ اسلام به آزادی بحث واحتجاج ونظر آزمایی معروف بود وتصادم فکری وجدال علمی رادوست میداشت وسخت طالب بود ، چه ، دستگاههای تبلیغاتی وعلمی همه دردست مخالف بود واو — که منطقی قوی دراثبات تشیع داشت — دراین آزادی بحث وجدل بود که می‌توانست افکارش راطرح کند وقدرت منطقش رانشان دهد ۰ برخلاف روحانی درتشیع صفوی که از "سئوال" می‌ترسد واگربعد ازجواب، بازهم سئوال کردی ، سئوال دوم جوابش یک دوره تسبیح فحش واتهام ولعن ونسبت های ناروا و تفسیق وتکفیر است ۰ چنانکه درپاسخ نویسنده ای که گفته بود : "برخی از مطالب فلان کتاب دعا سند ندارد " ،یکی ازمبلغان رسمی تشیع صفوی فرموده بود : " توخودت که ادعا می‌کنی بچه‌ٔ بابات هستی ، سند داری " ؟

روحانی صفوی — بااینکه ظاهراً لباس علم رابه تن دارد وظاهراً شبیه عالم شیعی لباس می‌پوشد — مخاطبش ، حتی درمباحث علمی ، توده‌ٔ عوام است واز روبرو شدن باعالم می‌گریزد وبااینکه خود عنوان عالم شیعی را غصب کرده ومدعی است که محل رجوع مردم درمسائل علمی است ، عوام مرجع علمی اویند واوفقط یک "دستگاه رسمی صدور حکمی است که مریدانش استنباط کرده اند " ۰ حتی درباره‌ٔ نوشته یک نویسنده ، یک کتاب یایک نظریه‌ٔ علمی ویک موسسه تحقیقی یاتبلیغی ، هرچه آنها گفتند بگومی گوید ۰ می گوید فلان کتاب

علمی رانخوانید ، مخالف با موازین شرع است . می پرسیم کجاش ؟ چرا ؟ می فرماید : من که خودم حوصله ومجال مطالعه اش را نداشته ام ، چند نفری از اشخاص موجه ومعتبر بازار چندین بار مراجعه کردند وپیغام دادند که این کتاب مضر است و مضل ، شما چرا ساکت نشسته اید ، بفرمائید نخوانند .

درحالیکه منطق عالم شیعی امروز نیز درجهان اسلام همچنان ازحرمت انسانی ، عمق علمی ومایهٔ تحقیقی وادب مناظره برخوردار است و بویژه ، استواری عقیدهٔ اسلامی وحق پرستی وعدالتخواهی خاص شیعه وبرداشت تاریخی وجهت گیری اجتماعی شیعه ، ازآغاز (سقیفه) تاکنون ، وی را از دشنام واتهام وپرداختن به مسائل جنسی وخصوصی وخانوادگی بی نیاز ساخته است وهمین امروز ، بااینکه دستگاه تبلیغی شیعهٔ علوی بسیار ضعیف است وبخصوص درسطح جهانی وحتی درجهان اسلامی ، تقریباً هیچ است ، درعین حال ، هرگاه اثری یا سخنی اززبان وقلم یك عالم شیعهٔ علوی به گوش علمای اهل تسنن وروشنفکران غیرشیعی رسیده است آنانرا بصورت انقلابی عوض کرده است .

متن اعلامیه " معرفی نامه ارشاد "

این " معرفی نامه " ازپنج صفحه پلی کپی شده است وازسه سال پیش ، بطور مداوم تکثیر می شود . در رمضان امسال ، که توطئه به اوج رسید ، این را درهزارهانسخه باز تکثیر کردند ودرهمهٔ مجالس ومساجد پخش نمودند ، بصورت "خاصی" ، یعنی ، دستهای ناپیدا ، پیش از آنکه مردم جمع شوند ، درمساجد وتکایا ، می گذاشتند ومردم که برای اقامهٔ نماز وشرکت درمراسم

مذهبی می‌آمدند ، نسخه های آنرا می‌یافتند . ناشران هراس داشتند که مردم پخش‌کنندگان این نشریه رابببینند واحیاناً بشناسند !

اینکه ، ازمیان ده هاکتاب ورساله ونشریه ومقاله ، تنهااین اعلامیه را به عنوان " سند منطق تشیع صفوی " انتخاب کرده ام ، به این دلایل است:

۱ــ این نوشته اولین نغمه ای است که ازاین "ارنستربزرگ سازی وضربی " ــ که بعدها به نواختن آغاز کرد ، برخاست .

۲ ــ اکثر کسانی که درهیاهوی اخیر، علیه ارشاد وشخص من ، به نشر کتاب ورساله واعلامیه وتبلیغ وتحریک وغیره پرداختند ، شخصیت هایی ازقبیل هندوانه فروش وشاگرد کبابی وعضو شرکت سابق نفت وپاسبان بازنشسته ونختاب وغیره بودند که اخیراً به لباس روحانیت درآمده وکسب جدید خرید وفروش دین پرداخته اند و هرچند در تشیع صفوی ، این تیپ ها ازفضلا و محققان وعلما هم غالباً جلوترند ولی ازنظر فنی وتحقیقی کارشان قابل استناد نیست ، برخلاف ناشرین این "معرفی نامه " که بهترین نمونه های معرف طرز فکر و نشانهٔ نقش اجتماعی وشخصیت اخلاقی روحانیت صفوی اند .

یکی حضرت آیه الله سید صدرالدین جزایری ، روحانی مشهورو دیگری جناب آقای سید مرتضی جزایری ــ آقازاده ایشان ــ ازشخصیت های نمایان این جناح ، که متن راتهیه نموده اند وسومین ، جناب آقای سید مرتضی عسکری ، متخصص معروف مذهب تشیع صفوی که صاحب تالیفاتی نیز هستند و اخیراً ازعراق بازگشته اند و درتایید اتهامات این نوشته ورد براینجانب برآن حاشیه نوشته اند که به عنوان بهترین نمونهٔ منطق ونوع دفاع مذهبی وانتقاد علمی وتحلیل عقلی وتحقیق تاریخی درتشیع صفوی می تواند برای

پژوهشگران مسائل اسلامی‌واجتماعی سند ارزنده ای بشمارآید وازاین نظر، عین نوشته‌ٔ ایشان راباخط خود شان د راینجاگراور می‌کنیم

۲ ــ این نوشته ، برخلاف د یگر نشریات اخیر، اختصاصاً علیه شخص من نیست ، متعلق به د وره ای است که من د رمشهد بود م وبرای کنفرانس د رد انشگاه هاکه به تهران می‌آمد م ، گاهی سخنرانی‌یی د رارشاد می‌کرد م ومسئولیت علمی وتبلیغی ارشاد به عهد هٔ گروهی ازعلماوخطبای بر جسته ومشهور وموجه مذ هبی‌بود ولبهٔ تیز حمله به سوی آنان بود واگر چند نمونه از نوشتهٔ مرانقل کرد ه اند به این علت بود ه است که ناشرحسینیه ارشاد بود ه است .

پس ازاینکه ، من به تهران آمد م ومسئولیت علمی‌وتبلیغی ارشاد بیشتر برعهد هٔ من واگذ ار شد ، چهار صفحهٔ د یگر برآن افزود ه شد سراپا د شنام واتهام های تند تحریک آمیز اختصاصاً علیه شخص من ! واین‌مساله حاکی‌ازیک واقعیت مهمی است .

پیش ازارشاد ، که بصورت فرد ی کارمی‌کرد م ، بسیارتند تروآزاد تر ازحال می‌گفتم ومی‌نوشتم وکوبند ه تر ازحال ، شیعهٔ صفوی رامی‌کوبید م وقاطع تر وروشن تر ازحال برشیعهٔ علوی تکیه د اشتم وهرگز نه تنهاآماج د شنامی و اتهامی اینچنین نبود م ، بلکه بسیاری‌ازحضراتی که اکنون کمر بسته اند ،به چشم لطف وحرمت بسیار د رمن می‌نگریستند واین است که ازمیان صد هامتن رنگارنگ اماهمه یک جنس‌ویک آهنگ ونسخه بد ل هم که همزمان علیه من‌انتشار نیت یافته ومی‌یابد ، این متن را انتخاب کرد م به عنوان نمونه ای‌ازمنطق ویژهٔ روحا .

صفوی تاخوانندگان بدانند که آنچه اکنون برپاکرده اند اختلاف شخصی نیست ، ونیز بدانند که برخلاف آنچه بنظر میرسد ، موضوع اختلاف عقیدتی یا غرض ودشمنی آنها باافکارمن یا شخص من نیست ، اختلاف حساب خصوصی یا گروهی یاصنفی باحسینیه ارشاد هم نیست ، بلکه تلاش هراس آمیزی است برای جلوگیری ازایجاد یك حرکت فکری اسلامی ، مقاومت دربرابر جنبشی است که دراین رکود آغاز شده است وخفه کردن این جنین مقدس مسیحائی است که دربطن جامعهٔ مسلمان ما به سرعت رشد می کند و احباریهود وقیصر روم — احساس کرده اند که روح القدس براندرون پاك وروح بکر این عصر و وجدان شیعی این نسل معصوم دمیده است و ... چه می گویم ؟ مسیح متولد شده است و ... احباری که جامهٔ دین موسی رادارندوخود را وارث مقام هارون قلمداد کرده اند ومیراث خور قارون اند وساحر فرعون ، چاره ندارند جز اینکه مستقیم یاغیر مستقیم ، مزدور بی مزد ومنت قیصر روم گردند وهمدست وهمداستان حکام مشرك رومی تااین " کلمهٔ خدا " را خاموش کنند و " روح خدا " را بر صلیب ، به چهارمیخ کشند و ... چه تلاش ذلت آور ورسواگر و بی ثمری !

چه ، روح القدس بربکارت اندیشه های پاك دمیده است !

متن اعلامیه :

پس ازمقدمه ای سراسر فحاشی واتهام نسبت به موسسه ارشاد وموسسان وسخنرانان وحتی ساختمان ارشاد ، به عنوان پاسخ به سوالاتی که ازآنان میشود ومعرفی این موسسه به مردم مسلمان از طرف عده ای که لباس وعنوان "عالم" و " روحانی " راباخود حمل می کنند ،

تقوی وعدالت راصفت خود می‌شمارند ، چنین استدلال می‌کنند :

بهترین راه برای روشن شدن مقاصد این موسسه وبانیان آن ـ مطالعه درنکات ذیل است :

۱ـ مطالعه در احوال وعقاید سخنرانان این موسسه وزندگی خصوصی آنان ورسیدگی بسوابق وگذشته حال موسسین آن .

۲ـ مطالعه درجشنها وعناوین ومقالات وسخنرانیها ومطالبی که دراین موسسه گفته می‌شود .

۳ ـ مطالعه در نوشته های این موسسه که سعی شده است مطالب آن رابا عناوین ظاهری ودکورسازیها بعنوان مطالب دینی درقلب مردم بی‌خبر وساده دل وارد سازند .

این حقیقت درقسمت اول ودوم محتاج ارائه مدارکیست که کمتر در اختیار خوانند ه قرار می‌گیرد ولی درمورد سوم چون خوشبختانه نوشته ها چاپ شده ودراختیار عموم است می‌توان دلائل روشن راارائه داد . *

برخی گمان می‌کنند که حسینیه ارشاد فقط درصدد ترویج وهابیت وسنی‌گری وحمله به مادی تشیع واحیاناً نشر برخی مفاسد عملی ازنوع موسیقی ومعاشرت آزاد زن ومرد است وشاید بااصل دین وتدین باسلام کاری ندارد ولی ذیلا خواهید دید که دراین کتابها سعی شده است درشکل طرفیت با تعصب واینکه تعصب ناشی ازخود خواهی وجهالت است وآزادی وآزاد منشی بهترین مراتب کمال انسانی است تصریحا هرنوع بی‌دینی رادرهرجامعه ای مجاز ومحترم بشمارند واساساً یک دین حنیف آسمانی راکه باید همه ازاوتبعیت کنند ازمیان برداشته منکرشوند .

اینك اجمالا یکی ازهزار آن نوشته ها اشاره می کنیم واهل فن را به مطالعهٔ تفصیلی وعمیق این کتابها دعوت می نمائیم :

((خلافت شیخین واینکه خلافت آنها نوعی حکومت الهیه بوده است))

در جلد اول کتاب ((محمد خاتم پیغمبران)) صفحه ٣٦١ چنین نوشته شده ((آن شب را آرامتر بود (منظور حضرت رسول صل الله علیه وآله است) صبح دوشنبه نشاطی که در آخرین لحظات حیات پدید می آید اورا ازبستر حرکت داد تادم درگاه خانهٔ عائشه آمد پرده راخود بالا زد مردم باابوبکر نماز می خواندند ناگهان پیغمبر رادیدند که بردرگاه ایستاده است وآنان را می نگرد ولبخندی مهربان وآرام برلب دارد پیغمبر ازاینکه یکبار دیگرمسجد را ومردم رابرخلاف انتظارش می بیند وآینده مسلمانان بی حضور وی نیز شکوه و وحدت خویش را حفظ کرده اند سخت مسرور بود .

انیس بن مالك می گوید هرگز رسول خدا را زیباتر ازاین لحظه ندیده بودم . پیغمبر وارد مسجد شد . مردم که دیدند پیغمبربقدمهای خود بمسجد آمده است ولبخند شادی برلب دارد ازهیجان بهم برآمدند ونزدیك بود صفهای نماز درهم ریزد بادست اشاره کرد که برنمازخود بمانید) .

درهمان کتاب صفحه ٣٤٠ چنین می گوید ((ابوبکر یکی ازده نفری است که بیش ازهمه درمیان مردم نفوذ دارد . سابقه اش دراسلام — دوستی شدیدش بامحمد وقرابت خویشاوندی باوی ونیز شخصیتی است که از نظر اجتماعی درجاهلیت داشته است نام اورا برسرزبانها خواهند انداخت اما وی فرتوت مردی است وگذشته ازآن بسیار نرم خوی ودرهمه کارآسان گیرمسئولیت

سیاسی واجتماعی مملو ازخطر جدی ترازآن است که با چنین روحی سازگار باید عمر مردی است برخلاف ابوبکر خشن ومتعصب وبسیارجدی اصطلاح اروپائیها عنصری اصولی درباره آنچه عدل میداند واصل کمترین نرمش وگذشتی ندارد ورود او بجمع اندک یاران محمد درمکه آنان رانیرومند ساخت . * *

همان کتاب صفحات ۳۲۷ و ۳۲۸ (چگونگی برگذاری انتخابات سه خلیفه نشان داد که دموکراسی غربی که ملتهای نوخواسته ایمان خویش را درسالهای اخیر نسبت بدان کمابیش ازدست داده اند درجامعه آنروز عرب چگونه قادر بوده است مردم را ازدخالت شخص پیغمبر درتعیین سرنوشت سیاسی آنان بی نیاز سازد . * * *

همان کتاب صفحه ۳۲۹ (ازاین رو بی شک پس از وی مردم بررجال واشراف قوم (اجماع) خواهند کرد ابوبکر ابن ابی قحافه شیخ قریش وشریف بنی تیم عمرابن خطاب شریف بنی عدی . سعد ابن عباده شریف طایفه خزرج عثمان ابن عفان مرد انبوه بی ایی که نسبت ازدوکس دارد عبدالرحمن بن عوف شریف طایفه بنی زهره و ازهمین طایفه است سعد بن ابی وقاص . ابوسفیان بن حرب ومعاویه بن ابی سفیان روسای بنی امیه — قوی ترین طایفه قریش مکه . عباس ابن عبد المطلب و علی بن ابیطالب چهره های برجسته بنی هاشم (در نظر نویسنده مرتبه ابوبکر ازهمه بالاتر ومرتبه حضرت امیر علیه السلام ازهمه پایینتر) . * * * * *

---

* شعور وشرف دراین "قضاوت" موج میزند ! اولا به شخصیت کسانی که دراین زمان قلم وزبان خود را درخدمت مذهب قرارداده اند اتهام

دنبالهٔ پاورقی

می‌زنند و "سوابق گذشته وحال"! موسسین را متهم معرفی می‌کنند وحتی " زندگی خصوصی " سخنوران رامطرح می‌کنند ولی کوچکترین نشانه ای، — دلیلی واستنادی ارائه نمی‌دهند. اگر این " حقیقت هامحتاج به ارائهٔ مدارکی است که کمتر در اختیار خوانند، قرارمی‌گیرد " ، نویسندگان این " معرفی‌نامه " چرادراختیار شان قرارنمی‌دهند ؟ اگرخود این نویسندگان هم دراختیار ندارند ، باچه ملاک شرعی واخلاقی ، تهمت می‌زنند ؟قاضی‌ترین دادگاههای فرمایشی فاشیستی دنیا ، ازاین‌هاکه ردای قضاوت دینی به تن کرده اند وبنام حکومت شرعی رای می‌دهند واز زبان تشیع — " مذهب حقیقت وعدالت" — سخن می‌گویند ، درمتهم کردن ومحکوم نمودن مخالفان خود ، شرافتمندانه ترعمل می‌کنند. هم مدارکی ولومجعول در دسترس مردم قرارمی‌دهند وهم به متهم حق دفاع می‌دهند. (این شرف !).

واما ، مسالهٔ دوم ، دلیلی که برای نشان ندادن مدرک علیه موارد اول و دوم اتهام آورده اند جالب است. مورد اول اتهام: "احوال وعقاید سخنرانان..." و مورد دوم : " جشنها وعناوین مقالات وسخنرانی‌ها ..." است ، و ناشرین اعلامیه ، می‌فرمایند " بیان حقیقت درقسمت اول ودوم محتاج به ارائهٔ مدارکی است که کمتر دراختیارخوانند، قرارمی‌گیرد !؟ (این هم اندازهٔ شعور) !

* * بقیهٔ جمله راکه عمداً حذف کرده این‌است: "...اماوی بهمان اندازه که یک "مجری"بسیار شایسته وجدی بود، "ابتکارواستنباط نداشت. روحی قوی داشت امافکرش سطحی بود ، مردی که درکار،قدرت

خارق العاده ای ازخود نشان می داد ، هرگاه یک مسأله اعتقادی وفکری پیش می آمد بسیار ضعیف می نمود وخود همواره به خطاهای فکری خویش معترف بود ... سطحی بودن زمامدارامت اسلامی وعدم آشنایی عمیق با روح وحتی نص قرآن شایستگی تعهد مسئولیت های خطیری راکه محمد (ص) برعهده داشت بسیار ضعیف می کند ... (سپس درپاورقی چندین نمونه از بی اطلاعی وی ازقرآن) . ص۲٤۷

* * درکتاب محمد خاتم پیامبران واسلام شناسی ، بیش از ده صفحه متن وپاورقی ، به نفی اصل " بیعت وشوری " که اهل سنت دراثبات خلافت ابی بکر بدان استناد می کنند و رد دمکراسی که امروز روشنفکران بدان تکیه دارند وبسیاری ازمسلمین دراثبات اصل "انتخاب" جانشین پیغمبر و رد اصل " وصایت" ـ یعنی توجیه نظر اهل سنت ونفی عقیدهٔ شیعه ـ به آن استدلال می نمایند اختصاص داده ام وبادلایل عقلی و جامعه شناسی وارائهٔ نمونه های سیاسی ازانقلاب های معاصر ، ثابت کرده ام که اولاً ـ دمکراسی یک رژیم ضد انقلابی است وبارهبری ایدئولوژیک جامعه مغایراست، ثانیاً ، حتی امروز ، دو قرن پس ازانقلاب کبیر فرانسه ، درخود اروپای پیشرفته، دمکراسی تحقق کاملی نیافته است ، چگونه چهارده قرن پیش، آن هم در میان قبایل اوس وخزرج وقریش وغطفان ... می توانسته است بهترین رهبری سیاسی وفکری جامعه رابه تشخیص افراد و "اجماع آراء مردمی که رای ندارند" انتخاب نماید و مردم را ازدخالت پیغمبر در تعیین سرنوشت سیاسی آنان بی نیاز سازد ؟

می‌بینیم ، روحانیت صفوی ــ که هرکاری رابرای منافع خود وفریب مردم وپامال کردن حقیقت ، جایز می‌شمارد ، ده صفحه استدلال راحذف کرده وآخرین جمله را که بصورت سؤال انکاری است ، بصورت جملهٔ مثبت خبری نقل کرده وبه مردم اینچنین معرفی کرده است که من گفته ام "دمکراسی مردم را ازدخالت پیغمبر درتعیین سرنوشت سیاسی شان بی‌نیازساخته است" !

* * * پس از آنکه اثبات کرده ام که مردم قادرنبوده اند ، با اجماع وبیعت ، جانشین حقیقی پیغمبر راانتخاب نمایند ، نتیجه گرفته ام که پس مردم نیازمندند که پیغمبر درتعیین سرنوشت سیاسی شان پس از وی ، دخالت کند وآنان را در تعیین شایسته ترین کسی که جانشین وی می‌تواند بود یاری نماید و نه تنها پیغمبر " حق دارد " چنین کسی را ، براصل "وصایت"، معین نماید بلکه " وظیفه دارد " ، واین است که دربازگشت ازحجه الوداع ـ پیش ازغدیرخم ــ دراندیشهٔ معرفی جانشین خویش است .

تمام این بحث رابرای زمینه سازی ذهنی وتوجیه منطقی وضرورت ــ اجتماعی واسلامی غدیر واعلام ولایت علی پیش کشیده ام وپس ازآن داستان غدیرخم رانقل می‌کنم که روحانیون صفوی ازآن نام نبرده اند ، زیرامی خواهند ، مردم رافریب دهند ومرا ــ که با " ولایت این‌هابرولایت علی " مخالفم ، متهم به مخالفت باولایت علی به جامعه معرفی کنند !

دراینجااست که ، برتری علی رابرهمهٔ اصحاب برجسته ، اززبان یک جامعه شناس مورخ ، تجزیه وتحلیل می‌کنم واین کار را ، به عنوان "آنچه در اندیشهٔ می‌گذرد " نقل می‌کنم ومی‌خواهم ثابت کنم که شخص پیغمبراست که اولا : معتقد است اگر خود جانشین را به وصایت برنگزیند

واگذارد ، باتوجه به روح اجتماعی امت در آن عصر ، براشراف جاهلی یعنی روساء قبایل و رجال اسم ورسم دار ومتنفذ جامعه ، "اجماع" خواهند کرد ، نه شخصیت های اسلامی که ازنظر ارزش های فکری وعلمی واخلاقی در انقلاب اسلامی ، ممتاز شده اند

در اینجا ، میگویم ، پیش ازرسیدن به غدیر ، پیغمبر درچهره یکایک اصحاب می‌نگرد وآنان را که درصورت "اجماع" ، ازنظر نفوذ اشرافی و شخصیت قبایلی جاهلی (نه اسلامی) پیش‌بینی می‌کندکه شانس بیشتری برای کسب آراء اکثریت خواهند داشت ، ازنظر می‌گذراند ۰

سپس ،براین‌اساس ،یعنی میزان نفوذ قبایلی وزمینهٔ انتخاباتی اصحابی‌که در انتخابات فرد امطرح خواهند شد ، نامبرده شده اندولی ، ملاباشی‌های صفوی چنین به مردم وانمود کرده اند که من ، ازنظرشخصیت اسلامی وارزش‌انسانی چنین ترتیبی راآورده ام !

پس از ذکر نام این "رجال" ، من‌یکایک آنهارا ازقول شخص پیغمبر مورد انتقاد قرارداده ام وهرکدامرا جداگانه از زبان پیغمبر معرفی‌کرده ام وبرای جانشینی ناشایسته خوانده ام ، در آخر، گفته ام که پیغمبر به این نتیجه میرسد که بنابراین ، تنها علی است که صلاحیت مطلق برای جانشینی دارد و دلایلش راهم نقل کرده ام وبرای اینکه خوانندگان ،بروشنی میزان عدالت وتقوی روحانیت صفوی را ـ که خود رابصورت علمای شیعه گریم کرده اند ـ دریابند ، وببینند که این دسته بادین خدا وعقل خلق چه می‌کنندودر دروغ وبهتان ومسخ وتحریف حقیقت وفریب مردم وتحریک عوام و سوءاستفاده ازتعصب

مذهبی وحقکشی تاچه اندازه بیباك وبیرحم وبیشرم اند ، عین متن "محمد خاتم پیامبران " را که دراین اعلامیه بدان اشاره کرده اند ، اینجاعکسبرداری می‌کنم تامعلوم شود که این‌ها چنوشته ای راازمن‌خوانده اند وسپس ،به عنوان عالم روحانی ، برای مردم فتوی داده اند که " درنظر من مرتبهٔ ابوبکر از همه بالاتر ومرتبه حضرت امیر علیه السلام ازهمه پائین‌تراست" !

در این میان علی برجستگی خاصی دارد، وی تنها صحابی نامی محمد است که باجاهلیت پیوندی نداشته است ، نسلی است که با اسلام آغاز شده وروحش درانقلاب محمد ، شکل گرفته است. ویژگی‌تربیتی

از هجرت تا وفات

دیگر وی آن است که دست مهربان «فقر» اورا از خانوادهٔ خویش ، در آن دوره سنی‌یی که نخستین‌ابعاد روح وفکر انسان ساخته می‌شود به‌خانهٔ محمد می‌برد وتصادفی بزرگ کودك را با داشتن پدر به‌دست عموزاده می‌سپارد تاروح شگفت مردی که باید نمونهٔ یك‌انسان ایده‌آل گردد ، در مدرسه‌ای پرورش یابد که در آن محمد آموزگار است و کتاب‌قرآن. از هم‌آغاز بانخستین پیامی که می‌رسد آشنا گردد وبر لوح سادهٔ کودك خطی از جاهلیت نقش نپذیرد .

مردشمشیر ،سخن‌وسیاست، احساسی به‌رقت‌یك‌عارف واندیشه‌ای به‌استحکام یك حکیم دارد ، در تقوی وعدل چندان شدید است که او را در جمع یاران تحمل‌ناپذیر ساخته‌است ،آشنائی دقیق وشاملش باقرآن قولی است که جملگی برآنند ؛ شرایط خاص زندگی خصوصیش ، زندگی اجتماعی وسیاسیش وپیوندش با پیغمبر وبویژه سرشت روح و اندیشه‌اش همه عواملی است که اورا باروح‌حقیقی اسلام ـ معنای‌عمیقی که درزیر احکام وعقاید وشعائر یك دین‌نهفته است وغالباً از چشمهای ظاهربین‌پنهان می‌ماند ـ از نزدیك آشنا کرده است. احساسش وبینشش باآن عجین شده است ، وی یك «وجدان‌اسلامی » دارد واین‌جز اعتقاد به‌اسلام است .

درطول بیست وسه سالی که محمد نهضت خویش‌را دردو صحنهٔ روح وجامعه آغاز کرده است ، علی همواره درخشیده است ، همواره در آغوش خطرها زیسته است و یکبار نلغزیده است ، یك‌بار کمترین ضعفی ازخود نشان‌نداده است. آنچه درعلی سخت ارجمنداست، روح چندبعدی اوست، روحی که درهمهٔ ابعادگوناگون وحتی‌ناهمانندقهرمان است. قهرمان‌اندیشیدن وجنگیدن وعشق ورزیدن ، مردمحراب ومردم،

مرد تنهائی وسیاست ، دشمن خطرناك همهٔ پستیهائی که انسانیت همواره از آن رنج می‌برد ، مجسمهٔ همه آرزوهائی که انسانیت همواره در دل می‌پرورد .

اما پیداست که در اجتماعی که بیش از ده‌سال باجاهلیت بدوی قبائلی فاصله ندارد، روحی این‌چنین تا کجا تنهاست، غریب است و مجهول! این یك داستان غم‌انگیز تاریخ است وسرگذشت علی ویارانش غم‌انگیزترین آن ؛ چه ، هرگز فاصلهٔ مردی با جامعه‌اش تا این همه نبوده است .

بی‌شك پیغمبر به‌شدت به‌علی می‌اندیشد. قرائن بسیاری درحیاتش نشان می‌دهد که در علی به‌چشمی خاص می‌نگرد ، اما ازسوئی می‌داند که رجال قوم هرگز به‌این جوان سی‌واند ساله‌ای که جز محمد درجامعه پناهی وجز جانبازیهایش در اسلام سرمایه‌ای‌ندارد، میدان نخواهند داد ورهبری اورا به‌سادگی تحمل نخواهند کرد .

قویترین جناح سیاسی اسلام جناح ابوبکر است. عمر، ابوعبیده، سعدبن ابی‌وقاص ، عثمان ، طلحه وزبیر ازعناصر اصلی این جناح‌اند .

دراینجا یادآوری آنچه من ازمتن تاریخ دریافته‌ام بسیارضروری می‌نماید، چه‌درروشن‌شدن‌بسیاری از ابهام‌های‌سیاسی این‌دوره، مورخی را که بیشتر ریشه‌های طبقاتی و اجتماعی وقایع را می‌جوید کمک خواهد کرد .

در سیرهٔ ابن‌هشام به‌ترتیب کسانی را کـه پس از اعلام بعثت به‌اسلام گرویده‌اند باذکر نام ومشخصات وزمان وشرایط ورود آورده‌است. می‌دانیم که نخستین کسیکه ازخارج‌خانهٔ محمد بدو گروید ابوبکر بود[1].

۱ـ هرچند برخی معتقدندکه قبل‌از او گروهی مسلمان شده‌بودند اما اهمیتی که تاریخ ازآنان یادکند نداشته‌اند .

سپس ابوبکر گروهی را به‌اسلام می‌آورد که دسته‌جمعی به‌دعوت وی به‌محمد می‌گروند . از اینجا پیوند خاص این عده با ابوبکر ،کاملا در جاهلیت مشخص می‌شود . اینان پنج تن‌اند : عبدالرحمـن بن عوف ، عثمان ، سعدبن ابی‌وقاص ، طلحه وزبیر .

این پنج‌تن‌را یک‌جای‌دیگر باز درتاریخ باهم‌می‌بینیم . کی‌و کجا؟ سی‌وشش سال‌بعد در شورای عمر، شورائی که باچنان بازی ماهرانه‌ای علی‌را کنارزد. شورائی که عبدالرحمن‌بن عوف درآن رئیس‌بود وحق «وتو» داشت وعثمان را به‌خلافت برگزید . اعضای شورای عمر ، جز علی ، بی کم وکاست همین پنج تن‌اند .

ابوبکر شخصیت برجستهٔ این‌گروه مخفی‌است وعمر باانتخاب همین پنج‌تن ونقشی که در سقیفه داشت پیوستگی خودرا بااین گروه نشان داد. اینان ازسال اول بعثت تانیم قرن‌بعد ، درجنگ جمل، همه‌جا تابوده‌اند یکدیگر را داشته‌اند ودر همهٔ صحنه‌های سیاسی این نیم‌قرن پرآشوب وحساسی که تاریخ‌اسلام‌را شکل‌می‌دهد نقش اساسی‌را به‌عهده داشته‌اند . این جناح نیرومند سیاسی در برابر علی قرار دارند . هرسه خلیفه از اینان است ونخستین جنگ را علیه علی‌نیز طلحه وزبیر ، دوتن از اعضای این باند سیاسی برپا کردند .

موقعیتی که سعد وقاص نیز در زمان عمر داشت ونقش منفـی و مخالفی راکه در حکومت علی بـازی کرد نشان دهندهٔ ایـن وحدت و همبستگی خاص‌وی باآنهاست. آنچه‌را اکنون می‌بینیم بی‌شك پیغمبر هم‌اکنون که ازمکه بامردم وداع کرده‌است وسرنوشت‌امت‌خویش‌را در دست اینان می‌یابد می‌بیند و بدان می‌اندیشد . علی در برابر این جناح کاملا تنهاست ،مردانی که به‌وی ایمان دارند، ابوذر وسلمان وعمارو...

دارای چنین وابستگی پنهانی سیاسی نیستند، غیبت‌همگی آنان درسقیفه آنرا نشان می‌داد .

مسؤولیت پیغمبر اکنون سخت خطیر وحساس است، اعلام‌علی به‌عنوان بزرگترین شخصیتی که شایستگی رهبری امت را دارد وحدتی راکه در جامعهٔ بدوی وقبائلی عرب بدست آمده است وتنها ضامن‌بقای این امت جوان است متزلزل خواهد نمود . ازسوی دیگر ، اگر محمد دربارهٔ علی سکوت کند، حقیقتی‌را فدای مصلحتی نکرده‌است ؟ ضعف اجتماعی علی مگر نه‌معلول قدرت دینی او است ؟مگر تنهائی سیاسی اوجز به‌خاطر خشونت وقاطعینی است که درراه محمد نشان داده‌است؟ مگرشمشیر پرآوازهٔ وی که هرطایفه‌ای‌را داغدار کرده است جزبه‌فرمان محمد وبرای خدا فرود می‌آمده است ؟کینه‌هائی که ازاو دردلها هست مگربه‌گفتهٔ پیغمبر که چند روز پیش درمکه‌گفت جز به‌خاطرهٔ خشونتی است که در ذات خدا ودر راه خدا نشان می‌دهد » ؟

سکوت‌محمد دربارهٔ علی اورا درتاریخ بی‌دفاع خواهدگذاشت. شرایط سیاسی جامعه وترکیب اجتماعی وطبقاتی و قبائلی آن ودسته‌بندیهای مصلحتی چنان است که بی‌شك علی‌را نه‌تنها محروم خواهند ساخت بلکه سیمای اورا در اسلام مسخ خواهند کرد ، اورا در تاریخ چنان بدنام خواهند نمود که پاکترین مسلمانان برای تقرب به‌خدا و محمد بدو لعن فرستند. مگرچنین‌نشد ؟

آیا محمد از علی که جزاو مدافعی ندارد دفاع نخواهدکرد ؟آیا باسکوت خویش اورا به‌دست تاریخ پایمال نخواهد ساخت ؟

ده میل‌ازمکه دورشده‌اند، پیغمبرتصمیم خویش راگرفت. اینجا غدیرخُم است ، سرراه مدینه و تهامه ونجد ویمن وحضرموت . آنجا

که مسلمانانی که باوی آمده‌اند هردسته ازگوشه‌ای فرا می‌روند ودیگر هیچگاه از محمد سخنی نخواهند شنید .

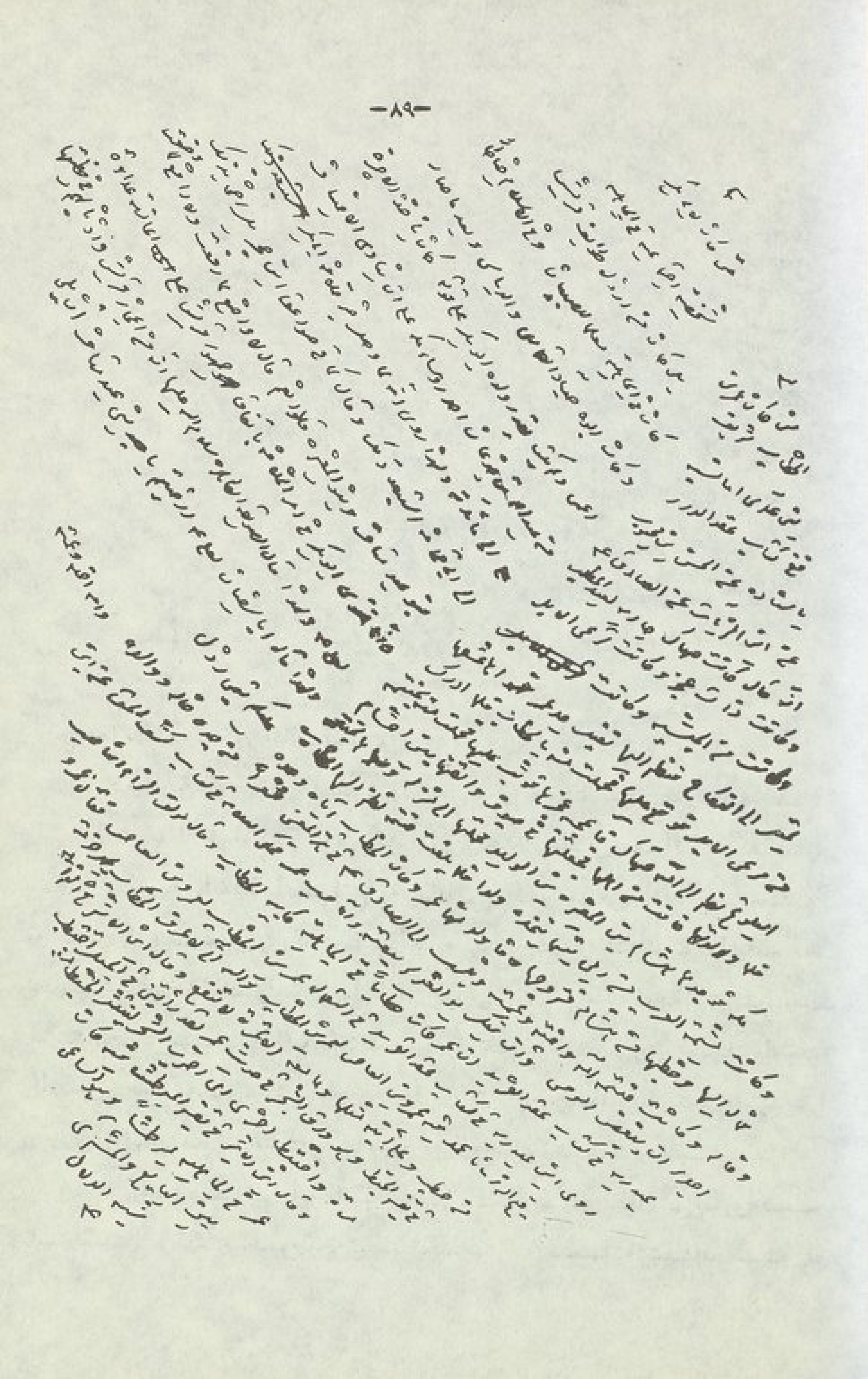
دستور داد آنانکه پیش رفته‌اند برگردند ، صبرکرد تا آنهاکه دنبال مانده‌اند برسند. سنگها را توده کردند و از جهاز شترها، منبری بزرگ برپا نمودند و پیغمبرپس از ایراد خطبه‌ای طولانی ، علی را با چنین سبکی دقیق وقاطع معرفی کرد: ابتدا از جمعیت پرسید چه کسی از مؤمنان برخود آنان «اولی» است ؟ جمعیت گفت : خدا و رسولش بهتر می‌دانند . سپس پرسید : آیا من‌از شما برخودشما «اولی» نیستم؟ همه گفتند چرا ! سپس گفت :

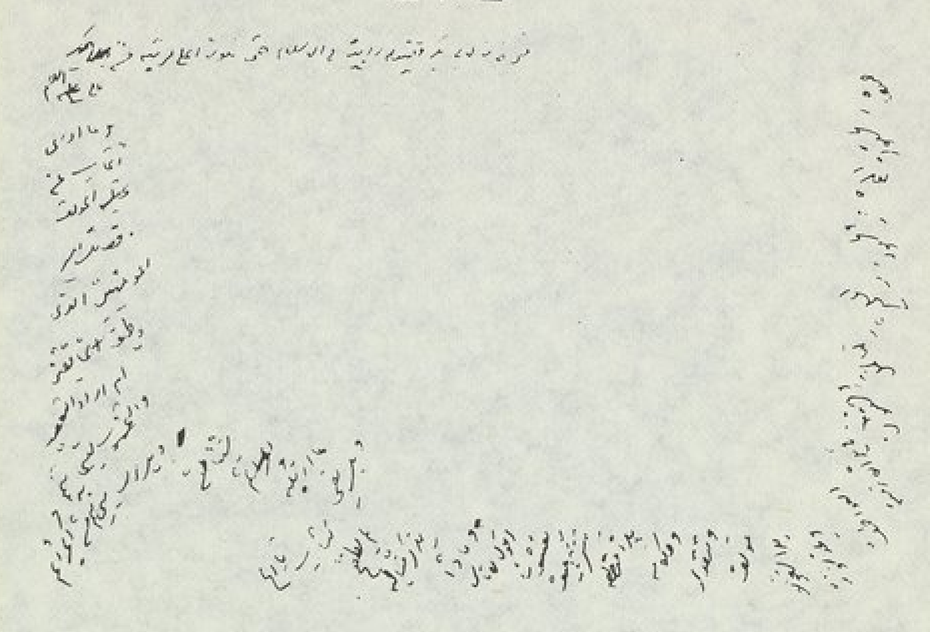
مَن کُنتُ مَولاهُ فَهٰذا علیٌ مَولاه ــ اَللّهُمَّ وَالِ مَنْ والاهُ وَعادِمَن عاداهُ وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَه واخْذُلْ مَنْ خَذَلَه .

پس‌از پایان معرفی علی این‌آیه‌را برمردم خواند که :

اَلیَومَ اَکمَلتُ لَکُمْ دینَکُم و اَتمَمْتُ عَلَیْکُم نعمَتی و رَضیتُ لَکُمُ الاسلامَ دیناً .

« امروز دینتان‌را برای شما تکمیل کردم ونعمتم‌را برشما »
« تمام ساختم ورضا دادم که شمارا دین ، اسلام باشد »





(ترجمهٔ حاشیهٔ ۳ از آقای عسگری)

عمربن خطاب چه وقت شریف بنی‌عدی بوده است ؟ در کتاب "عقد الدرر" به اسناد شر از حسن‌بن‌محبوب از ابن‌زیات از صادق علیه السلام که گفت: " صهاک کنیز عبدالمطلب بود وزنی بود باکفل بزرگ وشتر می‌چراند وزنی حبشی بود ، تمایل به جفت‌گیری در او پدید آمد و نفیل جد عمر چشمش به او افتاد وهوس تحریک شد وبراو افتاد واوخطاب را از او آبستن شد خطاب که به سن بلوغ رسید چشمش به مادرش صهاک افتاد وازکفل مادرش خوشش آمد وبر روی او پرید واوختمه را ازپسرش خطاب حامله شد وچون اورا بزائید از خویشانش ترسید وفرزند شرا بین چهارپایان مکه انداخت وهشام بن مغیره بن‌ولید کودک رایافت وبه منزلش برد واسمش راختمه گذاشت واین نامگذاری عرب است برای طفل بی‌پدری که بفرزندی می‌گیرند وچون خطاب چشمش به ختمه افتاد به ا

هوس کرد واورا ازهشام خواستگاری نمود وبا اوازدواج کرد وعمر ازاوبدنیاآمد و خطاب هم پدرعمر بود وهم جدش وهم دائی اش وختمه هم مادرش بود وهم خواهرش وهم عمه اش ودراین باره به امام صادق (ع) شعری منسوب است که :

من جده خاله و والده — وامه اخته وعمته !

(ترجمهٔ بقیهٔ این حاشیه های فاضلانهٔ روحانی صفوی را رها میکنم که همین اندازه کافی است تا "منطق علمی ودینی روحانی صفوی" معلوم گردد . فقط این رابیفزایم که من علت موقعیت ابوبکر وعمر را وباند آنها را موقعیت اجتماعی وقبایلی شان در میان اشرافیت جاهلی می شمارم و این ها که بعد از اسلام ابوبکر را نوکر زاده وعمر راهیزم کش می شمارند ، اعتراف می کنند که موفقیت وشخصیتشان را ازاسلام گرفته اند نه ازاشرافیت !) .

منطق عالم شیعی

نگاهی به آثار چهره های برجسته علمای تشیع علوی در عصر حاضر ومقایسه آن باآثاری که ازتشیع صفوی نمونه دادم ، پژوهشگر حق طلب راکه ریشه های انحراف فکری وانحطاط مذهبی رادرجامعه ما می جوید کمک بزرگی می کند . منطق استوار ، بینش مترقی ، انصاف علمی وادب انسانی تشیع علوی درخارج الازهر رانکان داده است .

علامه محسن امین جبل عاملی ، سید شرف الدّین ، کاشف الغطاء ، شیخ جواد مغنیه ... ودرایران عصرمانیز ، درمیان "روحانیت صفوی" ، "علمای علوی" نیز هستند وبامنطق علمی وشیوه تحلیل واستدلال وبینش مترقی شیعی ، توانسته اند پاسدار ارزش های اعتقادی وفرهنگی تشیع علوی باشند ودرنسل روشن وتحصیلکرده جدید تمایلی نسبت به مکتب اهل بیت پدیدآرند که جانشین نفرتی شود که مکتب شبه شیعیِ صفوی بنام اهل بیت تبلیغ می کنند . کتاب "المراجعات" سید شرف الدین — که مناظره علمی وی است باشیخ سلیم عالم اهل سنت — نمونه اعلای منطق تشیع علوی در عصر حاضر است. واگر جرات می داشتم چند نمونه ازنوع استدلال وتعبیری که از اختلاف تسنن وتشیع دارد ، دراینجانقل می کردم ولی چون از "صفویه" می رسم ، خوانندگان گرامی رابه این متون ارجاع می دهم تاخود بروند وبجویند وببینند که فاصله ازکجااست تابکجا ؟ واحساس کنند که برسرتشیع علوی چه آورده اند وعالم شیعی چگونه حرف می زند وروحانی صفوی چگونه ؟

به عنوان نمونه

در اینجا نمونه هایی از " منطق علمای شیعهٔ علوی " را که خوشبختانه همگی معاصرند وهمگی ازچهره های بنام ومورد اعتقاد واتفاق همهٔ علمای شیعه وجهان شیعه اند ، نقل می کنیم تا خوانندگان ، که متاسفانه ، قیل وقال های تفرقه افکنانه و خرافه پراکن ومنحط عده ای را می شنوند که اخیراً ، تحت عناوین مقدس ولایت وروحانیت ، به دشنام واتهام وبدآموزی های ضد عقلی وضد اسلامی آغازکرده اندوظاهراً بنام کوبیدن حسینیه ارشاد وبیشتر شخص من ولی درحقیقت ، برای ایجاد کینه درمیان مسلمانان واغفال اذهان به مسائل داخلی و خطرات مصنوعی ! ونیز تحقیر ولایت ومسخ تشیع علی و مکتب حسین وبدنام کردن حوزهٔ علمی شیعه درنظر روشنفکران ونسل تحصیلکرده انجام میشود ، بدانند که این یك توطئهٔ تازه و تصنعی است وبه تشیع وعلمای راستین شیعه ربطی ندارد وهم اکنون منطق شیعهٔ علوی ، دربرابر شیعهٔ صفوی ، این است :

سید شرف الدین موسوی عالم بزرگ معاصر (لبنان)

" خلفا " (ابوبکر وعمر) فضائلی داشتند که هیچکس انکارنمی تواند کرد مگریك معاند وحقکش ، وخدارا سپاس که ما حقکش ومعاند نیستیم " .

" اختلاف میان شیعه وسنی ، اختلاف میان دومجتهد ازیك مذهب دراستنباط یك حکم است " (۱)

۱ــ (" المراجعات " مناظره باشیخ سلیم عالم بزرگ اهل سنت) .

کاشف الغطاء مرجع فقه ومحقق بزرگ شیعه درعراق (۱):

" هدف تقریب اینستکه مسلمانان رابیکدیگر نزدیک سازد ونگذارد اختلافات فقهی موجب عداوت میان آنان گردد. تنهافرق مهم ما یکی درامامت است که این بستگی به جامعهٔ اسلامی ندارد ودیگر سب ولعن خلفاست که بیشتر شیعیان باآن مخالفند ودراخبارائمه ازآن نهی شده است. راستی اگرمسلمانان همدست بودند، اینهمه ممالك بزرگ راازدست نمی‌دادند وهفت دولت بزرگ دربرابرملتی کوچك شکست نمی‌خورد.

بنابراین برتمام فرق اسلامی لازمست که جدالها واختلافات راکنار گذارند، چه اگراین عمل به ذاته حرام نباشد مسلماً دراین عصرکه دشمن ازهرطرف ما رااحاطه کرده حرام است."

۱ـ خوشبختانه، اخیراً ۵ مجموعه‌ای از مقالات ومصاحبه ها وکنفرانسهای علمای بزرگ تشیع علوی وتسنن محمدی ـ که نشان می‌دهد تاکجابه هم نزدیک اند وبه هم نزدیك تر می‌شوند و به جانب یکدیگر می‌آیند وبرای " تقریب بین مذاهب اسلامی " کوشش های بسیارکرده اند واساساً بنیانگذار نهضت " تقریب " اند، ازطرف مترجم آزاد اندیش وفاضل معاصر آقای بی آزارشیرازی جمع وترجمه شده است بنام " همبستگی مذاهب اسلامی ـ" دارالتقریب"، انتشار این کتاب بفارسی، دراین هیاهوهای منحرف کننده، برای حیثیت علمی ورشد اجتماعی شیعه وانکاروابستگی آن عده به علمای شیعه سند گرانبهائی است ومن این چند نمونه راازاین متن نقل کرده ام.

شیخ جواد مغنیه عالم ونویسنده ٔ بزرگ شیعه لبنان :

" ...... امامت ازاصول مذهب است نه اصول دین وانکارآن باعث خروج ازاسلام نتواند بود ، درکتب احادیث شیعه درست ونادرست وجود دارد وبنابراین هرچه درکتابهای شیعه یافت می شود ، ـ دلیل برقبول شیعه نیست . علی(ع) خود پیشوای گذشت ومدارانسبت به دوست ودشمن ، ومقتدای تقریب بود ومساله خلافت وامامت دومساله جدا ازهم بوده قابل سازش بایکدیگرند .

اهل سنت نسبت به اهل بیت احترام می گذارند ودرفضایل آنان روایت نقل می کنند ودرمقابل شیعه از " غلاة " نیست ونظرشیعه نسبت به اصحاب نظراهل بیت است . ونیز شیعه ، معتزلی نیست بلکه درعقاید کلامی مستقل بوده وبین اشاعره ومعتزله است ،وهمچنین شیعه معتقد به تحریف قرآن نبوده وقول به آنرا شدیداً ابطال می نماید . وبنابراین تمام فرق اسلامی تحت یک ملّتند وچون اختلاف فقهی درمیان آنان ناشی ازاجتهاد است همگی معذورومأجورند ."

" دربرابرتوهم بعضی ازشیعیان نسبت به اهل سنت درمورد اهل بیت ، بعضی ازسنیها تصور می کنند که شیعیان درباره اهل بیت غلو نموده وآنان راخدا می دانند ونسبت به اصحاب پیغمبر(ص) دشمنی می ورزند . بااین مقاله این سوءتفاهم نیز برطرف می شود : غلاةً برچند فرقه ازجمله سبئیه ، خطابیه ، مفوضه وثالوثیه ، تقسیم می شوند ، آیات قرآن وگفتاراهل بیت به روی عقیده ٔ غلاةً قلم

بطلان می‌کشند وفقهای شیعه همگی غلاة راتجس واز ارث محـــروم می‌دانند .

نظریهٔ شیعه راجع به اصحاب پیغـــمبر(ص) همان نظریهٔ اهل بیت (ع) است ."

آیت الله شیخ محمد صالح حائری مازندرانی مرجع تقلید :

" امامت وخلافت دومسالهٔ جدا ازهم است وباهم سازگاری دارنـــد وازنظرشیعه شرط امامت ، اشتغال امام به خلافت ظاهری نیست وجنایتی ازاین بالاتر نیست که میان امام وخلیفه صلح باشدودراین مورد میان مردم تفرقه بیفکند . اگراختلاف درامامت وخلافـــت ، اساسی بود بخاطر آن جنگها صورت می‌گرفت .

احتجاج پیرامون امامت تنها برای اینست که این مقام روحانی یامقام سلطنت اشتباه نشود . شیعه دراین مورد نیز باید ازعلی وفرزندانش پیروی کند وبهترین راه صحیح اینستکه خلیفه راامین ونگهدار خزاین زمین وامام را امین ونگهدار خزاین علوم الهی وپیغمبر(ص) بدانیم."

محمد تقی قمی دبیرانجمن دارالتقریب

" ... اگردرست به ریشهٔ نام این دومذهب شیعه وسنی توجـــه کنیم ، تمام مسلمانان راشیعه می‌یابیم زیراهمگی دوستدار خاندان پیغمبر اکرم (ص) هستند وهمگی رانیز اهل سنت می‌یابیم زیراکلیهٔ مسلمانان هـــر سنت ودستوری ازطریق مطمئن ازپیغمبر گرامی (ص) وارد شده باشد لازم الاجراء می‌دانند . بنابراین :

ما همگی سنی وشیعی وقرآنی ومحمدی میباشیم "

بنیانگذاران نهضت " تقریب میان مذاهب اسلامی " درعصرما اینان اند؛

عبد المجید سلیم بزرگترین چهره‌ٔ فقهی درعالم اسلام معاصرورئیس الازهر

مصطفی عبد الرزاق استاد ورئیس دانشگاه الازهر ، فیلسوف ومتفکربزرگی

که بنیانگذار اصل تقریب بود ·

محمد علی علوبه متفکر ومصلح نامی

محی الدین قلیبی دانشمند تونسی

فرید وجدی صاحب دائره المعارف قرن بیستم ونویسنده‌ٔ معروف·

شیخ شلتوت ، رئیس الازهر

شیخ مصطفی مراغی رئیس الازهر

حاج امین الحسینی مفتی اعظم فلسطین

شیخ محمد عبد اللطیف رئیس اداره الازهر

شیخ محمد عبد الفتاح العنانی رئیس مذهب مالکی

شیخ عیسی منون رئیس دانشکده " الشریعه "

شیخ حسن البناء رهبر بزرگ اخوان المسلمین ·

علی بن اسمعیل موید نماینده شیعه‌ٔ زیدیه یمن

وازعلمای شیعه که دراین نهضت پیشگام بودند ، به اعتراف استــــاد شلتوت مفتی اعظم که ازهمگامانش در راه نزدیک ساختن مذاهب یاد می‌کند :

" ... فراوانند کسانیکه پیش از ما به لقاء پروردگار نائل گشتند از — پیشوایان متفکر درکشورهای مختلف اسلامی که به تقریب وهماهنگی پیوستنـد

وکوشش خود رابرای نشر طرح های اساسی مبذول داشته وباایشان مسابقه علمی وفکری داشتیم وبایکدیگر نامه هاو پروژه ها وپیشنهاداتی مبادله میکردیم، و در پیشاپیش ایشان پیشوای بزرگ حاج آقا حسین بروجردی عالیترین مرجع تقلید شیعیان ، وشیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء ومرحوم سید عبدالحسین شرف الدین ..."

شیخ شلتوت مفتی اعظم ، درمقاله ای راجع به سرگذشت نهضت "تقریب" بابینش آگاه واحساس صمیمانه ای بگونه ای سخن می گوید که نشان می دهد :

اولاً ، علیرغم عناصری که درهر دوصف ، جامهٔ نفاق پوشیده اندوبذر تفرقه وکینه توزی میافشانند ، چنین روح های بزرگی که هنوز اسلام درآنان جوش حیات وحرکت خود را حفظ کرده است ، هستند ودربرابر فرقه بازان ودسیسه سازان داخلی وخارجی ایستاده اند وثانیاً ، نمونه می دهد که تا کجا این ادعای من که می گویم ، کینه توزی وخصومت ویژهٔ " تشیع صفوی" و " تسنن اموی" است وگرنه " تشیع علوی" و " تسنن محمدی" دوکلمه مترادف اند وکسانیکه صمیمانه وآگاهانه براین یاآن میروند ، به هم نزدیک می شوند و وحدت می جویند :

" ایکاش می توانستم سرگذشت تقریب را شخصاً می نوشتم تادرآن —

گفته ها واندیشه های گوناگونی که دردوران مختلف عصر خویش به آنها برخورد نموده ام وآنچه راکه برادران گرامی در روزگار خود باآن مواجه بوده اند ، جمع آوری می کردم ، برادرانی که بیکدیگرمهر می ورزیدیم ، ومن باآنان وآنان بامن درجستجوی حقیقت ودست یافتن به کرانه های علوم

مذهبی ، به مناظره می‌پرداختیم ، (علوم ومعارفی که وظیفهٔ هرفرد با ایمانست که پیوسته آنهارا بیابد ویافته های خود رادر معرض استفادهٔ اهلش قرار دهد)

وایکاش این سرگذشت بدست من تحریر می‌یافت ،تاافکاری که لحظه به لحظه دربرابر نظرات ، پیشنهادات ، کمیسیونها ، مباحثات ،نامه ها وبالاخره هیئتهای اعزامی ، برمغزم خطور می‌کرد ، بیان کنم چه دعوت تقریب ،دعوت بسوی توحید ویگانگی وصلح وصفاست وراه آن همان راه استواریست که خداوند به پیامبر گرامش فرمان داده ، آنجاکه می‌فرماید :

ادع الی سبیل ربک بالحکمه والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن ، ان ربک هواعلم بمن ضل عن سبیله وهواعلم بالمهتدین •

مردم رابا سخنان حکمت آمیز وپندواندرزهای نیک بسوی پروردگارت دعوت نماوبابهترین وجه باآنها به گفتگو بپرداز ، مسلماً پروردگارت نسبت به کسیکه ازراه وی انحراف جسته داناتراست همچنانکه به هدایت یافتگان •

وآنگاه که خردها ازسراخلاص وهمکاری وارد بحث شوند دیگرهمی جز یافتن حق ندارند ، ودراین حال کانونهای هدایت ربانی دربرابر آنهاپرتو افشانی کنندوآنها راروشن ساخته وفروغشان بخشند

به عقیدهٔ من کلام خداکه می‌فرماید : " واتقوالله یعلمکم الله "(پرهیزگار باشید تاخدا دانشتان بیاموزد) ، این معنی را نیز شامل می شود که وقتی شخص بسوی محراب علم روی می‌آورد وازخدای خویش درخواست می‌کند کهاز نفحات ونسیم علم ومعرفت او را بهره ورگرداند باید خود را ازهر هوی‌وهوس که به پرهیزگاریش لطمه می‌زند ، دور سازد •

ودرمقام کسب دانش پرهیزگار کسی است که تعصب او رافرانگیرد وتحت سیطرهٔ مرامی درنیاید وبی اراده به چپ وراست ننگرد .

آرزو داشتم که داستان تقریب راخود می نوشتم تافکره آزادی صحیح ومستقیم مذهبی رابه روش اسلام ترسیم نمایم .

آنچه پیشوایان بزرگ ما در تاریخ فقه اسلامی ازآن پیروی می کردند ، این بود که همواره خود ازتعصب خشک برکنار بودند و دین وشریعت پروردگار رااز جمود وپیچیدگی بر تر می دانستند ، وهیچیک معتقد نبود که آنچه را آورده درست است وهیچ شبهه ای درآن راه ندارد وبرمردم واجب است که ازآن متابعت نمایند ، بلکه گفتار او این بود که :

" این محصول کوشش ودانش وتحقیقات من است ، ودراینباره به هیچکس اجازه نمی دهم که بی مطالعه وبدون اینکه بداند من از کجا گفته ام ازمن تقلید نماید زیرا که دلیل اگر محکم باشد ،تکیه گاه من وحدیث اگرصحیح باشد طریقهٔ من خواهد بود . "

" ... بااین فعالیتهای علمی زمینه ای برایم مهیاگشت که از دریچه ای مشرف وبلند به جهان اسلام بنگرم وحقایق بسیاری راکه مانع اتحاد و برادری مسلمانان بود دریابم وبا بسیاری ازدانشمندان درعالم اسلام آشنا شوم .

سپس بهنگام ریاست دانشگاه الازهر فرصتی فراهم گشت که فتوائی دائر بر جواز پیروی ازمذاهب ریشه دار واصیل اسلامی که شیعه دوازده امامی هم جزو آنهاست ، صادرنمایم

واین همان فتوائی است که در دارالتقریب به امضای ما رسید ونسخه فتوگرافی آن با اطلاع ماتوزیع گردید ، همان فتوایی که آوازه بلند آن در کشورهای اسلامی طنین افکند وچشمان افراد پاك وباایمان که هدفی جز حق وتقریب ومصلحت ملت نداشتند روشن گشت ۰ وازطرفی هم پرسشها وجدلها درباره آن شروع شد ، ومن بدرستی این فتوی ایمان داشتم وباعزمی راسخ هرلحظه برای کسانیکه درباره آن توضیح می‌خواستند ، نامه می‌فرستادم و آنرا تأیید می‌کردم وبه اشکالات معترضین جواب می‌گفتم ، ونیز درمقالاتی که منتشر می‌شد ودرسخنرانیها آنرا تأیید می‌نمودم تااینکه بیاری خدا این فتوی درمیان مسلمانان درشمار اصول مسلم بصورت یك حقیقت پابرجا درآمد ۰

ولی افراد خشك وکوته فکر که همچنان درانحطاط فکری واختلافات طایفگی ونزاع سیاسی بسر می‌برند ، درباره آن به القاء شبهه وتصورات بیهوده پرداختند ۰

واینهم دانشگاه الازهر که براین اساس، اساس تقریب بین مذاهب مختلف تسلیم گشت ، ومقرر داشت که فقه سنی وشیعه هردو براساس دلیل و برهان بدون هیچگونه تعصبی تدریس شود ۰

ونیز تصمیم برتاسیس " مجمع تحقیقات اسلامی " گرفت که در آن نمایندگان تمام مذاهب مختلف اسلامی گرد هم آیند ۰

وبدینترتیب فکره ای که بدان ایمان آوردیم ودرراه آن مجاهدت وکوشش بخرج دادیم باموفقیت پایدار واستوار گردید ۰

وآرزو داشتم ، می‌توانستم ، ازاجتماعاتی که دردارالتقریب برپا

می‌شود تعریف کنم که در آن مصری در کنار ایرانی ، لبنانی ، عراقی وپاکستانی وغیره قرارمی‌گیرد وحنفی ، مالکی ، شافعی وحنبلی با امامی وزیدی دور یك میز می‌نشیند ، وباندایی توأم بادانش‌وادب وپاکی وفهم وبرادری ومودت وهمکاری ومحبت ، یکدیگر رامی‌خوانند ٠

وآرزو داشتم می‌توانستم تصویری ارائه دهم همچون سیمای صاحب جود وپاکیزه خوی ، مرد علم واخلاق مرحوم استاد اکبر شیخ مصطفی عبدالرازق یاتصویری همچون تصویر مرحوم استاد اکبر شیخ عبدالمجید سلیم که مردی باایمان وعالم به علوم مختلف اسلام ومحیط به مذاهب فقهی دراصول وفروع ، وهمچون کوهی عظیم وشامخ ثابت وپایدار بود ؛ همان مردی که درپایه ریزی تقریب گامهای بسیار مؤثری برداشت ٠

یاچهره ای همچون چهره غفران پناه استاد محمدعلی علوبه که تجربه های بسیار اندوخت ومحافل علمی تحت تربیتش قرارگرفت (جزاه الله عن جهاده وسعیه خیرالجزاء)

ونیز آرزو داشتم ، می‌توانستم ازکسان بسیاری سخن بگویم که برای این دعوت اسلامی ازخود گذشتگی نشان دادند ، ودر راه آن کوشش فراوان مبذول داشتند ، وبوسیله تقریب راهی بسوی تقویت مسلمانان وابراز محاسن اسلام پیمودند وهمچنین پیشوایان متفکر ازکشورهای مختلف اسلامی که به جمعیت دارالتقریب پیوستند وجهد وکوشش خود را برای نشرطرحهای اساسی آن بکار بردند وبیش ازمابه لقاء پروردگار نائل گشتند ، کسانیکه مابا آنها مباحثات علمی وتبادلات نظری وفکری داشتیم وباآنها مکاتبه می‌کردیم

ودر پیشاپیش آنان پیشوای بزرگ مرحوم حاج آقا حسین بروجردی احسن الله في الجنة مثوه ودو شخصیت بزرگ دیگر شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء وسید عبدالحسین شرف الدین موسوی رحمهما الله قرار داشتند ٠

آری این بزرگان بودند که ازآغاز ، دعوت تقریب راپذیرفتند ودلهاو خردهای خود را به روی آن گشودند ودر راه آن خالصانه وصادقانه بهترین کوششها رامبذول داشتند ، تااینکه خشنود وشادمان بسوی پروردگارخویش بازگشتند ٠

مسلماً نام وفضایل آنان درتاریخ به ثبت خواهد رسید وجزاینان بسیارند که مادراندیشه سرشماری آنها نیستیم ، والبته برادرانی برای ماباز مانده اند که به فکره " تقریب" ایمان داشته و پیوسته در راه تقویت آن می‌کوشند ، وایشان پیشوایان اسلام و بزرگان متفکر درکشورهای مختلف اسلامی می‌باشند ، خداوند برطول عمرشان بیفزاید ودر راه حق آنان را رهنمون باشد ٠

من المؤمنین رجال صدقواماعاهدوا الله علیه ، فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر ومابدلوا تبدیلا

" ازافراد باایمان ، مردانی هستند که نسبت به پیمانیکه باخدا بسته اند راستگو و وفادار بوده بعضی ازآنان پیمان (عمر) خود را به پایان رسانیده وبعضی درانتظار (آن) بسر می‌برند وهیچگونه تغییر رویه ای بخود راه نداده اند"٠

* * *

والبته اگر این گوشه ای از تایید وبرخورد دوستانه پیرامون فکره تقریب بود ، درگوشه دیگر ستیزه جویی ومبارزه علیه این دعوت به چشم می خورد ، ومی خواست که از آن جلوگیری نماید .

وهمچنانکه هردعوت اصلاحی ازطرف کسانی که باآن آشنائی ندارند باچنین عکس العملهائی روبرو می شود ، دعوت تقریب نیز از این معارضه و هجوم به اندازه اهمیت وعظمت هدفی که داشت ، سهم فراوانی یافت، وبه اشکال مختلف مورد حمله قرار گرفت .

درآغاز محیط عومی پرازسرزنشها وتهمتهای آمیخته به افترا وسوء ظن فرقه ها نسبت بیکدیگر گردید ، وتشکیل جماعت تقریب از مذاهب مختلف اسلامی (مذاهب چهارگانه تسنن ودومذهب شیعه امامی وزیدی) پیروزی آشکاری بود که کینه توزان رابرانگیخت، و دعوت تقریب ازجانب افراد متعصب وخشك هردو دسته مورد هجوم وحمله قرار گرفت .

سنیهاخیال می کردند که دارالتقریب می خواهد آنهارا شیعه کند ، وشیعه ها تصور می کردند که ماتصمیم داریم آنها راسنی نمائیم .

اینهاوسایرین که درحقیقت هدف رسالت تقریب رادرنیافته بودند و یامی خواستند درنیابند ! گفتند : تقریب می خواهد مذاهب را الغاء کند یاآنهارادرهم ادغام نماید

ونیز عده ای کوته فکر وکوته نظر وکسانیکه سوءغرض داشتند (ومتأسفانه هیچ ملتی ازاین قبیل افراد خالی نیست) ویامنافع خودرادرتفرقه وتشتت می دیدند ، ویاروحشان مریض وآلوده به هوی وهوس وتمایلات خاص بود ،

با این فکره به پیکار برخاستند ، ایشان و کسانی که قلمهای خود را در معرض اجاره سیاستهای تفرقه انگیز (بیگانگان) قرار می‌دهند همچنانکه با هر نهضت اصلاحی به مبارزه برمی‌خیزند وازهراقدام اصلاحی که باعث وحدت مسلمین می‌شود جلوگیری به عمل می‌آورند ، بطور مستقیم یا غیرمستقیم با آن به نبرد پرداختند ، وهرکدام بسهم خود با این نهضت مبارزه کردند ، وتاآنجاکه می‌توانستند محیط رابرای کوبیدن این دعوت آماده کردند ، دعوتی که اصول وطرحهای اساسی آن برپایهٔ علم وتحقیق وپژوهش استوار بود وهواداران میدانی در برابر دلیل و واقعیت ازهرجانبی که طلوع می‌کند ، بود .

***

بسیار مایل بودم که می‌توانستم ، تمام این مطالب راخود در کتاب (قصة التقریب) به رشتهٔ تحریر در می‌آوردم وتفصیل آنرا آنچنان که باوی آشنایی داشتم وهمچنین نقش مجلهٔ رسالة الاسلام راشرح می‌دادم که چگونه وظیفهٔ رسالت خود رابخوبی انجام داد ومرکز نشر آراء وافکار دانشمندان مذاهب مختلف بود که با مقالات وبحثهای خود آنرا یاری می‌کردند ، بطوریکه همه منتظر انتشار آن بودند و شماره های آن زینت بخش کتابخانه های شیعه وسنی بود وازفرهنگ ومعارف آن غربیها همانند شرقیها بهره مند می‌گردیدند .

گرچه من نتوانستم این مطالب رابیان دارم ولی کافیست که با این مقدمه به گوشه هایی ازاین داستان تاریخی اشاره کرده باشم .

وماخدای راسپاسگزاریم که فکر تقریب نقطهٔ تحولی در تاریخ فکر اصلاحی اسلامی گشته وتاثیر عمیق و وسیعی ازخود به یادگار گذاشته است .

ومسلمانان باید افتخار کنند که عملاً وفکراً درایجاد وحدت کلمه و تقریب مذاهب خود به یکدیگر ، ازدیگران (۱) سبقت جسته ودرسایهٔ اخلاص وتفکر صحیح اداره کنندگان ومسلمانان معاصر، دراین راه پیروز شدند .

ما ازخدای بزرگ ادامهٔ موفقیت این دعوت رامسئلت می داریم باشد که مجد وشکوه اسلام ومسلمین بازگردد وفرمودهٔ خداوند عزوجل دربارهٔ آنان تحقق یابد که می فرماید :

" کنتم خیرامةً اخرجت للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنکر و تؤمنون باللّه " (۲)

" شمابهترین امت وملتید زیراکه مردم رابکار نیک دعوت کنید وازبدیها بازدارید وبه خدا ایمان بیاورید " .

قل هٰذه سبیلی ادعوا الی الله علیٰ بصیرةٍ انا ومن اتبعنی . (۳)

(بگواین راه منست ، خود وپیروانم راهابصیرت وبینایی بسوی خدا دعوت می نمایم) .

یاایّها الّذین آمنوا استجیبوا للّهِ وللرّسولِ اِذا دعاکُم لما یُحییکُم . (۴)

۱ــ اشاره به کوششی است که مسیحیت بدنبال دارالتقریب برای ایجاد وحدت کلمه وتقریب بین فرق خود مبذول داشته وپاپ (رئیس کلیسای کاتولیک جهان) پرچمدار آنست ومتاسفانه باوجود بودجهٔ گزاف وامکانات بسیار تاکنون موفقیتی کسب ننموده اند .

۲ ــ سورهٔ العمران آیهٔ ۱۱۰

۳ ــ سورهٔ یوسف، آیهٔ ۱۰۸ .   ٤ ــ سورهٔ انفال آیهٔ ۲٤

(ای کسانیکه ایمان آورده اید. به ندای خدای وپیامبر آنگاه که شمارا برای احیاء فرامی‌خواند ، پاسخ دهید).

متن فتوی : عموم مسلمین می‌توانند ازنظر شرعی بفقه جعفری عمل کنند ویاازیکی ازمذاهب اربعه فقه (حنبلی ، شافعی ،مالکی‌وحنفی) بفقه جعفری عدول نمایند ".

انصاف و بزرگ اندیشی، نشانه تسنن محمدی :

" من وبسیاری از برادران وهمکارانم چه در دارالتقریب وچه درمجامع الازهر وچه در فتوی وچه درکمیسیونهای احکام شخصی وغیره توانستیم اقوال وآرایی ازمذهب شیعه را بر مذاهب تسنن ترجیح دهیم باآنکه خودمان سنی‌بودیم ازجمله درقانون مدنی مصر، درباره سه طلاق به یك لفظ و طلاقهای معلق وغیرآن ازفقه شیعه امامیه استفاده شده وامروز مناط عمل دراین قسمتها برآن استوار است نه برمذاهب تسنن".

منطق شیعه صفوی چنانکه گفتم ازمنطق بنیانگذارآن ، ابوسفیان سرچشمه می‌گیرد وبوسیله قدرتهای حاکم مدعی تشیع که وارث نظام سفیانی‌اند تقویت میشود ، ولی منطق شیعه علوی ، الهام گرفته ازمنطق شخص علی ، امام تشیع راستین است .

وی بااینکه حقش پایمال شد وبیست وپنج سال ، باکارگزانی سیاسی عمر وابوبکر ، خانه نشین گشت و هرگز ازاصل " احقیت خویش درامرخلافت " و " غصب حق خویش " چشم نپوشید ، درعین حال ، به عمر ـ که عامل اصلی این توطئه است ـ نه تنها دشنام نمی‌دهد که حتی حاضر نمی‌شود نسبت به خدماتی که وی ، درعین حال ، داشته است سکوت کند وبه صراحت، در

نهج البلاغه ــ که سید رضی شیعی جمع کرده ومحمد عبده سنی تصحیح نموده ــ ازعمر اینچنین یاد می کند :

" لِلّهِ بِلادُ فلانٍ ، فَقَد قَوَّمَ الاوَد ، ودَاوَی العَمَدْ ، واَقامَ السُّنَّة ، وخَلَّفَ الفتنَة ، ذَهَبَ نقيَّ الثَّوب ، قليلُ العَيب ، اَصابَ خيرَها ،وسَبَقَ شرَّها ، ادى اِلیَ اللّهِ طاعَتَهُ ، واتقاه بحَقِّهِ ،رَحَلَ وتَرَكَهُم فی طرقٍ متشعِّبه ، لا يَهْتَدِی فيها الضّالّ ، ولا يستيقن المُهْتَدِی ". (۱)

بزرگواری ،ادب انسانی ، انصاف ، اعتراف ارزش های رقیب ، ستایش از فضیلت های کسی که نقیصت هایی نیز دارد ، عیب وهنر دیگری راگفتن ، درآغاز همهٔ خدمات وصفات مثبت کسی را گفتن ودرپایان ازاو ــ باتعبیری عمیق ودرعین حال مؤدبانه ، انتقاد کردن ... درسی است که علی به انسانیت می آموزد وبویژه به ناقدان وقضاوت کنندگان دربارهٔ شخصیت ها وحتی دربارهٔ مخالف ! :

" آفرین برفلان (عمر) ، کجی را راست کرد ودرد رادرمان نمود و سنت رسول رابرپا داشت وفتنه راپشت سرگذاشت ، پاکدامن رفت،اندک عیب ، خیرخلافت رابه چنگ آورد واز شرّش پیش جست ، طاعت خداوند را اداکرد وبرحقش تقوی ورزید ، رحلت کرد وخلق را درراه های شعبه شعبه رها کرد ، آنچنانکه گمراه درآن راه نمی یابد وانسان درراه ، استوارنمی ماند" (۱) !

ومنطق علمای تسنن محمدی نیز ازمنطق علمی و انصاف اسلامی علمای بزرگی الهام می گیرد که هرچند به دست خلفای عباسی ، بعدازمرگ آنان ،بعنوان رئیس مذهب رسمی اهل سنت معین شدند ، خود ، براساس تربیت اخلاقی

۱ــ نهج البلاغه ترجمه آقای فیض الاسلام ص ۷۱۲ سخن ۲۱۹

روش علمی ویژه‌ٔ اسلام ، اولا ، همگی اعتراف به شاگردی امام جعفرصادق
اشتند (۱) وثانیاً خود رامجتهد ومحققی ساده معرفی می‌کردند که نظرشان
رای هیچکس قابل تقلید نیست وجز درحد یك نظریه‌ٔ فقهی ازیك پژوهشگر
ادی ـ که هرکسی می‌تواند چنان باشد ـ نباید تلقی شود ۰ هرچند
سنن دولتی این چهارتن رامرجع رسمی وصاحب اولین وآخرین مکتب فقهی
سلام معرفی کردند وبه قدرت خلافت تثبیت نمودند و راه اجتهاد علمی
ابستند وتسنن را به یك دین دولتی متحجر وقالبی وبخشنامه ای بدل کردند ۰

خلیفه منصور ازمالك (رئیس فرقه مالکی) درخواست می‌کند که کتاب
فهش راکتاب رسمی کند و پیروی ازآنرابه همه ملل اسلامی بخشنامه کند ،
الك نمی‌پذیرد ، می‌گوید مردم رادرآنچه برای خویش انتخاب می‌کنند آزاد
گذار " !

شافعی وابوحنیفه هردو اعتراف می‌کنند که آنچه فتوی داده اند درحکم
ك نظریه است وهرگزراضی نیستند که کسی بدون تحقیق وبررسی سندودلیل
ملاك فتوی وتعقل درباب آن نظرشان رابپذیرد وازآنان تقلید نماید ۰

واما ، درباب ارادت واخلاص همین هاکه امروز مظهروامام اعظم
ذهب تسنن اند ، نسبت به خاندان پیغمبر وبویژه امام صادق وحضرت امیر
ونه ای است که برای ماشیعیانی که درابرهای تیره ای ازتبلیغات دستگاهها
حانیت صفوی گرفتاریم خیره کننده وباورنکردنی است ۰

شافعی ، رئیس مذهب معروف شافعی ، می‌گوید :

ـ الامام الصادق ابوزهره ۰

ومات الشافعی ولیس یدری علیٌ ربه ، أم ربه الله !

شافعی مرد درحالیکه نمی‌داند که علی خداوند او است یا الله ؟ !

این است که می‌بینیم ، در بیرون از این حصار بسته وسیاه تشیع صفوی که برای ما ساخته اند و تسنن اموی که برای آنها — وهردو یعنی اسلام دولتی — دشت آزاد ، باافق های گسترده وهوای پاك وآسمان زلال وبلندی وجود دارد که درآن شیعهٔ علوی وسنی محمدی به هم می‌رسند و درچهرهٔ هم که درست می‌نگرند ، هرکدام خود را دیگری می‌بینند . واین است که من هم باآن عده که به قیمت تفرقه اندازی وگاه بخاطر تفرقه اندازی — تنها برمسائل خاص شیعه تکیه می‌کنند بگونه ای که درمیان شیعه کینه وتعصب برانگیزد ودرمیان اهل سنت ، نفرت وبدبینی مخالفم وهم باآن عده که بخاطر ایجاد وحدت ، می‌گویند اساساً نباید مسائل شیعی راامروزمطرح کرد . بلکه معتقدم که اگراین مسائل رابابینش خاص شیعه ، روح شیعه و شیوهٔ علمی شیعه ارزیابی ومعرفی کنیم وبکوشیم تابه تشیع علی دست بیابیم ، درهمان حال ، برادری اعتقادی و وحدت صفوف وتفاهم بابرادران اهل سنت رانیز بدست خواهیم آورد ، چه ، تشیع علی ، همان اسلام محمد است وعلی خود بنیانگذار اصل وحدت درجامعهٔ اسلامی است وبیست وپنج سال زندگیش را قربانی حفظ این وحدت کرد وبنابراین ، شیعه ، نه ازکنار تشیع ، بلکه ازمتن تشیع علوی اگر قدم بردارد ، بیشك به برادرانش خواهد رسید ، چنانکه اگر برادران نیز ازمتن تسنن محمدی براه افتند به شیعه خواهند رسید وراه تامین وحدت علمی وریشه دار میان این دو "برادر دشمن شده" ذربرابراین " دشمن برادر شده " ! این است .

مونتاژ " مذهب ـ ملیت " !

هنرمندی وهوشیاری نهضت صفوی این بود که اصولاً بنای حکومت خودش را بردوستون قوی قرارداد : ۱ـ مذهب شیعی ۲ـ ملیت ایرانی ! یکی تکیه برعواطف وشعائر ویژهٔ شیعی ویکی ملیت ایرانی وتکیه برسنتهای قومی ، این دوتامرز ، ایران راازهمه جهت از امت بزرگ اسلامی واز قلمرو بزرگ عثمانی که جامهٔ اسلام به تن کرده بود و قدرت رقیب صفویه بود کاملا جدا می‌کرد !

۱ـ ملیت : نهضت " شعوبی شیعی " !

دراواخر عصربنی امیه و اوایل بنی‌عباس ، که "خلافت اسلامی" جای خود رابه "حکومت عربی" داد وروح تفاخر عربی وتحقیر ایرانی دردستگاه خلافت اموی احیاشد ، عکس‌العمل آن ، بازگشت روح ایرانی به اصالت ملی وتفاخر قومی خود بود که تجلی کامل وروشن آن درنهضتی بنام نهضت شعوبی تحقق یافت .

شعوبیه که درآغاز ، "اهل تسویه" بودند ، یعنی شعارشان برابری عرب وعجم بود وتکیه شان براین آیه ازقرآن که : یاایهاالناس اناخلقناکم من ذکر وانثی وجعلناکم شعوباً وقبائل لتعارفوا ، انّ اکرمکم عندالله اتقٰکم . کم کم "اهل تفضیل" شدند ، یعنی برتری عجم برعرب ، وبااحیای مفاخرتاریخی و ارزش‌های قومی ویادآوری آنچه اسلام ازیادهابرده بود ، می‌کوشیدند تا ـ خلافت رابکوبند ودرآن نهضت جهانگیر وپیش روندهٔ اسلامی که ـ هرچند درخلافت ظلم ـ همهٔ ملیت هاوفرهنگ‌ها رادرنهضت اعتقادی وفرهنگساز اسلامی مستحیل می ساخت ، قومیت ایرانی راجداکنند واتصال ریشه های ایران اسلامی رابه ایران باستانی تجدید نمایند .

هرچند تحقیرایرانیان وروح عربیت خلفای اموی ، زمینه رابرای ایجاد خود آگاهی ملی وناسیونالیسم شعوبیه د رایران مساعد کرد ه بود ولی بیزاری تود هٔ مرد م و روشنفکران ایران ازمذ هب زرتشت ونظام ساسانی که پیش از اسلام آنان رابه مسیحیت و مذ هب بود اومانی ومزد ک کشاند ه بود و ازطرفی نیاز جامعهٔ ایرانی به یک ایمان تازه و یک مکتب نجات بخش و انقلابی وبویژه قد رت معنوی اسلام که پاسخ نیرومند ی به این نیازبود، نهضت شعوبیه رابه جائی نرساند واین د رخت — گرچه نیرومند روئید — امانتوانست د رعمق وجد انِ جامعه ریشه بند د وازبرکت رنج ها ونیازهای مرد م — که خاک حاصلخیز هر بذ ری ونهالی است — تغذ یه کند واین بود که هرچند ، د راشکال خفیف تر وغیرمستقیم تری ، تاریخ وفرهنگ ایران پس از اسلام را تحت تاثیر قرار د اد ولی خود خشک شد وبی برگ وبارماند ومرد .

علت اصلی شکست آن ، این بود که مرد م آن عصر، نیازمند یک حرکت بود ند ونجات و وجد ان جامعه بشد ت باشعارهای زند ه ومترقی اسلام ، بویژه د ر د و زمینهٔ رهبری وعد الت (د وپایهٔ اصلی شیعه)، بر انگیخته بود وشعوبیه به مفاخر گذ شته تکیه می کرد ند وشکوه وجلال خسروان ایران و فضیلت خاک وخون ایرانیان واحیای ارزش هائیکه اسلام ازارزش — اند اخته بود .

صفویه ، اکنون باز د ربرابر قد رت جهانی خلافت اسلامی ، میبایست به قومیت ایرانی تکیه کند واحیای سنت های باستانی وطرح مفاخر گذ شته ، تاهم ایرانی ، — د ربرابر جامعهٔ بزرگ مسلمانان — انشعاب واستقلال خو د

رانیرومند سازد و بجای تکیه براسلام ـ که اورا باترك وتازی (دشمنان صفوی) پیوند مشترك می‌بخشد ـ برپایه های بومی وسنتی ونژادی خود متکی‌گردد، وهم رژیم صفوی بدین وسیله درمتن توده جابازکند .

اما، برای آنکه ناسیونالیسم صفوی ، همچون ناسیونالیسم شعوبی درجامعه بی‌انعکاس‌وبی‌ریشه نماند وباایمان زنده و وجدان گرم توده درآمیزد ، آن راباسلام ـ که ایمان مذهبی‌مردم بود ـ درآمیخت وحتی‌به درون خانه پیغمبر آورد ویك نهضت " شعوبی شیعی " ساخت تاهم با شعوبیگری ، تشیعِ وحدت رابه تشیعِ تفرقه بدل سازد وهم باشیعیگری، ـ شعوبیگری راروح وگرمابخشد وتقدس‌مذهبی دهد وبرای تحقق این برنامه عمیق وهوشیارانه ، اولاً اسلام ، شخص پیغمبر وعلی، نژاد پرست می‌شوند وفاشیست ! آن هم معتقد به برتری خاك وخون وبرگزیدگی نژاد وتبار ایرانی، بویژه طایفه پارس‌ها (که سلسله ساسانی ازآنهااست واختصاصاً تبار ساسانی !) وثانیاً، باتکیه بر یك روایت مشکوك وحتی مضحك ـ که بیشك شعوبیه قدیم ساخته اند ـ دختری ازخانواده سلطنت ساسانی، باپسری از خانواده نبوت اسلامی ازدواج می‌کنند ! وثمره آن یك نوزادِ "پیغمبر ـ پادشاه " ی که مظهر پیوند " قومیت ـ مذهب " است ، و " امام نخستین " این " تشیعِ شعوبی ، دراین " اسلامِ فاشیست " و " پیغمبر راسیست " و " امامت نژادی " !

بدینگونه است که پیامبر اسلامی که همه نژادهارایکی می‌شمارد و همه شرافت های خونی را با " خاك " یکی می‌سازد وبرتری راتنهابه تقوی

منحصر می‌کند وبا اشرافیت ، قومیت ونژاد پرستی وراسیسم د شمنی می‌ورزد وآن راچنان عمیق وشد ید می‌کوبد که حتی د رجامعه های غیرمسلمان متـــــر ق زمین-که بافرهنگ وتمد ن واخلاق اسلامی تماس د اشته اند- ریشه کن ویالااقل ، بی رمقش می نماید وحتی به "فاطمه "اس ــ که تنهاواسطهٔ العقد نبوت وامامت است وتنها وارث او و "پاره ای ازتن " اوــ رسماً وجداً می‌گوید : "فاطمه ، کارکن ، که من برای تو هیچ کاری نمی‌توانم کرد " ! ، بااین همه مباهـــات می‌کند که : وقتی اود راینجا ، متولد شده است ، د رجای د یگری ملـــک عاد لی بود ه است! و معتقد است که برخی نژاد هابرگزید هٔ خد اوند ند و د ر آفرینش ازذات برترند ••• وهمهٔ این زمینه سازی هابرای تهیهٔ مقد مـات عروســی است وآمد ن عروس از " مدائن " به "مد ینه " ، وازد واج فرخند هٔ د ختر یزد گرد ــ آخرین حلقهٔ زنجیر سلطنت ــ باپسر علی (ع) ــ اولیـــن حلقهٔ زنجیرامامت ــ !

" ازپیغمبر (ص) روایت شد ه است! که گفت : ازمیان بند گان ــ خدا ، خداراد و نژاد برتر وبرگزید ه (خیرهٔ) است ، ازعرب ، قریش وازعجم فارس (یعنی ازایرانی ها ، قوم پارس که ساسانیان ازآن اند) "

وعلی بن حسین می‌گفت : " من پسر د و برگزید هٔ برترم " ، چـــون جد ش رسول خدااست ومادرش د ختر یزد گرد پاد شاه ، وابوالاسود سرود ه است :

"وان غلاماً بین کسری وهاشم   لاکرم من نیطت علیه التمائم "

(پسر بچه ای د رمیا نهٔ خسرو وهاشم ، گرامی‌ترین‌کسی که بــر ا

حرزهای چشم زخم بسته اند !) ٠

عروس مدائن در مدینه

درهمینجا ، علامه مجلسی در بحارالانوار(ج ۱۱ ص ٤) پس از نقل اخباری راجع به ازدواج امام ــ که سخت چندش آوراست ــ نقل می کند که مادر امام دختر یزدگرد بود که در زمان عمر، به اسارت ، او را به مدینه آوردند واو امام حسین را پسندید واز او تنها یك پسر بدنیا آمد که همین امام سجاد است (۱) ٠

ازطرفی می دانیم که امام در سال ۳۸ متولد شده است، یعنی بیست سال پس از ازدواج مادرش با امام حسین !

۱ــ یکی ازآقایانی ــ که هم این کتاب راخوانده بوده اند وهم نوارآن برنامه ردیه راشنیده بوده اند که چگونه آن واعظ محترم ، در یك محیط زواری ، مردم راتحریك می کرده اند ، وچنین وانمود می کرده اند که من بارد این روایت چه ضربه ای به شیعه زده ام ! (البته شیعهٔ ساسانی !) ــ می گفتند که در این باره با شخص ایشان صحبت کردیم وبه ایشان گفتیم ، غیرازشریعتی ، دیگران هم این روایت رامجعول دانسته اند ، حتی یکی ازعلمای مذهبی در کتابی که اخیراً منتشر کرده اند رسماً نوشته اند که این روایت بی پایه است !

واعظ مزبور ، پس ازآن همه تعصب نسبت به اصالت این روایت یزدگردی وآن همه هیاهو نسبت به این حقیربه جرم بی اعتقادی ام به این روایت وگناهم که : پسر حسین ونوادهٔ دختری محمد ، وامام شیعه رااز نوادهٔ دختری یزدگرد بودن محروم کرده ام !! دراینجا یك جواب قانع کننده وخیلی معنی داری می دهد که همه چیزرا روشن می کند ، میفرمایند : بله ، درست است، آن آقا حق دارند ، اما ٠٠٠ !

در این قصه تصریح شده که شهربانو از اسرای فتح مدائن است و عمرقصد داشت اورا بکشد وحضرت امیر نجاتش داد ... وپیدا است که سازندگان این داستان که ایران پرستان بوده اند خواسته اند علی(ع) را طرفدار ساسانیان جلوه دهند دربرابر عمرکه دشمن ساسانیان وشکست دهندۀ سپاه یزدگرد است، ولی متوجه نشده اند که وقتی می‌خواهند نشان دهند که امام سجاد نوادۀ یزدگرد است ومادرش شهربانو ، این اشکال پیش می‌آید که امام حسین باید درسال ۱۸ ازدواج کرده باشد (درسن ۱۵ سالگی) وامام سجاد درسال ۳۸ متولد شده است ! وتصریح هم شده که شهربانو جز وی ،فرزندی نیاورده است ! علامۀ مجلسی که متوجه عیب کارشده ،راه حلی که برای رفع اشکال به نظرش رسیده این است که می‌گوید : " بعید نیست که در این روایت، کلمۀ عمر، تصحیف کلمۀ عثمان باشد " ! یعنی قضیه درزمان عثمان اتفاق افتاده، اما بجای عثمان ، عمرنوشته اند .

اگربتوانیم چنین اشتباهی راباورکنیم ، آن اشکال رفع میشود اما اشکال دیگری شبیه به آن پدید می‌آید وآن اینکه بازمیان شکست یزدگرد و اسیرشدن خانواده اش، بیست سال فاصله میافتد ! ازطرفی ،در این قصه کلمۀ اسرای مدائن هم آمده است ،مدائن تصحیف شدۀ چه اسمی است ؟

درنام مادرامام که سلامه ، حوله ، غزاله ...شاه زنان ... است ،علامه مجلسی نقل می‌کند که چون دختریزدگرد رابه مدینه آوردند ، تا چشمش به عمرمی‌افتد ازقیافه اش بدش می‌آید وفحش می‌دهد وعمرهم به او فحش می‌دهد ومی‌خواهد اورا مثل دیگراسیران بفروشد که : "امیرالمومنین ع

می‌فرماید : جایز نیست دختران ملوک رافروختن هرچند کافرباشند ،بامردی ازمسلمین اوراشوهر ده وازبیت المال مردم برایش‌مهریه برگیر" !

دنباله متن این روایت که به امام صادق منسوب است (گفتگوی حضرت علی بادختریزدگرد) چنین است :

ــ (حضرت علی) : فقال : "چه نامداری ای کنیزک" ؟یعنی ماأسمُك یاصبیه !

ــ (دختریزدگرد) : قالت : " جهان‌شاه "،

ــ (حضرت علی) : فقال : " بل شهربانویه "،

ــ (دختریزدگرد) : قالت : " تلك اُخُتی "،

ــ (حضرت علی) : قال : "راست‌گفتی " ، ای : صدقتِ ۰۰۰"!

راوی نمی‌دانسته که برفرض حضرت امیربادختریزدگربه فارسی هم حرف بزند ، بااین فارسی‌که حضرت امیر حرف می‌زند ، دختریزدگرد نمی‌فهمد زیرا حضرت به فارسی دری سخن می‌گوید که چند قرن بعد ازاسلام زبان ایرانیان شد وقبلا گویش‌محلی مردم خراسان بودودختریزدگرد به زبان پهلوی ساسانی‌حرف می‌زد، ! ثانیاً " ای کنیزک " ! ترکیب آنچنان ــ فارسی یی‌است که خاص‌عصر سازنده‌ٔ روایت است !

ازهمه جالب‌تراینکه (درگفتگودقت کنید) حضرت امیر به فارسی بادختریزدگرد حرف می‌زند ودختریزدگرد ، به عربی جواب می‌دهد !

جالب ترتوجیه مجلسی است ازاین که چراوی نامش‌راجهان‌شاه می‌گوید وحضرت امیر تغییر می‌دهدومی‌فرماید :نه ،شهربانویه ؟علامه

مجلسی می‌گوید : " برای اینکه شاه ازاسامی خدای تعالی است ، چنانکه درخبرآمده است که علت نهی ازبازی شطرنج این است که می‌گوید :شاه مات شد ، یا ... وبه خداقسم که شاه مات نمی‌شود ... " .

یکی ازآقایان وعاظ که طی برنامه ای بـه‌شرکت هرسه ضلع " مثلث" ، علیه همین کتاب (چاپ اول) سه جلسه درمشهد منبر رفته بودند ، همین روایـــت دختر یزدگرد راعنوان کرده بودند وبه عنوان محکم ترین دلیل دراثبات صحت روایت ـ پس ازملغی اهانت نسبت به اینجانب ومبلغ بیشتری ابرازاحساسات نسبت به خود شان ـ فرموده بودند که این روایت درکتاب کافی نقل شده است ! ای مردم ، کتاب کافی مربوط به صفویه است ؟ کتاب کافی معتبر نیست ؟ ..

البته این لحن سخن گفتن وشیوه رد واثبات برای آن مقصودی کـــه درنظر گرفته اند ، بسیار درست است وخیلی هم منطقی وموثر، خطاب بـــه عده ای ازمومنین بی‌تقصیر وزوار معصوم ! (که مقصود اصلی تحریك آنهـــا است) ، وگرنه هرکس بـو ئی ازعلوم اسلامی وبخصوص شیوه علمی شیعه ـ که هم اکنون نیز میان اهل علم متداول است ـ برده باشد می‌داند کـــه اولا : وقتی کسی روایتی رامورد تردید قرارمی‌دهد ، بدین معنی نیست کـــه اعتبار کتابی راکه ناقل آن است مورد تردید قرارداده است : زیرا " کتـــاب معتبر" کتابی نیست که هرچه راد رآن نقل شده است ، چشم بسته بایـــد قبول کرد . زیرا چنین کتابی ـ جز کتب آسمانی ونوشته معصوم ـ آن هـــم مشروط براینکه مسلم باشد که ازتحریف مصون مانده ـ درجهان وجـــود ندارد . برای عوام ، هرکتاب مشهوری که نویسنده اش یك روحانی بـــزرگ باشد ، بطورمطلق درست است وغیرقابل ایراد ولی برای عالم ، ـ به تصریح

قرآن _ لازمهٔ کتابی که وحی نباشد ، احتمال اختلاف وتضاد وتناقض وخطا است ، اگرکسی اندکی باکتب علما وآثار بزرگترین نوابغ علمی شیعه آشنایی داشته باشد ، دیده است که یکی ازبرجسته ترین خصوصیات علمی واجتهادی فرهنگ شیعه انتقاد واحتجاج ورد واعتراض نسبت به آراء واقوال یکدیگراست حتی یک مجتهد یامحقق امروز شیعه به خود حق نمی‌دهد (وحتی جز وظیفه علمی‌اش می‌داند) که حتی‌آنچه رادرکتب اربعهٔ شیعه _که چهار منبع اصلی و رسمی استنباط احکام است _ مورد نقد وبررسی قرارد هد واین بدان معنی نیست که اعتبار این منابع معتبر را مردود دانسته است. کتاب معتبر کتابی است که نویسنده اش‌مورد اعتماد ، آگاه ومنقولاتش مستند وقابل اعتنا باشد نه اینکه هرگز درمسائل عقلی یانقلی به خطا نرفته باشد بنابراین ، بی‌اعتبار دانستن روایتی دلیل بی‌اعتبار کردن کتابی که آن‌رانقل کرده است نیست وبرعکس، معتبر شمردن کتابی ، دلیل نمی‌شود که تنهابه استناد آنکه فلان روایت درآن آمده است ، معتبر دانسته شود . برای ارزیابی اصالت یک روایت ، درفرهنگ شیعه یک متد علمی بسیار فنی ودقیق وجود داردکه از بزرگترین امتیازات علمی اسلام وبویژه شیعه است درمیان همهٔ روش‌های نقد وتحلیل اسناد تاریخی درجهان " علم الحدیث " خود دارای ملاک‌های فنی وشیوه های بررسی مشخص است . صحت وسقم یک روایت را دردرجهٔ اول ، باتحقیق درسلسله سندش که آیا واسطه های نقل پیوسته است یا

دروسط حلقه هایی افتاده ، ازیك طریق نقل شده یااز چند طریق ، در میان ناقلانش ، افرادی مجهول‌اند ، کذاب اند ، حتی متهم به کفرند ، یاثقه اند ، ناقلش یکی‌است یاچندتا یابسیار ، وسپس بررسی درمفهوم روایت که باقرآن وحدیث می‌خواند یا نه ، با اجماع علمامخالف است یاموافق ، باعقل سالم وفق می‌دهدیانه ، و... بدین طریق تقسیم میشود به مسند ، مرسل ، صحیح ، شاذ ، نادر ، متواتر ، غریب و...

این طرز سخن‌گفتن ازیك روایت است ورد یااثبات آن ، نه اینکه ای مومنین ، روایتی راکه درفلان کتاب معتبرآمده است ، فلان آقای معتمد نقل کرده است ،گفته اند غلط است ! پس کافی غلط است ؟ پس کلینی قابل اعتماد نیست ؟ پس ... (یاالله ! مومنین همت کنید) !

این روایت ، ازنظر عقلی ، باقراین تاریخی متناقض‌است ،تفاخر امام به نوادهٔ شاه ساسانی بودن باروح شیعه مغایراست ، برتری نژادی قریش‌وساسانی یاپارس برهمه انسانهابااسلام متضاداست ، متن‌روایت با هرعقل سلیمی سرجنگ دارد ، ازنظر نقلی ، غالب اسلام شناسان وایران شناسان بزرگی که به این گونه روایات ایرانی‌مآب هم گرایش‌دارند تااصالت نهضت اسلام را خدشه دارکنند ، باوجود آنرا مجعول دانسته اند مثل — هرمان آته ، ادوارد براون وکریستنسن و... وازنظر علم‌الرجال وعلم الحدیث شیعه نیز ، این روایت رادونفر نقل کرده اند:یکی ابراهیم‌بن‌اسحق احمری نهاوندی .

دومی : عمروبن‌شمرکه ازنظرعلم الرجال شیعه دومی کذاب وجعّال‌وصف شده و اوّلی ازنظراعتقاد دینی مشکوك ومتهم است. این روایتی است که درکافی آمده

مهم این‌که شهربانو میگوید : " من قبل از ورود لشگرمسلمین به ایران مسلمان شده ام ، شبی خواب دیدم که حضرت محمد صلی الله علیه وآله همراه امام حسین آمدند به خانهٔ من (کاخ یزدگرد) ، واو درخواب مرا برای امام علیه السلام عقد کرد وشب دیگر حضرت فاطمه آمد ومرا به اسلام خواند ومن مسلمان شدم " !

تعجب است ، راوی ازبس عجله داشته ، اول مراسم ازدواج " دختر پادشاه ساسانی " رابا " پسر پیغمبر اسلام " می سازد وبعد مراسم مذهبی ورود اورابه اسلام !

شاید هم مسأله به این سادگی نباشد وکارعجله نیست ، اینکه مسالهٔ پیوند "پادشاهان ایرانی " با " ائمهٔ شیعی " واتصال " اهل بیت پیغمبر " با " اهل بیت ساسانی " را برمسالهٔ مسلمان شدن دختر یزد گرد مقدم آورده ، فلسفه‌ای دارد وآن تکیهٔ بیشتر برهمان فلسفهٔ اصلی یی است که این قصه براساس آن ساخته شده است ، چه ،می‌دانیم که درقدیم ، مسالهٔ ازدواج ، بخصوص درسطح های بالای اجتماع وبالاخص در رابطهٔ خارجی قبایل ، ملل وقدرت‌ها وخاندان ها ، پیش ازآنکه یک مسالهٔ جنسی وخانوادگی وزناشوئی و تناسلی باشد ، یك رسم اجتماعی وشکل تشریفاتی وسمبلیك حاکی ازنوعی قرارداد طبیعی ، پیمان نانوشته وپیوند سیاسی وحتی قرار صلح و درصورت نهایی و

واصلی اش اتحاد وحتی امتزاج دوقبیله بوده است ویا دو ملت ویا دوحکومت ... واین رسم یادگار روح ابتدائی و وجدان جمعی قبایلی است که هر قبیله خود را یک شخص یا یک وجود حقیقی واحد ، یک پیکره ، و ، درواقع، یک خانواده می شمرده وفرزندان یک پدر اصلی : جد بزرگ . روح جمعی .و وجود کلی قبیله درپیشوایش متجلی است واین نیروی مقدس اجتماعی (که همان روح جمعی ، یا جامعه است که درنظر افراد تقدس وحرمت دارد) - بصورت وراثت نژادی وتباری یاگوهر ذاتی وشرف خونی ، از جد اعلا ، پشت درپشت ، به پشت رئیس قبیله میرسد (وحدت قبیله در زمان) وبنابراین ، وجود پیشوای قبیله ، وجود تمامی قبیله ونژاد وتبار او ، ذات حقیقی و روح جمعی قبیله را که درطول زمان جاوید وجاری است وفنا ناپذیر وباقی است ، تجسم عینی میدهد واین واقعیت " شریف ومقدس ومافوق افراد " ، (که بصورت یک گوهر ذاتی درخون پیشوا تجلی دارد وچون نسبت به افراد واعضاء فرامقطع ، جاوید است ومافوق واشرف ، بصورت یک ذات مقدس الهی و ماورائی تعبیر می شود وفرزندی خدا یا خویشاوندی با آفتاب ، آسمان وبهر حال .

مقدس ومافوق بشری وماوراء طبیعی) ، گوهری است که درشجره وراثت جریان دارد ودرصلب پیشوا ـ که شجره اش به جد اعلی میرسد وآن رابه ارث گرفته است ـ محفوظ است وبنابراین تمام افرادی که ازاین شجره منشعب میشوند دارای این گوهر والا وعنصر شریف وآقاهستند وافراد قبیله درحفظ وحراست و تقدس وحرمت این گوهر ، موجودیت ، قداست ، حرمت و بخصوص وحدت وبقا یاادامهٔ وجود قبیله راحکایت می‌کنند واین است که در قدیم ، وقتی پیشوامی‌مرده است وجانشین بلافصل نداشته ویابوسیلهٔ خانوادهٔ دیگری منقرض می‌شده است، قوم ، چون ادامهٔ وجودی خود را باید بگونه ای توجیه می‌کرده است ، آن گوهر شریف موروثی را، بصورتی ، به خاندان جدیدی که جانشین شده است منتقل می‌نموده است ، حتی اگر این خاندان جدید دشمن بوده وحتی نیروی مهاجم اشغالگر خارجی ! چنانکه سهراب ترک که رستم ، مظهر روح حماسی و نیروی دفاع واستقلال وحمایت ازخویش وجلوه گاه همهٔ فضائل نژاد ایرانی، رادرجنگ به زمین میزند ، قبلاً بوسیلهٔ قصه سازان ایرانی مقدماتی چیده می‌شود تارخش رستم بگریزد به ترکستان ورستم دربی اش به آنجا رود وخلاصه کارش به همخوابگی بادختریادشاه ـ مادر سهراب ـ کشد و تخمهٔ شرف ایرانی در رحم تهمینه منتقل شود وسهراب شود ! ودرهمین حال ، رخش اوهم باماد یانی ازآن‌ها مشغول گردد واسب سهراب رانطفه بندی کند ! ویااسکندر که ایران را در هم می‌شکند و تبار هخامنشیان رابرمی‌اندازد، خود فرزند داراازآب در می‌آید واساساً برای این لشکرکشی می‌کند که سلطنت هخامنشی را که

مظهر قومیت ایرانی است ـ ازگزند دشمنان حفظ کند وبنابراین سلطنت اسکندر برایران، ادامهٔ سلطنت هخامنشی است وتخمهٔ هخامنشی منقرض شده در صلب اسکندر مقدونی ادامه می‌یابد. وکورش، منقرض‌کنندهٔ مادها، خود بامادها پیوند سببی می‌یابد ومادهای منقرض‌شده بوسیلهٔ هخامنشیان، در تبار هخامنشیان ادامه می‌یابند وحتی سلطان محمود غزنوی ترک، ـ پشتش به پشت ساسانیان پیوند می‌خورد وشجره نامه ای می‌سازند که فرزند بهرام است وفردوسی رسماً در شاهنامه ازقول رستم فرخزاد، در نامه ای که به برادرش می‌نویسد وازانقراض ساسانیان سخن می‌گوید وُچیرگی قطعی اعراب، می‌گوید:

ازاین‌سال تاچهارصد بگذرد　　　به گیتی ازین "تخمه" کس‌نسپرد

وچهارصد سال بعد ازفتح اعراب وانقراض ساسانیان، حکومت سلطان محمود است برایران، که از "این تخمه" سرزده است!

می‌بینیم، چگونه اساطیر سازان، برای ادامهٔ تخمه و تباری که مظهر قومیت خویش‌است، حتی وقتی این شجره قطع می‌شود و سلسله می‌گسلد و وراثت آن "گوهر ایزدی" بوسیلهٔ دشمن خارجی منقرض ـ میشود، گوهر موروثی‌د را حتی صلب یا رحم همین دشمن می‌ریزند ود رآنجا نگهداری می‌کنند و این اتصال مصنوعی راغالباً باجعل نوعی اتصال ـ ـ سببی ـ که به اتصال نسبی منجر می‌شود، انجام می‌دهند وتداوم آن ـ "وراثتِ زوال یافته" و تسلسل آن "سلسلهٔ گسسته" رادرمتن سلسلهٔ وراثت جدیدی که بجای آن نشسته است، باقی نگاه می‌دارند واین‌است

که " ازدواج " دراین لحظه های حساس وتعیین کننده تاریخ یك قوم نقش بسیارعمیق ومفهوم جامعه شناسی معنی دار وبسیارجدی ومعلومی دارد واین لحظه ها، سرپیچ های تند تاریخ یك قوم است وهنگامی است که سلسله وراثتی که مظهر تداوم وتجلی روح قومی وموجودیت نژادی قوم بود گسسته وروح خودآگاه یاناخودآگاه قومی ، آخرین حلقه این زنجیر خانوادگی قدرت حاکم منقرض شده رابه اولین حلقه های زنجیر خانوادگی قدرت حاکم جانشین شده پیوند می دهد وطبیعی است که دراین پیوند زناشوئی سمبلیك واساطیری ، ازسلسله منقرض شده ، دخترانتخاب شود و ازسلسله جدید ومنقرض کننده ، پسر ، چه سلسله منقرض، بصورت انشعابی وغیر مستقیم است که می تواند ادامه یابد وبه سلسله جدید متصل گردد واین است که برای آنکه سلسله سلطنت ساسانی -که یزدگرد آخرین حلقه آن است ـ به سلسله امامت شیعی پیوند خورد ، باید دختریزدگرد وارد خانه علی شود و به "اهل بیت" پیغمبر بپیوندد .

یعنی سلسله ای که رفته است ومی میرد ، درشکل " رحم "وسلسله ای که آمده است ومی ماند ، درشکل "صلب" ، پسری ازبنی هاشم ودختری از بنی ساسان . اولین حلقه زنجیر سلسله جدیدی که می ماند ،وآخرین حلقه زنجیر سلسله ای که می میرد . این است که پیغمبر اسلام ، پیش ازسپاهیانش شخصاً ، به صلح ورضا ، ازمدینه به ایران می آید و وارد کاخ یزدگرد می شود وپیش از اسلام دختر یزدگرد ، اوراخود به عقد پسرش ـ امام حسین ـ درمی آورد وپس ازاین پیوند استکه حضرت فاطمه می آید واورا ـ که

اکنون عروس وی شده است ـ مسلمان می‌کند ، چه ، پسر پیغمبر ، به عنوان یک " مرد هاشمی " تلقی می‌شود وباید با " دختر ساسانی " ازدواج کند ، نه به عنوان مرد مسلمانی بازن مسلمانی ! وهدف این است که " قومیت رفته " در " اسلام آمده " پنهان شود وراز این است که " سلطنت ساسانی " با " نبوت اسلامی " پیوند خورد و " فرّه ایزدی " با " نورمحمدی " درآمیزد وثمرهٔ این آمیزش نوزادی باشد حامل هردو گوهر و واسطة العقد دوتبار وخلاصه :

" وانَّ غلاماً بینَ کسری وهاشم " !

وچنین امامی ثنوی ، امام تشیع صفوی ، مظهر بقای " ملیت قدیم " درذات " مذهب جدید " ونمایندهٔ حلول " سلطنت ایرانی " در " امامت اسلامی " و ورود " بازماندهٔ کسریٰ " به " اهل بیت رسول " ، وپیوند خویشاوندی وپیوستگی و وحدت میان " عترت " و " ولایت " درشیعه با " وراثت " و " سلطنت " درشعوبیه ، ودرنتیجه ، ایجاد یک نوع " تشیع شعوبی " ـ ترکیبی ثنوی ومتضاد از " نبوت اسلامی " و " سلطنت ساسانی " ، ومظهرش ، امامی ثنوی ومتضاد ، مرکب ازپادشاه وپیغمبر ، " بین کسریٰ وهاشم " : امام سجاد ، ومی‌بینیم که این قصه ، به همان اندازه که ازنظر علمی وتاریخی بسیار سست وناشیانه جعل شده است ، از نظر سیاسی واجتماعی ، وبرای تحقق هدفی که " شعوبی گران " دنبال دربیو قومیت درحال زوال ومذهب درحال رشد وتوجیه وتقدیس ارزش‌های جاهلی بوسیلهٔ ارزش‌های اسلامی و بالاخره تفسیر نژادی گرایش ایرانیان

به اسلام ونیز تداوم سلطنت ساسانی ، پس از انقراض ، چه هوشیارانه وکامل طرح ریزی شده است :

۱ – عمر که منقرض کنندهٔ حکومت ساسانی است دراینجا ، مقابل علی ، مظهر اسلام وسرسلسلهٔ اهل بیت و نخستین امام قرارمی‌گیرد ومحکوم میشود .

۲ – انقراض ساسانیان رابه عمر نسبت می‌دهد نه به اسلام ،

۳ – خلافت است که با سلطنت ساسانی مخالف است ، امامت مدافع آن است .

۴ – تسنن (عمر) دشمن سلطنت ساسانی (دختریزدگرد) است و تشیع (علی) دوست آن ،

۵ – ورود ایران به اسلام، پس ازفتح مدائن بوسیلهٔ عمرونتیجهٔ ورود مسلمین به ایران نیست ، نتیجهٔ ورود پیغمبر اسلام ودخترش حضرت فاطمه به مدائن وآمدن به کاخ یزدگرد وعقد دخترش ودعوت اوبه اسلام است .

۶ – یزدگرد ، آخرین پادشاه ساسانی ، که بوسیلهٔ عمررانده میشود[۱] وازبرابر سپاه خلیفه می‌گریزد ، بوسیلهٔ شخص پیغمبر برمی‌گردد و وارد اهل بیتش می‌گردد ودرکنارپیغمبر، یکی ازدوسرسلسله ای می‌گردد که دودمان نبوت را میسازند .

---

۱ – اینکه تشیع صفوی بیشتراز ابوبکر باعمرد شمنی میورزد ازاینجااست ، در صورتیکه تشیع علوی ابوبکر راشخص اول خلافت می‌داند وعمررا "سیئة من سیئات ابی‌بکر" می‌شمارد .این اختلاف میان دوتشیع ازآن رواست که ابوبکرعلی راکنار زد وفدك راغصب کرد (وعمرپس داد) وعمریزدگرد راکنارزد وسلطنت خاندان ساسانی راپایان داد .

۷ — دختر یزدگرد ، تنها بازماندهٔ خاندان سلطنتی ساسانی ، به دعوت فاطمه دختر پیغمبر مسلمان می‌شود ، بوسیلهٔ پیغمبر به عقد پسرش می‌آید ، با پا درمیانی علی ازچنگ عمر نجات می‌یابد ، باپیشنهاد او ، شوهر انتخاب می‌کند ، مهریه اش ازبیت المال مسلمین پرداخته میشود ، ازمیان همهٔ جوانان مدینه وحتی ازمیان حسن وحسین ، حسین رابه همسری بر می‌گزیند (چون امامت در فرزندان حسین ادامه می‌یابد) . می‌بینیم که جز این راهی نداشته است . زیرااگر دختر یزدگرد را به همسری شخص پیغمبر انتخاب می‌کردند ، فقط همسری ازهمسران وی بشمار می‌رفت ونسل ساسانی قطع می‌شد ، چون تنها بازماندهٔ وی فاطمه است ، اگر به همسری علی برگزیده می‌شد ، امامت که ازبطن فاطمه است ، باساسانیان پیوند نمی‌خورد ، اگرحسن رابه همسری برمی‌گزید ، فرزندانش امام نبودند ، ائمه از صلب حسین‌اند ، این است که امام حسین داماد ساسانیان میشود . درعین حال می‌بینیم که پیغمبر وعلی و فاطمه (چهره های اصلی اهل بیت وشخص پیغمبر) دراین‌داستان حضور دارند و مستقیماً دست درکارند (حتی حضرت فاطمه ۱۸ یاهشت سال پس‌از وفاتش !) ، واما حسین همسران وفرزندان متعدد دارد ، امام سجاد است که وارث امامت است وائمه شیعه پس‌ازاوهمه ازصلب اوهستند ، این است که دختریزدگرد ، فقط یك فرزند ازامام دارد و آن یکی هم پسر است وآن پسر هم همین امام سجاد !

۸ — همهٔ فضائل ومناقب ائمه اهل بیت ، بین تبار پیغمبراسلام وتبار یزدگرد ساسانی تقسیم می‌شود .

۹ — تداوم امامت ازسجاد تامهدی موعود (ع) ، تداوم سلطنت ساسانی را در برمی‌گیرد .

۱۰ — نور محمدی که ازنورالهی منشعب شده ، بافره ایزدی که در تبار ساسانی است واز اهورامزدا سرزده است بهم می‌آمیزد .

۱۱ — در ولایت ائمه که حکومت حقیقی‌شان تاپایان خلقت برزمین وآسمان جاری است ، سلطنت ساسانی نیز وجود دارد .

۱۲ — خاندان ساسانی که بوسیله عمرازسلطنت عزل می‌شوند ، همچون خاندان عترت که بوسیله اوازخلافت محروم می‌گردند ، در وجود امام زمان — که ازذریه پیغمبر ویزدگرد است — تجلی واحد می‌یابند و — ظهور او درمیان همه مردمی که ازخلافت غصب رنج می‌برند انتظارکشیده میشود وبالاخره اوفرج می‌دهد وانتقام می‌کشد وحق غصب شده وحکومت غصب شده راباشمشیر پس می‌گیرد و ... می‌بینیم که هم دردوره غیبت وهم در آخرالزمان وهم تاقیامت ، حکومت حقیقی ، حاکم الهی ، منجی موعود ، امام غائب ، وبالاخره آنکه روزی به اراده خدا ظهور می‌کند وحکومت حق رادر — جهان بدست می‌گیرد ، پیغمبر زاده اسلام است وشاهزاده ساسان ، "بین کسری وهاشم " !

دراینجا ، نمی‌دانم چرااین خبر عجیب که درپنج روایت نقل شده وحتی درکتاب معتبر ما یعنی " اصول کافی " هم راه یافته ، دردهنم تداعی می‌شود وبااینکه علتش برایم روشن نیست ، امابااین همه هوشیاری وزندی که دراین‌داستان به چشم می‌خورد ، نمی‌توانم باورکنم که فقط یک

اشتباه ساده باشد ، آن هم در رساله ای که امکان اشتباهی وجود ندارد و آن هم چنین اشتباهی که فقط از یک کودک مکتبی کم هوش وحافظه ، در روز اولی که اصول دین رافراگرفته ، ممکن است سرزند وآن این است که چند بار هم در روایت تکرار شده است که :

" ائمه ازبطن فاطمه (ع) دوازده نفرند " !

این یك " امام اضافی " ، دراینجا یك اشتباه لفظی است ؟آیا این نشانهٔ یك توطئه بزرگ وریشه داری نیست که می‌خواسته اند ، درزنجیر امامت شیعی ، درجمع صاحبان مقام ولایت واهل بیت عترت واوصیاء پیغمبر وگروه "اولوالامر" حقیقی-که اطاعتشان در ردیف اطاعت ازخداورسول درقرآن یاد شده- وبالاخره ، درشمار پیشوایان برحقی که خلفا حق زمامداری شان را غصب کردندوخانه نشینشان ساختند ... یك جای اضافی درنظربگیرند ویك " امام زیادی " برائمه اهل بیت -که باعلی (ع) دوازده نفرند- بیفزایند ؟ ولی ، خوشبختانه ، نتوانسته اند ؟

والله اعلم !

بدینگونه احیای خصایص قومی وملی ، ایرانی راازعرب وترک مشخص می‌ساخت وتشدید اختلاف نژادی وملی وزبانی میان ایرانی وغیرایرانی ، اشتراك دینی هز ارسالهٔ آنهارا تضعیف می‌نمود و" وحدت اسلامی دربرابر احساس ملیت ایرانی رنگ می‌باخت وشعوبیگری صفوی که خود رابه رنگ سبز تشیع درآورده بود ، تودهٔ مسلمان ایران را ، باحفظ ایمان واحساس اسلامی ازامت اسلامی جدا ساخت وتشیع علوی -که همیشه موارد اختلاف خود را با

اکثریت مسلمان (عامه) در زیرپوشش " تقیه " نگاه می‌داشت تا تفرقه ایجاد نکند، تشیع صفوی این پرده را برداشت وحتی بر روی موارد اشتراک واتفاق افکند !

" قومیت " (ناسیونالیسم ، شونیسم ، راسیسم) که یک جامعهٔ نژادی است ، همیشه " امت " راکه یک جامعهٔ اعتقادی است قطعه ـ قطعه می‌کند چنانکه در جنگ اول جهانی ، استعمار غربی ، با دمیدن روح قومیت گرائی ، قدرت جهانی اسلام را از درون متلاشی ساخت وبازنده شد حس قوم پرستی ـ که در اسلام مرده بود ـ ناگهان خلافت وسیع اسلامی به چندین قطعه تجزیه شد وآن پیکرهٔ عظیم ، با تیغ ناسیونالیسم ، لقمه لقمه شد وهرلقمه راحة الحلقومی که غول استعمار غرب به راحتی بلعید وکشورهای اسلامی یی ساخته شد ، یک دومیلیونی وبر سرهرکدام خانواده ای ، قبیله ای ویا دست نشانده ای نشاند ، سرگرم کشمکش‌های مرزی با همسایگانش ! این بود که دراوایل قرن بیستم ناگهان درخلافت اسلامی ، نهضت های " پان " پدیدآمد : پان عربیسم وپان ترکیسم وسپس : پان لیبانیسم ، پان ایراکیسم (تکیه برعراق چهارپنج هزارسال پیش : بابل وسومر وآکاد ...) ودرمصر ، پان کوپتیسم (وحدت قبطی‌ها دربرابرعرب های مصر) و در الجزایر : پان بربریسم (وحدت بربرها ، علیه عرب ها) و همه می‌کوشیدند تاریشه های تاریخی وفرهنگی خود رابه دوره های باستانی پیش ازاسلام فرو برند ، ترک ها به عصر بیزانس وروم شرقی ، مصر به عصر فراعنه ، عراق به دوران جورابی وتمدن بابل وسومر ، وحتی عرب نیز باتکیه برشعر جاهلی وتمدن های یمن وعاد وثمود ونیز تفاخر به عصر اموی که عصر پیروزی عربیت

بر روح انسانی اسلامی است وملت های دیگر بویژه ایرانی نیز در آن سهیم است • نقش لا ورانس انگلیسی را می دانید ؟

اینچنین بود که صفویه ، به یاری پاك ترین وشورانگیزترین احساسات مذهب شیعی ، نهضتی شعوبـی برانگیخت و برگرد ایران حصاری ازقومیت کشید وآن رااز دنیای اسلامی جداکرد ومیان مردم مسلمان ایران و جامعهٔ بزرگ اسلامی دیواری سیاه وقطوری کشید که ازکینه ها ونفرت ها وبد بینی ها و جعل وسبّ ولعن وتحریف وتفسیق وتکفیر ساخته شده بود وروز به روز ،ـ بوسیلهٔ دستگاههای تبلیغاتی روحانیتِ وابسته به عالی قاپو ، قطورتـر و بلندتر ومحکم تر می شد •

نادیده نگذاریم که این دیوار را ، روحانیت وابسته به "بابعالی" نیز ، ازپشت می اندودند وهرروزنه ای را می گرفتند وبه همکارانشان در ایـن سوی دیوار، در بنای این دیوار کمك می کردند ، زیرا ، برای عثمانی ها نیز، تسنن ، همان نقشی راداشت که برای صفویه ، تشیع • وهمچنانکه صفویه؛ دراصفهان ، به کمك " روحانیت مسجد شاه " ، از" تشیع علی " ، یـك " تشیع شعوبی " می ساختند ، عثمانی ها ، دراسلامبول ، به دسـت " روحانیت مسجد سلطان احمد " ، از " سنت محمد "،یك " تسنن ترکی " ساخته بودند واین صفویه رادرساختن مذهب " شعوبی شیعیِ " خود و انزوای ایران درجهان اسلام ، وانشعاب جامعهٔ شیعه از " امت مسلمان" یعنی تبدیل " تشیع علوی " ـ که " تشیع وحدت " بود ـ به " تشیـع صفوی " ـ که " تشیع تفرقه " است ـ یاری بسیارکرد •

وهمیشه چنین است !

خلاصه اینکه :

صفویه وروحانیون وعلمای وابسته به این نهضت ، ملیت ایرانی راباید بااسلام توجیه می‌کردند وناسیونالیسم را ردای سبز مذهب می‌پوشاندند وبرای این کار . ناگهان صفویه ـ فرزندان شیخ صفی ـ " سید " شدند وصوفیه ، شیعه ، ومحدث وفقیه جانشین مرشدوبدیل ودسته جمعی از " خانقاه " ، به " تکیه " آمدند و (بازهم مسجد نه !) وبجای پرستش " اولیاء تصوف " ، " اوصیاء " تشیع وتکیه برعمیق ترین احساسات توده شیعی وظاهرشدن درسیمای " فرزندان فاطمه (ع) "ولباس ولایت علی ونیابت امام وانتقام ازدشمنان اهل بیت ... وخلاصه "توجیه مذهبی قومیت " و " احیای ملیت ایرانی درزیر نقاب تشیع " و " جداشدن ملت ایران ازامت بزرگ اسلامی وایجاد روح خصومت میان ایرانیان باترک و عرب ، که جنگ قدرتهای سیاسی ـ نظامی حکومت های صفوی باعثمانی بود، تحت لوای جنگ شیعه وسنی " ودرنتیجه ، "قطع کلیه وجوه اشتراک اسلامی میان تشیع وتسنن " .

این است که دستگاههای تبلیغاتی صفویه برخصوصیات ویژه و موارد اختلاف شیعه وسنی تکیه انحصاری کردند ،وموارد اشتراک باآنها رامتروک گذاشتند ، ویاآنهارانیز بشکل خاصی توجیه کردند وباتضعیف ، درنتیجه جدائی مذهبی ، جدائی اجتماعی وفرهنگی وطبیعةً ، جدائی ملی وسیاسی رابشدت بیشتری تحقق بخشید . این بود که شیعهٔ صفوی در ـ عین حال که خودشان راباسلام وفادار می‌دانستند وبراسلامشان می‌ماندند، تمام وجوه اشتراکشان رابادیگر ملتهای مسلمان می‌بریدند ، ونه تنهامثل

گذشته در اصل اعتقادی "امامت" ، بلکه در نوع ادراک وکیفیت اعتقاد به توحید و نبوت ومعاد وحتی قرآن نیز شیعه را ازسنی جدا کردند ، وغالب شعارها وسنت ها ومراسم اعیاد رسمی و رسوم وآداب ومظاهر مشترک اسلامی راتعطیل یاتحریف کردند وتغییر دادند ود راعمال ومراسمی که جبراً شیعه و سنی باهم انجام می دادند ، ازقبیل حج وزیارت مدینه ونمازجماعت ... کوشیدند تاازموارد اشتراک هرچه بیشتر بکاهند وموارد اختلاف جزئی واندک را هرچه بیشتر زیاد وجدی واساسی نمایند ، تا درحج ومسجد پیغمبر نیز دوگروه که دسته جمعی شرکت دارند ، خود راباهم یکی احساس نکنند وازیک دین ندانند ، وخطر تفاهم واحیای روح اخوت و وحدت اسلامی که بویژه درحج زیاد است پیش نیاید ، چنانکه امروز نیز آثار آنرا درحج میتوان دید .

همچنان که دراین سو ، ملاهای وابسته به "عالی قاپو"ی اصفهان ، باتوجیهات وتاویلات انحرافی ومغرضانه تفسیر وتاریخ وروایت وفقه ، حتی مشترکات رابه مختلفات تبدیل می کردند وتمام قرآن راکتابی معرفی می کردند که سراپا فحش به خلفا است در زیرنقاب رمز وکنایه ومجاز واستعاره وجز بدگوئی ازآن چند نفر حرف دیگری ندارد واگر اسم نبرده یاروشن نگفته تقیه کرده است ! زیرااگرآن هامی فهمیدند کتاب خدارا ازبین می بردند (با اینکه خداحفظش راتضمین کرده) چنانکه بعضی آیات راکه درمدح علی(ع) بوده ازقرآن حذف کردند وقرآن راناقص کردند واین است که قرآن فعلی تحریف شده وقرآن درست دست علی (ع) بود که دست به دست به ائمه رسیده

والان دست امام زمان است وهروقت ظهورفرمود ، آن را خواهد آورد !!

درآن سوهم ، ملاهای وابسته به "باب عالی" اسلامبول ، دست اندرکار چنین تحقیقات واجتهاداتی بودند تاآنجاکه شیعه ، سنی راازهمه کفار وملحدین کافرتر می‌شمرد وسنی ، درفقه خود می‌نوشت که : " مرد مسلمان می‌تواند بازن کافر از" اهل کتاب " (یهود ونصاری وزرتشتی) ازدواج کند اما بازن شیعی نمی‌تواند " !

زیراهمانطور که صفویه برای جنگ باعثمانی به یک نوع "تشیع ایرانی" نیازمند بود ، عثمانی نیز ، برای جنگ باصفویه ، به یک نوع "تسنن ترکی" تکیه می‌کرد وبدین گونه بود ، که اسلام واحد ، دو دین متخاصم مستقل شد ودرست درحالیکه مسیحیت با رنسانس وبورژوازی تازه پاجان می‌گرفت وباعلم وصنعت وثروت مجهز می‌شد واسلام راتهدید می‌کرد ، اسلام ، به جان اسلام افتاده بود ودشمن رافراموش کرده بود .

ه این بود که "تشیع صفوی" (که نه تنها هیچ وجه مشترکی باتسنن نداشت بلکه درقبال آن بوجود آمده بود) با " ملیت ایرانی " یک نهضت تازه ونیرومند بوجود آورد ، واین دوقدرت دراین نهضت چنان درهم جوش خوردند که قابل انفکاک نبودند ، وچنان باهم ترکیب یافتند که یک "تشیع ملی" یا " ملیت شیعی " بوجود آمد ، (۱) وآنگاه خیلی چیزها عوض شد ، وحتی تاریخ!

۱ـ همین است که برخی شبه محققان یا ایدئولوژی سازان ازقبیل کسروی ، نظر دادند که مذهب شیعه اززمان صفویه بوجود آمده است! اینها تشیع صفوی را از تشیع علوی (که همزاد تاریخ اسلام است) بازنمی‌شناسند ، ویامصلحت نیست که بازشناسند ومردم اساساً به تشیع علوی پی ببرند .

واین است که مثلا : می‌بینیم ، شهربانو دختریزدگرد ، پادشاه ساسانی ، می‌شود همسرامام حسین (ع)، برای اینکه فرزندان امام حسین که نه امام شیعی هستند بادریهٔ ساسانیان پیوند خورند ، آنگاه امامتی تازه تشکیل می شود ، امامتی که درآن ، " نور محمدی " با " فره ایزدی " ترکیب می شوند و ذریه ٔ رسول ، باتبارساسانی درصلب امامت شیعی پیوند می‌خورند ، وخاندان ساسانی که بدست عمر نابود شدند ، ازطریق شهربانو وارد "اهل بیت " پیغمبر اسلام می‌شوند ودرنسل ائمه ادامه می‌یابند وموعود آخرالزّمان اسلام نیز که ازنوادگان ساسانی می‌شود ، باملیت ایرانی خویشاوند می‌گردد و بدینگونه است که ملیت ومذهب اینچنین هوشیارانه جوش می‌خورند .وتشیع برپایه های قومی نژادی سوارمی شود وقدرت صفوی براین دوبنیاد استوار می‌گردد .

حتی‌یک سال که "عاشورا " و " نوروز" دریک روز باهم مصادف میشود (به بینید ، ترکیب " ملیت ـ مذهب " چقدر قشنگ وماهرانه ساخته شده بوده که جامعه تحمل کرده وساده پذیرفته است!)، سلطان صفوی دستور می‌دهد که آن روز راعاشورا بگیرید ، وفردای آنروز را نوروز ! ومردم هم گرفتند ! یعنی یازدهم محرم راجشن نوروز گرفتند واین دوسمبل شیعی وایرانی ـ هرچند باهم متضاد : یکی عزاویکی عید ـ باهم همسایه وهمساز شدند ! واین خود سمبل همبازی دوعنصر متضاد " تشیع حسینی "و"تشیع شاه سلطان حسینی " که به تیغ ملك وتسبیح ملای صفوی یکی می‌شوند و میدان " نقش‌جهان " رادراصفهان ببین که " مسجد شاه "و"مسجد شیخ "

و "قصر عالی قاپو" ، چه نقش‌خوشی ساخته اند ، شانه به شانهٔ هـــــم ،
چشم درچشم هم ، ودروسط، " میدان بازی " !
شاه ، داماد شیخ (شیخ لطف الله) ،
شیخ داماد شاه (میرداماد) !

۲ — مذهب : نهضت "شیعی شعوبی"!

اگر تشیع علوی باشد!

شیعهٔ ایرانی، در تاریخ اسلام، یک "چهرهٔ ممتاز و درخشان علمی و تحقیقی" دارد و اکثریت نوابغ بزرگ اسلامی و برجسته ترین قضات و محققان و فلاسفه و مورخان و دانشمندان علوم غیرمذهبی و حتی فقها و رهبران مذاهب بزرگ اسلامی در فقه و کلام نیز ایرانی‌اند و همچنین شیعه که همیشه به "علم"، "منطق"، "پارسائی"، "عمق" و "عدالتخواهی" شهره بود و مردی چون عبدالرحمن بدوی، محقق بزرگ معاصر مصر، رسماً اعتراف می‌کند که "فرهنگ و تمدن اسلام، در میان همهٔ ملت‌ها و نژادهایی که به اسلام آمده‌اند، همه چیزش را مدیون نبوغ این عنصر چند پهلوی پرملکات ایرانی است، و نهضت شیعی، تنها نهضت پرحیات و حرکت و توفنده و مغز شکافی است که از رویهٔ سطحی اصطلاحات و تعبیراتی که یک عقیده را در بر دارد می‌گذرد و پردهٔ رموز و اسرار را کنار می‌زند و به اعماق سر می‌کشد و حقایق زنده و پرتکاپو و تپشی را که در پس ظواهر پیدای هر مذهبی پنهان است به چنگ می‌آورد و اگر این نمی‌بود، مذهب در قالب‌های منجمد و متحجر ظواهر الفاظ و تکرار مکررات سطحی خویش به جمود و توقف دچار می‌شد و در توالی ادوار و تحول افکار و حرکت مستمر زمان می‌ماند و می‌مرد و این است که تشیع — که متاسفانه ما (اهل تسنن) فقط آن را یک انگیزهٔ سیاسی تلقی می‌کنیم و از آن تنها چهرهٔ سیاسی اش را می‌بینیم — دارای چهره‌ای است که اگرچه از انظار پنهان است و مجهول، عمیق‌ترین و درخشان‌ترین

نقش را در تاریخ اسلام حکایت می‌کند و آن نقشی است که در آغاز نهضت معنویت گرائی و در فرهنگ اسلامی برعهده داشته و به تمدن اسلام روح و غنی و به بینش اسلامی عمق و درون نگری و تحول و تکامل بخشیده و به روح اسلامی در تاریخ جهش و جنبش زاینده و توفنده انقلابی داده است..."(۱)

غیر از " چهره علمی و فرهنگی " ویژه شیعه که به گفته عالمانه بدوی، بنیانگذار درون شکافی و معنویت گرائی و مظهر عمق و غنی و روح علمی و فکری در تمدن بزرگ اسلامی است، " چهره سیاسی " آن نیز که عبدالرحمن بدوی ـ چون فقط مرد تحقیق علمی و دارای بینش فلسفی و ادبی و فرهنگی است ـ در آن سبک می‌نگرد و آن را کوچکتر از چهره علمی‌اش می‌بیند، برعکس، به نظر من و امثال من در این عصر، درخشان‌ترین و زنده‌ترین چهره شیعه است، زیرا، برخلاف تصور عبدالرحمن بدوی و اساتید دانشگاهی امثال او، انگیزه سیاسی شیعه، یک شعار ساده سیاسی در سطح معمول خبری و ماجرائی زمان نبوده است، بلکه در این چهره، شیعه مکتبی را ارائه می‌دهد که جهت اصلی و خط سیر اساسی " رسالت جهانی اسلام " است و آن نجات بشریت، نفی تضاد طبقاتی و تبعیض نژادی و اجتماعی، و بالاخره کوشش در راه کسب یک رهبری حقیقی برای مردم و تحقق برابری و داد در

۱ـ "سلمان پاک و نخستین شکوفه های معنویت اسلام در ایران" اثر پرفسور لویی ماسینیون، مقدمه عبدالرحمن بدوی بر کتاب " شخصیات قَلَقَة فی الاسلام " (حلاج، سهروردی و سلمان) که من در ترجمه سلمان به فارسی آنرا ترجمه و نقل کرده‌ام. چاپ مشهد ـ طوس ۱۳۴۶

زندگی اجتماعی است واین است که دو شعار اصلی شیعه که "امامت" و ـ "عدل" است ـ به آن معنی که در تشیع علوی تفسیر می‌شود ودر شخصیت علی وحکومت علی تحقق می‌یابد ـ برای وجدان انسان های محروم ودر نظر روشنفکران مسئول ، بیش از هر شعاری زنده وحیاتی وشورانگیز بشمار می‌آید ، چنانکه مبارزهٔ نسل معاصر بشریت ، ـ بویژه دنیای سوم که در کشاکش رستاخیز ورستگاری است ـ ، آزادی می‌طلبد وبرابری ، ودر جستجوی این دو آرمان بزرگش ، .به نبرد ایدئولوژیك ومبارزهٔ انقلابی در سطح جهانی برخاسته است ورنج بزرگش یکی حکومت های استبدادی یا استعماری است ، ازنظر سیاسی ، ویکی، نظام های طبقاتی استثماری ، ازنظر اجتماعی ، وامامت وعدل ـ که دوشاخصهٔ اصلی نهضت شیعی است ـ در این دو " نظرگاه " مطرح است . ولی متاسفانه ، مذاهب، ازآن روکه یا یکسره غرقهٔ روح وماوراء اند ویا، متولیان رسمی‌شان، یعنی "طبقهٔ روحانی" شان که مفسر وآموزگار ومرجع آنند ، به خاطر مصالح طبقاتی ودنیاپرستی شان و همدستی همیشگی‌شان با قدرت ها وطبقات حاکمه ، روح وجهت اجتماعی و مترقی واین جهانی راازاین مذاهب گرفته اند و آنرابصورت اخلاقی فردی ، زهدگرائی ، آخرت پرستی مطلق واغفال ازواقعیت گرایی درآورده اند و طبیعةً نسل روشنفکر وآگاه که واقع گرا، عینیّت بین ، است ودر قبال سرنوشت این جهانی مردم خود رامسئول احساس می‌کند ونیز تودهٔ محرومی که رنج های عینی ودنیائی گرسنگی ، نژادپرستی، جهل ، استعمار، بهره کشی و تحقیر وتبعیض راباپوست وگوشتش حس می‌کند وبه خودآگاهی رسیده وبرای

نجات خود بپاخاسته ، چون مذاهب راد راندیشهٔ دنیای دیگر وغرقه در رنج هاوآرمان هاوعشق های دیگری می یابند ، وحتی غالباً عامل تخدیر روحی واغفال ذهنی ونیز ابزار دست نگهبانان جور وجهل ، ازآن می گریزند وآرمان های خود رادرایدئولوژی های انسانی غیرمذهبی می جویند واین است که مذهب ازجنبش بازمانده ورسالت خود رادراین عصر ازدست داده ونسل جوان ومتعهد — که همواره نهضتهای بزرگِ ایمان وجهاد رادرتاریخ مذاهب بزرگ ، اینان توان وتکان می داده اند وشعلهٔ پیامی رادریک عصر دامن می زده اند — ازایمان به دورمانده وعمق وتپش خلاقیتی راکه در " آگاهی عاشقانه "ای نهفته است که نامش " دین " است ، ازدست داده است .

واین است که اگر" تشیع علوی " — که " اسلام است منهای خلافت" ودرمعنای کلی ترش : ایمان است به اضافهٔ برابری ، عقیده وعشق است ، روح واخلاق وزیبائی وخیراست ، پیوسته و تفکیک ناپذیربارهبری وآزادی ، وباطل کنندهٔ افسانهٔ انبارکنندگان وتوجیه کنندگان گرسنگی وفقر که خدا وخرمارااز هم جداکرده اند ودشمنِ هم خوانده اند ، خدارابرای مردم وخرمارابرای خویش ...

آری ، اگر تشیع علوی ، یعنی مذهبی علی وار داشتن ، یعنی پیروی ازانسانی که هم خوب می جنگد وهم خوب می پرستد ، هم به دل خویش عشق می ورزد و دربرابر خدا — که زیبائی وخیر وعظمت مطلق وجود است — ، به خشوع ، نماز می برد ودرخلوت درد وتنهائی تاملات عاشقانه اش می نالد ،

ود ربیکرانگی ابدیت شنامی‌کند وهم جوراشرافیت ، جهل تقدس وخیانتِ نفاق را به خون می‌کشد وهم ازسنگلاخ های سخت و سوزان صحرا ، بــــه دستهای خویش ، برای محرومان مدینه نان برمی‌گیرد وآب برمی‌آورد.

آری ، اگر ایمان او ، مذهب او ، اسلام او : دینی ، عدل ورهبری در چهرهٔ شسته وپاك وراستینش ، امروز فهمیده می‌شد ، بروجدان مجروح توده های محروم وبرآشفتهٔ بشریتِ امروز عرضه می‌شد وبه روشنفکران مسئــول این عصر — که در سراسر زمین رسالت پیامبرانهٔ روشنگری ونجات مردم سرزمین خویش راتعهد کرده اند — " ابلاغ" می‌شد ، بیشك ، همه چیز ، بگونــهٔ عمیق وشگفت انگیزی تغییر می‌کرد ، وبیشك ، طنین صدای علی را ، در زیــر سقف شبستان سیاه این قرن می‌شنیدیم و می‌شنیدیم که همچون صاعقه بــر برجهای عبوس جهل وجنایت زمین فرود می‌آید وهمچون زئیر شیرژ راین جنگل انبوه بشری می‌پیچد و چون رعد ، می‌توفد ومی‌روید وفرو می‌ریزد وبربهشت زمین راه می‌گشاید وبردیواره های افق جهان می‌خورد وآنگاه ، چــون نسیم ، نرم ونوازشگر ، بازمی‌گردد وهمچون جرعهٔ سپیده دم که درکام شب فرو می‌چکد ، درگوش تو زمزمهٔ عشق فرو می‌ریزد و ، چون غنچهٔ وحی که در یك جان اُمّی می‌شکفد ، صبحی ازامید ورهایــی درجانت می‌گشاید و تو ، ای که هم شکوهی راکه ایمان به آدمی ارزانی می‌کند می‌فهمی ، وهم گرمایــی را که بیقراری عشق به دل می‌بخشد تجربه کرده ای ، وهم " خود را به آزادیِ یك ملت اسیر نثارکردن " ازشوق بیتابت می‌کند و ... در بوی نان تازه ، در دستهای گرسنه ای ، به همان گونه خدا رااستشمام می‌کنی که درمحراب !

آری ، ای ... تو !

چقدر دوست دارم که تو علی رابشناســی !

شاهکار صفوی : جمع ضدین !

امادریغ ، که این اکسیر شوم استحمار صفوی ، از " خون " ، " تریاك " ساخته است واز " فرهنگ شهادت " ، " لای لائی خواب " !

دستگاه تبلیغاتی صفوی ـ که بصورت روحانیتی رسمی مشابه با دستگاه کلیسا ساخت وروحانیون آن درحقیقت سپاه دینِ دولت بودند ـ دوکار می‌کرد ، دوکار متضاد :

اولا ، ناچار بود تشیع را حفظ کند ، بلکه آنرا ترویج نماید واز آن تکیه گاهی برای رژیم خود درمیان توده و وسیله ای برای جدا کردن مسلمانان ایران ازدنیای اسلامی وحتی ایجاد دشمنی ونفرت میان دو قطب بوجود آورد .

ثانیاً ، باید کوششی هوشیارانه ودشوارکند تاتشیع رافلج سازد و مسخ کند واثر آن رادراندیشه ها ودل ها خنثی کند بطوری نه علی باشد و آگاهی وآزادی وعدالت را الهام نکند وکربلا باشد ، امابخواب کند وسرگرمی آورد و "اشکالاتی ایجاد نکند " ! وبحث امامت داغ باشد امافقط بدرد کینه توزی های تاریخی ونفرت های قومی وجنگ فارس وترك وعرب بخورد وبا سلطنت استبدادی وفاسد صفوی وحتی آدم کشی های هولناك شاه عباسی منافاتی نداشته باشد وعدالت اصل تشیع باقی بماند امابا ظلم حاکم ناسازگاری نکند و ولایت همه جادرمنبر ومحراب مطرح باشد امابصورتیکه

تسبیح گوی ولایت جورباشد (١) وخلاصه مردم همه مجبورند شیعه باشند ،
اگرکسی درنگ کرد ، تیغ قزلباش ، شیعه اش خواهد کرد ! ولی شیعه ای که چشمش
عمری برحسین می گرید ودستش همه عمرد ردست ۰۰۰ دردست ۰۰۰ چه بگویم ؟

شیعه ای جوشی واحساساتی ورقیق القلب وانتقام جوی که شب
و روزآرزومی کند که درعاشورا " کاش باتوبودم وبه فیض بزرگ شهادت میرسیدم
(یالیتنا کنّا معک فنفوزفوزاً عظیماً) ! دربرابر غصب حق ، ظلم ، جنایت
وخون مظلوم به سرعت برمی آشوبد ، انقلابی می شود ، خشم وکین وعشق جانش
رامشتعل می سازد ، قیام می کند ، دست ازجان می شوید ، دست به شمشیر
میبرد وبخشم میزند ،

امابرفرق خودش !

(ای والله صفویه ! روحانیون صفویه) !

چگونه روحانیت صفوی توانست چنین تشیعی درست کند که همه
چیزش درست به شیعه می ماند ، اما هیچ شباهتی به شیعه ندارد ؟

بایك حقهٔ هوشیارانهٔ بزرگ !

بطوری که هم تشیع ازاصلش هم بالاتر ومهم ترجلوه کند وهم یك جو
برای زندگی مردم اثری وبرای دشمنان مرد مضرری نداشته باشد !

چطور ؟ مگرمی شود ؟

---

١ ـ درست مثل مشروطه ، که مردم به فتوای علما بست نشسته بودند درشاه
عبدالعظیم وعده ای هم درسفارت انگلیس وشعارا ین بود که ما " عدالتخانه "
می خواهیم ومقصود مجلس شورای ملی بود ! صدراعظم هم یاد رمیانی کرد ـــ

کلاه شرعی = فریب دادن خدا !

بله می‌شود ! خیلی هم ساده وسریع،
بطوری که آب هم ازآب تکان نخورد وکسی هم نفهمد ! روحانی صفوی حلال مشکلات است ، چنان حلال راحرام وحرام راحلال می‌کند که شاخ درمی‌آوری ، آن هم چنان شرعی وقانونی وقرآنی که حظ کنی !

—— وباشاه مذاکرات نمود وبالاخره موافقت شاه رابطورمشروط گرفت وصدراعظم آمد وبه انقلابیون ابلاغ کرد که قبلهٔ عالم موافقت فرمودند که شما برای مجلس عدالتخانه وکیل انتخاب کنید ، امامشروط براینکه وکلاتان درامور سیاسی مملکتی دخالت نکنند !" مشروطه "یعنی همین ! اگربه این معنی نیست پس این کلمهٔ " مشروطه " را ازکجا گرفته اند ؟ چنین کلمه ای بعنوان اصطلاح ، نداریم ، نه درعربی ونه درفارسی . آنچه مسلم است این کلمه را بجای یک اصطلاح خاص اروپائی (وآن ایام ، بیشتر فرانسوی) ساخته اند وچنانکه گفته اند ، درازای اصطلاح Constitutionnel که بمعنی رژیم مبتنی برقانون اساسی است (دربرابر رژیم مبتنی براراده‌ٔ فردی) . ولی Constitution که بمعنی قانون اساسی است بالغت شرط ومشروط تناسبی ندارد . فکرمی‌کنم ، روشنفکران فرنگی مآب آن زمان که تازه کار بودند کلمهٔ Constitution راباکلمه مشابهش یعنی Condition عوض گرفته اند که بمعنی مشروط است ! اگرچنین باشد ، چه اشتباه درستی !

مگرنمی‌بینی ، رباخوری راکه د رقرآن‌د شمنی‌باخد ااعلام شد ه است،
چه قشنگ وچه ساد ه وبی‌زحمت د رستش‌کرد ه اند که سخت گیرترین‌بازرسان
شرع هم اگربخواهند رسید گی‌کنند ، می‌فهمند که ربااست وکلاه وکلك ،اما
کوچکترین‌ایراد قانونی نمی‌توانند بگیرند ! چگونه ؟

اولا اسکناس‌فرمود ه اند پول نیست ! خلاص ! پس رباوقتی‌مصد اق
پید ا می‌کند که پول‌خرد ه رد وبد ل‌شود .اسکناس‌وچك وسفته آزاد است.(١)

ثانیاً ، رباچیست ؟ سود پول ، یعنی‌اگر صد هزارتومان داد ی ،به
نیت ربا ، وسرسال صد وبیست هزارتومان پس‌گرفتی ،بیست هزارتومانش‌رابه
نیت ربح ، حرام است ، بد ترازحرام ،فاجعه ای هولناك است،بگفته‌صریح
قرآن : رباخوار د رآتش‌جاود انه است، کفّاراثیم (کفرپیشه‌تبهکار) است ،
اعلام کنند ه‌ جنگ باخد ااست وباپیامبرش ! (٢)

امامعامله که حرام نیست ، ثواب هم دارد ، الکاسب حبیب الله .
بسیارخوب ، بروپیش‌آقا ، راه تبد یل " ربا " رابه "معامله " یاد ت‌ د هد تا
اشکال شرعی پید اکند .چطور ؟ خیلی‌ساد ه ، عقل جنّ نمی‌رسد ،این‌د فعه

١ـ چون د رعصر پیغمبر وائمه پول د رهم ود ینار بود ه است (یعنی : "نقدین"
پول طلا ونقره) واسکناس‌کاغذ است وکاغذ جزء"نقدین"نیست ، نه طلا است
ونه نقره ! لابد خواهید گفت ، پس‌معامله هاکه همه بااسکناس‌میشود چی ؟پس
وجوه شرعی‌که بااسکناس‌حساب میشود وپرد اخت چی ؟ پس‌خود آقاکه چنین
عقید ه ای د رعصرسرمایه د اری واقتصاد دارند ،اسکناس‌قبول‌نمی‌کنند ...؟
معذرت می‌خواهم ،چراازبنده می‌پرسید ؟

٢ـ فأذنوابحربٍ من الله ورسوله (رك آیات ٢٧٤ تا ٢٧٩ سوره‌ء بقره).

که خواستی پول نزولی بدهی ، به نیت ربا مده ، بیع شرط کن ، چطور؟ صد هزار تومان راقرض الحسنه می‌دهی ، بیست هزارتومان سود آن را ، یك سیر نمك به او می‌فروشی به بیست هزارتومان ! (۱)

دیدی چطور شد ؟ حالا فرض کن روزقیامت هم شده وتورا کنار ترازوی عدل الهی سرپا نگه داشته اند ومحاکمه ات می‌کنند . می‌توانند چه بگویند ؟

ـ آقا مگر معامله‌ٔ بیع وشرط حرام است ؟ می‌توانند بگویند نه ؟

ـ آقا مگر هرکسی آزاد نیست ، جنسی را به هرقیمتی که خود شر خواست بخرد ؟ اگرصاحب جنس هم رضایت داد ، شرعاً جایزنیست ؟ ناچارند بگویند که چرا .

---

۱ ـ ده هاراه دیگرشرعی برای کلاه گذاشتن برسرشرع ابتکارکرده اند ازقبیل "بیع شرط " ، "صلح " ، "رهن " ، "بیع سلف" (که چه فاجعه ای است!) وهبهٔ معوّضه ...

می‌بینی که درآنچه بسود سرمایه داروطبقه‌ٔ حاکم است ، ملاباشی های تشیع صفوی دیگرسنت گراوکهنه پرست ومتحجر و مخالف بانواندیشی واجتهاد وتحول درمذهب نیستند بلکه خیلی‌بدیع اندیش‌وبلکه بدعت ساز ونوجوی و طرفدار تطبیق مذهب بازمان وبانیاززمان‌اند ، منتهی زمان‌ونیاز ویژه‌ٔ طبقهٔ حاکم ، طبقه‌ٔ خمس‌وزکوه وسهم بده واهل خیرات وصدقات ومبرات ! چون روحانیت صفوی از "بازار" تغذیه می‌کند ، گور پدر "روشنفکران "فضول مزاحم وبی خاصیت که مغزش پراست وجیبش خالی ،ونیازفکری دارد ودرجستجوی فهم خدا است نه فریب خدا ،ونیز "مردم عوام "که خدای حکیم ـ طبق حکمت بالغه ومشیت الهیه اش ـ آنهارانه علمی داده ونه مالی و نه مقامی تابتوانند منشاٴ خیرو خدمتی باشند .

ـ آقا من دلم خواسته یك سیرنبات را صد هزار تومان بخرم، مگر شرع، شهرداری است که برقیمت ها نظارت داشته باشد ؟ مجبورند جواب بدهند که نه .

ـ پس کسیکه جنسی را از مومنی به رضایت طرفین بخرد معامله نکرده است ؟ مگر می توانند بگویند نه ؟ آن وقت تو هستی که طلبکار خدا هم می شوی و می گویی : پس به تصدیق خود تان وطبق فقه و شرع خود تان ، من در "قضیه" نمك " رباخوار نبوده ام ، کاسبکار بوده ام ، پس حبیب خدا بوده ام ، نه دشمن خدا !

مگر می توانند نفس بکشند ؟ روحانیت صفوی زبان شرع را بایك سیرنمك می بندد !

می گویی من در یك دستگاه ظلم وگناه وخلاف شرع وخیانت به جمع، خدمت می کنم وحقوق می گیرم ، اشکال شرعی ندارد ؟ مسلم است که دارد ، خیلی هم اشکال دارد ، اسلام کسی را که می بیند ظلمی بر دیگری واقع شده است واوساکت مانده است نمی بخشد وشیعه ، هنوز هم پس از چهارده قرن ، کسانی را که گذاشتند برحسین[٤] ، ظلم شود و لبی به اعتراض نگشودند ، و گذاشتند که جلادان اورابکشند ودستی به دفاع برنکردند ، در ردیف ظالمان وقاتلان او ، لعن می کند[(۱)] چطور خدمتگزاری رسمی ظلمه اشکال شرعی ندارد ؟ چطور مزدوری خلافت غصب جائز میشود ؟ چطور پولی راکه ازمحل غیرمشروع ، مالیات های غیرمشروع ، به طرق غیرمشروع وطبق قوانین غیرمشروع بدست آمده ، ازدست حاکم غیر شرع می توان گرفت ؟

ـ پس چکارکنم ؟ دست بکشم ؟ ـ نه ، راه دارد ! ـ چه راهی ؟

ـ " دستگردان " ! ـ یعنی چه ؟

ـ خیلی ساده ، روحانی صفوی راهش رابلداست، اومتخصص " کلاه شرعی " است . او "برقامت زور ، ردای تقوی می‌پوشاند "(۲) وبرسرکفر ، کلاه شرع می‌گذارد ! روحانی صفوی کارش توجیه دستگاه صفوی است وناچار است برای همکاری " مؤمنین متشرع " بادستگاه "حکومت غیرشرعی "راهی پیدا کند و برای این کارباید تکنیکی اختراع کند که بتواند پول حرام راحلال کند !

تکنولوژی کلاه شرع‌سازی صفوی راهش را کشف نموده وتکنیکش راهم اختراع کرده ! کاری‌ندارد ، یک‌دودقیقه بیشتروقت نمی‌گیرد وزحمتی هم ندارد فقط ممکن‌است دراثر چشم افتادن درچشم صاحب پول وروشدن عین پول و رودربایستی ، آدم وادار شود که ،هی ، بله . . . ! "رو"است ، "سنگ‌پا" که نیست . . . !

حقوقت راکه گرفتی ـ ازهرجا وبه ازای هرکاری ـ باید قبول کنی که این پول مشروع نیست ، پس‌مال تونیست ، صاحبش معلوم نیست ، به کی میرسد ؟ البته این جورپول‌هابه حاکم شرع ، که درنظام صفوی همان خود روحانی صفوی است ! پس‌ماه به ماه ، حقوقت راکه گرفتی ، چون‌پولی نامشروع‌است ، دست نمی‌زنی ، راست می‌آیی خدمت آقا ، همه رابه "دست"آقامی‌دهی ، یعنی که

۱ـ لعن‌الله امه قتلتك ، ولعن‌الله امه ظلمتك ، ولعن‌الله امه سمعت بذلك و رضیت به !

۲ـ " وقتی زور جامه" تقوی به تن می‌کند ، بزرگترین‌فاجعه تاریخ پدید می‌آید":

←

رد کردم به حاکم شرع ٠تمام! پس پول شد مال آقا ٠د رنتیجه ، توپول نامشروعی دستت نیست ٠

آن وقت ،آقا ، می‌بینند تویک فرد مسلمان مستحق هستی ،خرج داری ، زن وبچه داری ، از بابت وجوهات برّیه وشرعیه ،به اندازهٔ احتیاجات حیاتی‌ات ومخارج زندگیت ، هرمبلغی راکه خود شان به عنوان حاکم شرع ونائب امام تشخیص دادند وصلاح دیدند به توکمك می‌کنند وفی المجلس به دستت می‌دهند ، نگاه می‌کنی ،می‌بینی اتفاقاً درست معادل همان حقوق ماهیانه‌ای است که ازآن دستگاه خلاف شرع گرفته ای وظلمه برایت تشخیص داده اند و وصلاح دیده اند !

جـــل الخـــالـــق !

تمام این فعل وانفعالات مکانیکی واستحالهٔ شیمیائی که مال حرام را ، درکیمیاگری روحانیت صفوی ، برق آسا ، بدل به حلال می‌کند ،و"حقوق بگیرظلمه " را ، فی المجلس ،بایك چشم‌بندی ماهرانه ، "حقوق بگیرائمه " می‌سازد ، تشریفات اداری خیلی ساده ای دارد ، یك تئآتر پانتومیم جادوئی است ، بایك " آکت : می‌دهی به دستش ،می‌دهد به دستت ! والسلام ، بروراحت به خانه ات ،برای ظلمه کارکن ، مزدش راازائمه بگیر ! ای والله ، روحانی صفوی !

درعین حال ،این جور"کلك های شرعی " ــ که ماآدم های جسمانی و نااهل رابه شگفتی می‌آورد و برسرمان شاخ میرویاند وبرای علمای شیعهٔ علوی محال می‌نماید ــ برای روحانی صفوی آب خوردن است ، وحلال راحرام کردن و ـــــ راد هاکرپنسنان ،کتاب :"مذهب درشرق وغرب " ٠

وحرام را حلال کردن — جوری که دفاتر حساب وکتاب قیامت ونامهٔ اعمال هم خدشه پیدا نکند ودر محکمهٔ روز حساب وعقاب نتوانند ایرادی شرعی بگیرند — کار هرجوجه روحانی مسجد شاه است . بقدری در "فریب خدا" (۱) زبردست اند وگستاخ ، وباوجدان راحت و روی خوش انجام می‌دهند که حالت استثنائی وغیرعادی بودنش راازدست داده ویک سنت معمول ومقبول شده وخود یک نوع راه حل شرعی وشیوهٔ عملی وعلمی اسلامی تلقی می‌شود واگر در کلاه های قانونی وحیله های اداری خاص که درتوجیه وتفسیر وتطبیق وتحریف وتاویل برخی مواد یاتبصره هاومقررات یاتصویب نامه های مالیاتی یاقضائی برای گریز ازدست عدل وحق درسازمان های اداری عمل میشود ، تردید یا ترس وتقیه ای وجود دارد ، دراینجا که قانون الهی درکاراست واحکام مقدس اسلامی ، بسیاررسمی وعلنی و رایج و "قاطع عمل میشود وچنان ساده و مشکل ترین راه حل ها چنان آسان وحتی محال ها چنان ممکن که مومنین دست پرورده این مکتب دینی ومتکی به این قدرت علمی ، درکار وکسب ونفع ولذت و— تقصیر وتجاوز وتکلیفی در زندگی فردی یااجتماعی خود ، هیچ مشکلی را ازسوی مذهب ، درپیش پای خود نمی‌یابند که آسان نتوان کرد وهیچ وظیفه ومسئولیتی را حس نمی‌کنند که راه گریزی رندانه سراغشان ندهند وهیچ محالی را نمی بینند که برایشان بسادگی ممکن نسازند وهمین اعتقاد به قدرت اعجازگروهنرمندی افسونسازکیمیااثرایشان است که آن داش غلم مشهدی (لوطی) راآورده بود به محضر یکی ازفقهای فقه صفوی ، وبه رسم آنها — که آداب و رسوم "اشرافیت روحانی" دارند وبه اصطلاح علامهٔ نائینی (عالم بزرگ شیعهٔ علوی) : "استبداد دینی"— دربرابرش به رکوع رفته بود وزانوی ادب بوسه داده بود و دست ارادت بوسیده بود وپس پسکی برگشته بود وکنار درایستاده

---

۱ — ومکروا ومکرالله والله خیرالماکرین . (قرآن)

بـود (۱) و خدمت حضرت ۰۰۰۰ الخ ، شیشهٔ عرقش را از جیب بغل در آورده بود و با زبان عامیانهٔ خودش عرض کرده بود :

" آقا ، شما که حلال رِ حروم مکنن ، حروم رِ حلال مکنـــن ، همی یك پیاله اَو تلخ راهم برای ما حلال بکنن ! ای که برای شما چیـــزی نیست " !

جـادوی سیـاه

. راست است ، این ها چیزی نیست ،

مگر با آن همه نفرتی که پیغمبر و علی از خرید و فروش انسان داشتند ، همین روحانیت اموی و عباسی و صفوی ــ به نام فقه سنت و یا فقه اهل بیـــت ! ــ در زیر عنوان روشن و مترقی " عتق " (آزاد کردن برده ، که تنها باب مشخصی است که در آن ، فقه اسلامی از برده سخن می‌گوید) ، قرن هـا " اصل بردگی " و احکام خرید و فروش برده را رسماً و علناً و در حوزهٔ علمـــی اسلام ، تدریس . نمی‌کردند و هم اکنون نیز ــ بی آنکه رسوائی آنرا احســاس کنند ، تدریس نمی‌کنند ؟ و حتی در قرن بیستم به دنیا اعلام نمی‌کنند که اسلام دین بردگی است و حتی هم اکنون نیز هر کسی از نظر شرعی مجاز است که انسان بخرد و بفروشد ؟ رسماً به یك روشنفکر امروز نمی‌گویند که اگر سمفونی پنجـــم بتهوون را ــ که آزادی ارادهٔ انسان را در قبال سلطهٔ جبر و زنجیر سرنوشت حکایت می‌کند ــ حتی اگر گوش بدهی حرام است ، اما اگر هم اکنون دختری یا پسری را به عنوان کنیز و غلام ، از پدرش یا خواجه اش ابتیاع کردی حـــلال است ؟ چرا احکام آزادی برده را بصورت احکام بردگی انسان ارائـــه

---

۱ ــ آداب و تشریفات روحانیت صفوی ، درست کپیهٔ آداب و تشریفات درباری است و اشرافی ۰ از عالی قاپو تا مسجد شاه فاصله ای نیست ۰ چنانکه القاب توخالی و تشریفاتی

می‌دهند ؟ پیداست که چرا ، چون حکام ، تجار ، خلفا ، سلاطین ، ـ
فئودال‌ها به کنیزکان و غلام بچگان وعمله‌ٔ خلوت وجلوت وحیوانات
زبان بستهٔ دوپا برای حرامسراها و دربارها وباغ‌ها واملاکشان هم علاقه
داشته اند وهم احتیاج ! واین است که هرکسی اندکی باروح قرآن ،بینش
انسانی پیغمبر ومکتب آزادیبخش علی آشنا باشد می‌داند که اگر رژیم قرآن و
سنت ، با " رویهٔ علی " ادامه می‌داشت ، شکل خاصی که اسلام برای ـ
مبارزهٔ زیربنائی ودرعین حال نفی اخلاقی وانسانی بردگی انتخاب کرده
بود ، درهمان قرن اول بردگی را ریشه کن می‌کرد و " حرکت فقه اسلامی
بسوی تحریم مطلق بردگی پیش میرفت " ، ولی‌این ها بردگی راباتوجیه
فقهی تحکیم کردند وچنان استوارکه کسی درقرون اخیر نیز ، که دردنیا
ای
برافتاده ، جرات آن رانکرده است تارسماً تحریم کند وحتیٰ بازاری که برده
نیست تاخرید وفروش شود ، هنوز جرات آن راندارند تا احکام خرید وفروش
برده رالااقل تدریس نکنند !

امروز " اسکناس " ، پول نیست ولی برده کالا هست ؟
(جل الخالق !) ازحقوق طنتی برنفتش سخنی نیست وازحقوق
" خواجه " بر " عبد "ش ، سخن‌هاست ! سرمایه داری وبورژوازی و ـ
اقتصاد استعماری وروابط طبقاتی وحق کارگر برکارفرما ودهقان برملاک و
ومصرف کننده برتولید کننده وبانک و وام و ... رافقه اسلامی نمی‌شناسد
وآن همه نظریات علمی وموشکافی‌های فقهی دربارهٔ " شکل پرداخت دیه
به صاحبان بنده ای که به شرکت اوراخریده اند ونصفش متعلق به یک خواجه
است ونصف دیگرش مال خواجهٔ دیگرو قرار گذاشته اند یک روز برای این

ـــه متعدد که درحوزهٔ علمی وتاریخ فرهنگ شیعی واسلامی سابقه ندارد وهم
جدید است ، به تقلید ازدستگاه سلطنتی صفویه وقاجاریه به روحانیت راه یافته است

کارکند وبك روز برای آن ، واگرسنگی برسرش زدند ، دیه اش رابایدبه کدامیك ازدوخواجه اش بپردازند ؟ وچگونه ؟ " .

می دانم که این گستاخی ها موجب کدورت برخی ازبزرگان مذهبی خواهد شد ، عدرمی خواهم ، ولی این انصاف راهم به امثال من بدهند که مادرایمان خودونیز درمیان همهٔ روشنفکران وآزادیخواهان وانسان دوستان جهان ، اسلام را ، خداورسول اسلام وعلی وتشیع علی رامکتب نجات وآزادی وبرابری بشری می دانیم وپیشگام نهضت عدالتخواهانه ورهائی بخش انسانی درجهان و درعین حال ، باشرمی دردآور می بینیم ، افتخارآزادی بردگان درجهان نصیب غرب میشود وفتوای تحریم بردگی را رئیس جمهورامریکا صادر میکند ونه اسلام ؟ ! وازحوزه های دینی وعلمی اسلام هنوز صدای "خواجه" و " مولی " بلند است و شگفت آور است که دربازاراسلامی وحتی درمیان طوایف بدوی مابرده فروشی برچیده شده است و دانشگاه امام جعفر صادق هنوز ازبرنامهٔ درسی اش حذف نکرده است ، درکلاس های درس معارف اهل بیت ، هنوز وجود دارد ؟

آری ، این گونه فعل وانفعالات شیمیائی راکلیسای صفوی ، درهمین آزمایشگاههای کوچك ومعمولی اش انجام می دهد ، اماپتروشیمی عظیم " نقش جهان " ــ که ازچهارصد سال پیش درایران نصب شد ، باسرمایه گذاری دولت وکمکهای فنی روحانیت مسیحی اروپای شرقی وزیرنظر مستقیم مهندسین روحانیت صفوی ــ شاهکاری کرد که درتاریخ صنعت شیمی جدید وحتی کیمیا ولیمیا وسیمیای قدیم نیز بی نظیراست .

کیمیای قدیم مس را زر می‌کرد ، پتروشیمی جدید ، نفت را کود ! و — " پتروشیمی استحمار صفوی " ، از " خون " ، " تریاک " ساخت ! از " شهادت " ، " مایه ذلت " ، از " شهید زنده " ، " قبر مرده " ، از تشیع " جهاد واجتهاد واعتراض " ، تشیع " تقیه وتقلید وانتظار " بمعنی " نفاق از — ترس وگریز ازفهم وفرار ازمسئولیت = لش بودن " !

چه ها که نکرد این جادوی سیاه !

علی را رستم دستان شاهنامه کرد ، آن هم نه در رزمگاه ، در خانقاه ! وفاطمه را زنی نالان که تمام همتش این است که ملکی را که دولت ازاوبناحق مصادره کرده پس بگیرد وتمام سخنش ، آه ونفرین ودگرهیچ !

وحسن را ؟ شرم دارم بگویم

وحسین را ؟ نمی‌توانم بیان کنم ، کلمات عاجزند ، می‌بینید !

پس ازمرگ همه خویشاوندانش وپس ازآنکه همه همگامان وفادارش در راه او ، در راه سرفرازی وعزت خاندان او ، خود را برمرگ سرخ عرضه می‌کنند وقهرمانانه می‌میرند تاتن به ذلت ندهند ، اوکودکش رابرمی‌گیرد وباحلی که دشمن رابه رقت آورد وجلاد را به رحم ، ازماموران پست دستگاه یزید ، آب خوردن التماس می‌کند !

وزینب ؟ زنی که مردانگی ، در رکابش ، جوانمردی آموخت ، زنی که تاقیام آغاز شد ، شویش راطلاق گفت ودو فرزندش رابه قربانگاه آورد و در مرگشان ، هیچ نگفت ، وآنگاه — زبان علی درکام ، رسالت حسین بردوش ، و کاروان اسیران دربی ، تنهاو ربند — همچون صاعقه ، برپایتخت قساوت

وبارگاه وحشت، فرود آمد وفریاد ی برآورد که هزار سال ، دستگاههای تبلیغاتی بنی امیه وبنی عباس وسلاطین ترک وتاتارو غزنوی وسلجوقی وغز و مغول وتیموری و ایلخانی ، نتوانستند خاموشش کنند ، اما ، منبرهای "مصیبت بار" روحانیت صفوی ، بزودی توانستند آنرا " نوحه "کنند !

وعباس بن علی ، برادر حسین را ، قهرمان نبرد بیمانند تاریخ ، سیمایی که روزگار ، ازآن ، جزحماسه ومردی نمی شناسد ـ :

پرسوناژ پارتی های زنانه ، سنبل سفره !

وامام سجاد را ـ ، کسی که از دعا ، سنگرجهاد ساخت ـ :

امام بیمار ونالانی که مجلس ، برجسته ترین چهرهٔ روحانیت صفوی ، ازاو تصویری نقش می کند که بیشك دشمنان خاندان علی که بر روی اینان شمشیر کشیدند ، ازآن شرم می کنند ، چه ، عزت ودلیری وبزرگواری رالااقل در بنی هاشم ، حتی جاهلیت عرب نیز اعتراف دارد .

و ... دیگر شرم دارم که ادامه دهم ، نه تنها نمی توانم ازآنچه در تبلیغات عامیانه ، ازشخصیت ائمه ساخته اند ومیسازند یادکنم بلکه ، آنچه را درکتابهای معروف ومورد اعتقاد وارجاع است قدرت ندارم که برزبان آورم .

نفی تشیع بوسیلهٔ تشیع

بزرگترین خطری که قدرت صفوی را ممکن بود نابود کند، زائیدهٔ تناقضی بود که در ذات این رژیم نهفته بود زیرا از طرفی خود یك رژیم اشرافی، ستبدادی وخشن بود از نوع رژیم کسری وقیصر وباید اسلام رانگاه می‌داشت واز طرف دیگر، خود رژیمی بود ازنوع رژیم خلیفه ودارای دستگاهی اموی وعباسی وباید تشیع راتکیه گاه خود می‌کرد واین دو تناقض عبارت بود از:

" اسلام منهای اسلام "!

وازاین حساس‌تر ودشوارتر:

نفی تشیع، بوسیلهٔ تشیع!

چگونه می‌شود؟

اولاً، دریك طرح کلی، اسلام — که یك مذهب آگاهی دهنده، عقلی، مسئولیت‌آور، اجتماعی وبابینشی عینی، این‌جهانی، اقتصادی، واقعیت گرا، وبه شدت دوستدار عزت، قدرت، مرکزیت سیاسی، نان، دانش‌وحرمت انسانی‌است ومبلغ استقلال فکری، دعوت کننده به تعقل وآزادی رای وشعور وتعهد جدی وروشن جمعی و، بگونهٔ بی‌نظیری ازسیاست تفکیك ناپذیر — هیچگاه نمی‌تواند برای رژیمی که وارث خسرو وقیصر جاهلیت است وزادهٔ تضاد طبقاتی وحاکمیت استبدادی ونظامی اشرافی وموروثی وتباری تکیه گاه باشد، وباید آن راازمتن جامعه کنار زد ومردم رابه مذهبی‌کشاند که بازندگان تنهاازمرگ سخن گوید وجامعه را از طریق درون گرایی‌های زاهدانه وعرفان گونه، به فردیت اخلاقی یا

اخلاق فردی وروح‌گرائی‌های رهبانی وریاضت کشی‌های منفی‌براند وبجـــای دعوت های جهاد ، امر به معروف ،نهی‌ازمنکر واصالت "جماعت"وپیوستگی متعهدانه با "امت" ، خلق را به یك نوع " خودگرائی صوفیانه "بخوانــد و ترك واقعیت های عینی‌وغیبت از زمین ، بگونه ای که هرکس دریك "دغدغه وجودی‌گناه "بسر برد وتمام "رسالت مذهبی" خود را ، نجات شخص‌خود از زندان دنیاودوزخ زندگی‌ببیند وچنین حالتی برای تودهٔ مردم ، عالیتریـن حالت است برای سه چهرهٔ حاکم برمردم : استبداد ، استثمار،واستحمار :

" یکی سرخلق را به بند می‌کشد ، رفیقش جیب اوراخالی‌می‌کنـد و شریك سومشان ، درگوشش ، آهسته ومهربان واز زبان خدا زمزمه میکنـد که : صبرکن برادر! اندرون ازطعام خالی‌دار، گرسنگی‌ات راسرمایـــهٔ بخشش گناهانت کن ، سروکاراین‌هاهمه به قیامت ، درعوض این‌ها آخرتشان خراب است، •

روحانیت های وابسته به طبقهٔ حاکم ، برای‌ایجادیك روح مذهبی تخدیر شده وفلج کننده ، همیشه یك فرمول کلی و مشترك دارند : توجیهی انحرافی ومنفی مفاهیم مذهبی‌·مهمترازاین ، چون درهرمذهبی ، به نسبتها مختلف ، هم دارای مفاهیم ومسائل‌اعتقادی ، عملی‌وتاریخی مثبت ، محرك ، سازنده ، اجتماعی ومسئولیت آوراست وهم دارای مفاهیم ومسائل منفـی ، مخدر ، خنثی وفردی ،دستگاه تبلیغات مذهبی‌حاکم ، می‌کوشد تاکـم کم تکیهٔ اساسی رابه مفاهیم ومسائل نوع دوم قراردهدو مفاهیم ومسائل نـــوع اول راکم کم ازاذهان مذهبی پیروان خود دور سازد •

چنانکه در اسلام می‌بینیم ، مسائل فقهی در فقه ، مسائل طهارت و نجاست واحکام فردی ، بیشتر ازمسائل فکری واعتقادی مطرح است ومسائل تاریخی ، اجتماعی ، سیاسی وحتی سیرهٔ پیامبر وائمه ازهمه کمتر .

امامشکل صفویه این بود که به عنصر هیجان وتحریک وخشم وخروش مذهب نیز احتیاج داشت ، زیرا ، مثل دیگر رژیم ها ، از مذهب تنهانقش توجیه کنندهٔ وضع موجود وتقدیس کنندهٔ نظام حاکم راانتظار نداشت ، بلکه می‌کوشید تاازآن یك نیروی مهاجم و انتقام جو وتحریك کننده علیه تسنن نیز بسازد . این است که ناچاربود ، تشیع را ـ درهمان شکل تشیع نخستین علوی نگاه دارد وبجای تکیه برمسائل معتدل ومنفی ویاعادی تاریخ شیعه ، برجوشان ترین وتند ترین نقطه ها تکیه کرد . مثلا ساده تر بود که کم کم قیام حسین راازیاد هاببرد ویابسیارتضعیف کند ودرعوض صلح امام حسن راتحریف نماید وبه آسانی ، با مسخ مفهوم حقیقی وعمیق آن ، ازآن وسیلهٔ تخدیرکننده وبینش سازشکارانه برای مردم شیعه بسازد ، اماصفویه شاهکار عجیبی که کرد این بود که شیعهٔ خون وشهادت وقیام ، یعنی تشیع عاشورارانگاه داشت و حسین رامحور همه تبلیغاتش کرد وعلی رامظهر همهٔ نهضتش معرفی کرد وکاری کرد که شدیدترین حالت تحریك وشور وحرکتش راشیعه حفظ کند وهرسال یك ماه ودوماه محرم وصفر وحتی تمام سال را ازعاشورا دم زند وازعلی ، یعنی از قیام وشهادت وعدالت وامامت ومبارزه باغصب حکومت وخلافت جور ودرعین حال تمام قدرت وحرارت وحرکت ومسئولیت وکینه و نفرت وحالت ضد ظلم وضد تبعیض وضد استبداد شیعی متوجه ترك‌هانشود وعلیه توده های عادی ـ

مسلمانان !

برای این کار، تشیع صفوی باید ائمه شیعه را که دوقرن ونیم ، — نهضت مقاومت علیه جور وخلافت ظلم وتبعیض رارهبری کردند ودر راه مبارزه باجهل وجور وبرای نجات مردم یا کشته شدند ویامسموم ، همتجلیل کنند وهم تحقیر !

تجلیل کنند ، تاخود راپیشوایان احقاق حق اهل بیت واحیای مذهب ائمه شیعه معرفی کنند ، وهم باید تحقیر نمایند ، تابه عنوان الهام دهندگان آزادی وعدالت وحکومت حق ومظاهر تقوی وبیداری وآموزگاران مکتب ضد جور وظلم وتبعیض وغصب حق ، موجب بیداری وتحریک مردم و ایجاد مسئولیت اجتماعی درمیان شیعیان نباشند وروح تشیع وپیروی ازائمه و وفاداری به خاندان پیغمبر واعتقاد به فاطمه و علی وحسن وحسین و ... انتظار ظهور منجی انسان‌ها وانقلابی بزرگ عدالت ساز جهان — که همیشه درتاریخ اسلام توده های محروم وگروه های عدالتخواه ومجاهد ونفی کنندگان حاکمیت خلفا وسلاطین ترک وتاتار وعرب وعجم وابسته به خلافت را به خود می‌خواند — مردم شیعه ای راکه اکنون آزادتر ازهمیشه ، می‌تواند ازتشیع وازائمه شیعه سخن بگوید وبه شهادت وامامت وعدالت وعلی وحسین ... بیندیشد ، به آگاهی ومسئولیت وایده آل های مترقی نکشاند وبرای رژیم صفوی — که ازنظر شکل زندگی وحکومت ورابطه با مردم ، وارث خلفای اموی وعباسی اند ، دردسرایجاد نکند .

مسئولیت دشوار روحانیت کلیسای صفوی :

يك مسئوليت متناقض ، جمع ضدين : ١

تجليل ائمه شيعه

وتحقيـــر ائمه شيعه !

چگونـــه ؟

طبق يك فـرمول دقيق ، هوشيارانه ويكنواخت :

ازيك سو : امام شيعه را ـــ كه درتشيع علوى ، وصى پيغمبر اســـت و اتقى واعلمى كه بايد رهبرى امت راپس از پيامبر ادامه مى‌داد وكسى اســـت كه فهم درست قرآن وسنت = اسلام رابايد ازاوآموخت ـــ ازحد بندهٔ پاك وآگاه خداوامام مردم ، تامقام الوهيت بالا بردند ، موجودى غيرانسانـــى شبيه امشاسپندان ، شبيه خدايان پيرامون خداى بزرگ درادیان واساطير شرك ، خالق ورازق ومدبر جهان ويقين كنندهٔ سرنوشت انسانها وآفرينندهٔ همهٔ موجودات وحتى داراى ولايتى هم سطح وهمانند وهم اندازهٔ ولايـــت الله !

ازسوى ديگر : امام شيعه را ـــ كه درتاريخ بشرى ودرچشم مومـــن وكافر ، مسلمان وغيرمسلمان ، مظهر تقوى ، عدل ، حق طلبى ، علـــم ، آزادى ، نجات ، رهبرى نهضت ومقاومت دربرابر ظلم وجهل واشرافيـــت واستبداد ونمايندهٔ انسانيت ، فخر وفضيلت وشرف ومروت وپاكدامنى وآگاهى وآزادگى وآشتى ناپذيرى بازشتى وستم ودروغ است ـــ موجودى ضعيـــف ، عاجز ، متملق ، ترسو ، خودپرست ، فرصت طلب ، منزوى ، باج ستـــان ، مخالف شهدا ، مانع مردم ناراضى و ستمديده اى كه درانديشهٔ مبارزه انـــد ،

محافظ رژیم خلافت در برابر جناح های تند وحتی شیعیان سازش ناپذیر ، مبلغ رضا وتسلیم در برابر وضع موجود ، فتوی دهنده برخلاف شرع به نفع دستگاه حاکم به عنوان " تقیه " ! و بالاخره ، فردی تحقیر شده وکم ارجی که خلیفه به چشم سوء ظن وحقارت در اومی نگرد واو به هرکاری دست می زند تا رفع سوء تفاهم ! کند وکسی است که بجای انتسابش به پیغمبر، بیشتر به انتسابش باخلیفه تکیه می کند ودرصف حاشیه نشینان و مواجب بگیران و کسانی که ازبذل و بخشش های بی حساب خلیفه برخوردار می شوند ، به دربار امیرالمومنین ! شرفیاب میشود واو ورژیمش راتقدیس وتایید می کند ودعامی نماید ورسماً پول می گیرد ! (۱)

این جادوی سیاه صفوی ، برای استوارکردن یک " نظام ارتجاعی " برزیربنای یک " مکتب انقلابی " وسوارکردن رژیم " حکومت زور" و"حاکمیت زر" یعنی استبداد سیاسی واستثمار طبقاتی ، بردوپایه "امامت" و — "عدالت" ! برای تبدیل ماهیت " تشیع سرخ " — که رنگ همیشگی

۱ — شرم دارم ازاینکه این کلمات رابر زبان بیاورم ، ولی چه می توان کرد که چنین تصویرهای زشتی را — که تصویر درست ودقیق خود شان است•• ازچهره های معصوم و شهداونمونه های فضیلت های انسانی یعنی ائمه شیعه رسم کرده اند وشب و روز برخلایق عرضه می کنند ! نمی دانم چگونه می توانند این فاجعه را ببینند وسکوت کنند ؟

آن است ، ازعلی تامهدی موعود (۱) — به " تشیع سیاه " — که جامهٔ "مرگ" است وصفویه ، بنام " عزا " ، برتن آن کردند ! و بالاخره برای آنکه از — " ولایت " ، تکیه گاه مطمئن ومقدسی بسازند درپشت " خلافت " ! وتیــغ برانی دردست " خلیفه " وازعاشورا ، مادهٔ تخدیری برای ایرانی ومایهٔ — تحریکی علیه عثمانی ! (۲)

---

۱ — تاکجاتامل انگیز وآموزنده است که نخستین امام شیعه درمحراب شهید میشود وامامت شیعه وتاریخ شیعه ، با " شهادت " آغاز می‌گردد وهمچنان ادامه دارد تاآخرالزمان وظهور " منجی موعود مصلح منتقم " که آخرین امام است وعصر پیروزی نهضت شیعی وتحقق جهانی همهٔ آرزوها واحیای همهٔ حق هــا ونابودی قطعی همهٔ نظام های زور و زر وبااین همه ، وی نیز باشهادت هم پیمان است وبه مرگ سیاه نمی‌میرد ، به اعجازی مسیح وار ، غیب نمیشود ویابه آسمان بالا نمی‌رود ، بلکه وی نیز ، زندگیش باشهادت پایان می‌گیرد !

چقدراین مکتب عمیق ، غنی ، مملوازمعنی وآگاهی وحرکت وارزش و زیبائی وکمال است ! اسلام ، ازپایگاه تشیع وبانگاه علی ، چقدرزیبااســت وچقدر جذاب ، آموزنده و زندگی بخش ! اگرتشیع صفوی از سر راه علــی برخیزد !

۲ — شیمی پیشرفتهٔ امروز دردنیای صنعت غرب که ازنفت‌سیاه ، روژلـــب میسازد و اعجاز برق که هم آب رایخ می‌بندد وهم جوش می‌آورد ، هنوز نـه تنها نمی‌تواند ماده ای بسازدکه درهمان حال که فردی را به شکلی مرگبار " تخذیر " می‌کند ،بتواند ،اورا به وضعی دیوانه وار " تحریک "کند ! ———

باید کاری کند که هم شیعه قوی شود، وهم ضعیف ، هم همه جا طرح باشد وهم هیچ جا مطرح نباشد ، هم توده های مردم شهری وروستائی اکثریت ، به زور یابه رضا ، شیعه شوند وهم درشهریا روستا ، اقلیت هائی که شیعه بودند ، به زور یابه رضا ، ازآن بازگردند ، هم همه جاوهمیشه ، منبرهاشب و روز از کربلا حرف زنند وهم هیچ جا وهیچگاه ، درمنبری ، از کربلا حرفی زده نشود (١) ·

تمام " وحدت های هشتگانه " دراینجاوجود داردودرعین حال ، صنعت پتروشیمی استعماری صفوی توانسته است دراین معجون اسرارآمیزی که ازسه عنصر " تصوف اسلامی " ، " قومیت ایرانی " و "سلطنت ساسانی " ترکیب کرده است ، " جمع نقیضین " کند وباآینکه عقلا هم محال است، عملا آن‌راطی سیصد سال بر روی جامعهٔ مذهبی‌ما ، باموفقیت آزمایش‌کند و اکثریت مردم رابدان معتاد سازد ·

١ـ این هنر معجزآساوباورنکردنی یی‌که درسراسر جهان فقط به ما اختصاص دارد (واین همان هنری است که " نزد ایرانیان است وبس " !)، وهنوز هم ازبعضی فرستنده هایی که دراختیار هنرمندان صفوی است شنیده میشود ، شاهکاری است که آنرا می‌توان هنر حرف زدن ،بی‌آنکه حرفی بزنند " نامید · " سکوت گویا " راهمه می‌شناسند ، اما گویندگی ساکت" رافقط از زبان خطبای زبردست و زبان آورتشیع صفوی می‌توان شنید ·سیصد سال ، همهٔ امکانات تبلیغی شیعه به یك مساله اختصاص یافته است: عاشورا ! هرسال دوماه پیوسته ، و درطول سال ، هرهفته وهرماه وهر

شب و روز ، شعر و مدح وثنا و تشبیه و تجلیل و تقدیس و نقل مناقب و کرامات و خوارق عادات و عجایب زندگی شخصی و خصوصیات غیبی جسم و جلسـ ـه جمعه و هر عید و عزا و هر مرگ و میلاد و هر عروسی و سوگواری ... اما اگر بخواهید مطالعه و تحقیق علمی کنید ، در همین فارسی ، برای انقلاب کوبا و قیام فیدل کاسترو بیشتر اطلاعات مستند و بررسی های علمی پیدا می کنید تا درباره انقلاب عاشورا و قیام حسین ! باور نمی کنید ، چون باور کردنی نیست ، روشنفکران غیرمذهبی فکر می کنند مبالغه می کنم و عوام مذهبی خیال می کنند اتهام می زنم ، هر دو حق دارند چنین تصور کنند ، و کاش آنچه تصور می کنند حق بود ! ولی کسانی که هم معتقدند و هم مطلع می دانند چه می گویم .

در مقدمه کتاب " فاطمه ، فاطمه است " اشاره کرده بودم که پروفسور لویی ماسینیون ، درباره زندگی ، شخصیت و اثر وجودی فاطمه (ع) پس از مرگش در تاریخ و در میان توده ها و ملت های مسلمان ، تمام اسناد تاریخی و حتی همه آثار ادبی و فرهنگی اسلام را در میان همه ملت ها و نژاد ها و به همه زبان هایی که مستقیم و غیرمستقیم با اسلام تماس دارند جسته بود ، حتی به زبان مغولی ! و بیش از نیم میلیون یادداشت تحقیقی فراهم کرده بود که امروز آقای لوئی گارده و چند محقق اسلامشناس دیگر مامور تدوین و تنظیم این اطلاعات عظیم اند تا به صورت اثری در چند جلد منتشر سازند ، چون هنوز کار وی تمام نشده بود که مرد .

یکی از آشنایان من که شخصی مذهبی و بسیار معتقد و متقی است ، با خشم اعتراض می کرد که : یعنی حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها را هم

ومعجزاتی که پیش ازخلقت عالم وآدم وقبل ازتولد ودرلحظهٔ تولد ودم مرگ وتوی قبر وبعد ازوفات ودرعالم خواب ودر رابطهٔ با بعضی افراد ازامام سرزده است.

ـــ باید از زبان مستشرق اروپائی بشناسیم ؟ یعنی توی این همه کتابهای خود ما به اندازهٔ آن آقای فرنگی درشرح احوال وافکاروسخنان ونقش تاریخی رسالت حضرت فاطمه ، مطلب تحقیقی و رساله وکتاب علمی نیست ؟".

می گفت وعصبانی می شد ، درآخرگفتم : چراعزیزم ، هست، هست، خیلی هم هست ، ببخشید ، من خبرنداشتم ، حالا ، ازشماخواهش می کنم چون من چندین سال است بیشتر تکیه های فکری ام به مکتب وتاریخ شیعه است و برای تکمیل کتاب " فاطمه ، فاطمه است" ، چند تاازاین آثارمستند ومحققانه را که در " شرح حال مستند ، شخصیت ممتاز ، افکاروگفتار و مسئولیت ها ومبارزات ونیز تاثیر یاد وراه حضرت فاطمه درتاریخ ودرمیان ملت های مظلوم وطبقات محروم ونهضت های فکری وانقلابات اجتماعی " نوشته باشند ،اسم ببرید تا مراازتحقیقات لا ئوست ودکتر بنت الشاطی و عقاد ودکترسلیمان کتانی مسیحی وسی سال تحقیق ونیم میلیون فیش مستند ماسینیون دربارهٔ حضرت فاطمه بی نیازکند ؟

البته چیز زیادی به یادش نیامد نقل کند ولی بازهم به "دلایل عقلی" متوسل شد وگفت :آقا همین هاکه تومی گویی ازخود شان این اطلاعات راساخته اند یا از روی متون تاریخی علمای خود ماگرفته اند ؟عرض کردم : قربان ! شمابازبه همان لغزش ذهنی بعضی ها دچارشده اید ، صحبت من دربارهٔ " علمای اسلامی " و " متون شیعی " نیست، صحبت از

اما هیچگاه هیچکس نباید از امام کلمه ای بر زبان آورد ، کلمه ای که به مردم بیاموزد که این امام که بود ؟ چه می اندیشید ؟ چه ها گفت؟ واساساً چه کرد ؟ در جامعه اش ، عصرش ، پس از وفاتش ، چه اثری گذاشت ؟ رسالت " امامت" خود را چگونه انجام داد ؟

این استکه هر ایرانی صدها و هزارها بار شنیده و میشنود که امام جواد، از در بسته وارد اطاق شد .

اما هیچکس ، یك "جمله " از او نشنیده است ،

هیچکس نگفته است ، که امام جواد در مبارزه با نظام خلافت چه کرده است ؟

هرسال ، همه در شهادت امام جواد می گریند ،

اما هیچگاه ، یکی نپرسیده استکه چرا امام جواد را شهید کرده اند؟

برای تحقق چنین نقش متضادی که هم روحانیت صفوی ، همیشه از امام سخن بگویند وهم مردم در حکومت صفوی ، از امام حرفی نشنوند ، باید امام را بپرستند امانشناسند .

بزرگترین هنر روحانیت صفوی ، این است که در رابطه مردم با امام ، " محبت" را جانشین " معرفت" کنند .

" روحانیت صفوی " است ! وگرنه عالم شیعه علوی که هم اکنون نیز مایه افتخار و امید من و امثال من است . روحانی صفوی خود ش را به لباس عالم شیعی علوی در می آورد و مفاخر گذشته و موقع و مقام حال او را به خود نسبت می دهد ، من وشما باید تمیز بدهیم وعوضی نگیریم .

بیشک محبت ، حالت طبیعی ومقدس وانسانی یی است که هرکس امام رابشناسد ، او رادوست نیز خواهد داشت ،واین محبت، که ازشناخت زاده میشود — شناخت یك روح متعالی ویك انسان بزرگ ونمونه و ... "معصوم" و "آگاه" و "شهید" — هم یك احساس فطری وانسانی است وهم یك عامل پرورش دهنده فضیلت وهم یك قدرت سازنده و زاینده ومحرك وبرای زشتی ها وبدی ها وستم ها خطرناك .

اما "محبت" — در تشیع صفوی — بجای "معرفت" می نشیند ، محبتی است پیش از معرفت ، نه بعد ازآن .

وچون عشق به یك "امام مجهول" — هرچند این امام ،علی باشد — هیچ اثری و سودی بازیانی دربرندارد — نظام صفوی ودستگاه تبلیغی آش، می کوشد تابا تلقین و وعظ وپند واندرز وشعر ونثر وتکرار ومدح ومنقبت وتجلیل و تقدیس محبت امام رادردل ها برافروزد ، امامعرفت امام راازمغزها خاموش کند .

درتشیع علوی اصل این است که :

من مات ولم یعرف امام زمانه ، مات میته جاهلیه .

(هرکه بمیرد وپیشوای عصر خویش را نشناسد ، مرده ای جاهلی مرده است) ! امادرتشیع صفوی ، بدین گونه ، عملاً ، تحریف شده است !

من مات ولم یحب امام زمانه ، مات میتةً جاهلیه (۱) !

۱— یکی ازدانشمندان آگاه وخوش احساس که یك روحانی ممتازدرتشیع علوی است ،می گفت، برای تحقیق به مشهد رفتم ، تمام کتابفروشی هاوبساط های اطراف بست وصحن هاومسجد وپیرامون آستان قدس رضوی را

برای بدست آوردن چنین مادهٔ جادویی متناقض که " معجون ثلاثه صفوی " است وماهرانه ، آنرا درون کپسول تشیع ریخته اند ومارك مقدس " ولایت علی " برآن زده اند وبه خورد محبان اهل بیت وعاشقان علی ومردم معتقد به "امامت" داده اند که هم شیعه راتخدیر می کند وهم تحریك وهم امام راتجلیل وهم تحقیر، صنعت روحانیت صفوی یك فرمول دقیق وهوشیارانه ای راکشف کرده است که سر موفقیت روحانیون صفوی ، رازشکست علمای علوی وعلت پشت ورو شدن وحشت آور پوستین تشیع است وعامل اصلی یی که توانست شیعهٔ سرخ راشیعه سیاه کندوفرهنگ شهادت را فرهنگ مرگ ومذهب امام حسین را ، مکتب شاه سلطان حسین ! وبالاخره ، تشیعی را که درطول هزارسال خلافت جور، مظلوم ظلمه بود ، آزاد کرد ولی بگونه‌ای که پشت سرظالم ، آستین عابکشد !

— گشتم تاببینم آنچه برزوار امام عرضه می شود و زوارامام تقاضا دارند چیست ؟ می‌گفت : صد جور تسبیح باصد جنس ! صدهاجور مهرباهزار نقش وآینه و رنگ وطرح ، هزارجور شمع وآینه وتربت وهندوانهٔ ابوجهل ، گیاه مقدسی که روی گنبد طلا میروید ومتبرك است ، پوش مخصوص ضریح امام که درقطعه های مختلف قاب می‌گیرند واداره آستانه میفروشد ، ... ازین جور ابزارهای مقدس واشیاء مذهبی خاص فرقهٔ صفوی هست ویك جزوه ، یك ورقه که نوشته باشد این امام که دراینجامدفون است واین همه جاه وجلال وطلا ونقره وبیا وبرو ... چه شخصیتی داشته ؟ چه افکاری ؟ چه نقشی درعصرخود ش؟هیچ ! شیعهٔ صفوی باید ستایش کند امانشناسد .

— آن فرمول یك فرمول دوبعدی متضاداست ، یك معادلهٔ دو "معلومی " !

امام ، درآسمان : شریك خـدا ،

درزمیـن : اجیـر خلیفه !

در " بارگاه الهی " : یك " شبه خدا " ، شبیه یکی از "امشاسپندان" یکی ازخدایان ویا " رب النوع "هادرپیرامون خدای بزرگ !

(حتی ازاین هم بالاتر) !

در " دربارخلیفه " : یك درباری ، شبیه یکـــــی از " موبدان " درپیرامون شاهنشاه ساسانی ، یك سازشکارثناگوی صله گیر ،

(حتی ازاین هم پائین تر) !

۱ ــ امـــام ، درآسمـــان ،

در رابطــه با " خدا " !

یادآوری :

من این دوچهرهٔ متضاد راز "امام "شیعهٔ صفوی ــ که فقط در ــ اسم باامام شیعه علوی شریک است ،بیشترازدو "ماخذ "نقل می‌کنم؛یکــی "بحارالانوار" علامه مجلسی معاصرصفویه ویکی از"جواهرالولایه "آیه اللــه بروجردی کاظمینی وآثارمرحوم آیه الله آقاشیخ علی‌اکبرنهاوندی که معاصرند ماخذی متعلق به اوایل دوران تشیع صفوی ومآخذی ازاواخراین دوران ، تا خوانندگان محقق بدانند که تشیع صفوی درطول این سه‌قرن چه تحولــی داشته واگرکسانی انتقاد کنند که این‌مطالب ، دیگرامروز مطرح نیســت ، بدانند که مطرح است وتازگی‌ها " مطرح‌تر" !

* در حدیث غدیر ـ من کنت مولاه فهذا علی مولاه ـ "مفری نیست جزاینکه بگوئیم درابتدا ولایت وسلطنت خود رابرعالم اثبات نموده و سپس همین مقام را ازبرای علی (ع) بدستورالهی اعلام داشته که حکومت بر اموال ونفوس است . پس خلاصه میشود که بحکم " الست اولی بکم " مالك الرقاب واختیار دار جمیع اماکن هستی است وبه نص آیهٔ " انماولیکم الله "، همان ـ سلطنت و ولایتی که خداوند برکافهٔ موجودات دارد برای رسول خدا ثابت است وبحکم حدیث غدیر، همین ولایت راعلی (ع) دارامی باشد که سلطنت برسلطنت بیان کردیم" .

(جواهرالولایه درخلافت و ولایت چهارده معصوم تشریعی وتکوینی وامام شناسی . تالیف دانشمند معظم آقای کاظمینی بروجردی)

* درمشهد ،اخیراً ، یکی ازهمین ولایتی های صفوی ـ که درسال های اخیر رنسانس کرده اند ـ رسماً برمنبر ود رحضور گروهی ازدانشمندان نیز، می گفت ، درعالم ذر وصبح الست که خدامیثاق گرفت ازآدمیان ، ازآنها پرسید :

ـ الست بربکم ، و محمد نبیکم وعلی امیرالمومنین (ع) ولیکم ؟

ـ قالو : بلی !

یعنی برخلاف قرآن که حقیقت این مساله راسانسورکرده و "محمد نبیکم وعلی ولیکم " راحذف نموده است ! مگرقرآن حرف خود خدانیست ؟ پس چرادراینجا ...؟ (العیاذ بالله) ! شیعهٔ صفوی چه هاکه نمی کند !

* " به امام هم وحی می‌شود " محدث است " یعنی صوت ملک وحی (جبرئیل) رااستماع می‌کند لیکن رویتش رانمی‌کند ! هریک ازرسول وامام لازم است مستوی الخلقه والهیئه باشد .

لازم آمد که مختوناً (ختنه کرده) متولد گردد به حال پاکیزگی ، امام وپیغمبر هیچکدام سایه ندارند .

ازجلو واز عقب ، یکسان می‌بیند ،

چشمش می‌خوابد ، قلبش بیدار است (!)

محتلم نمی‌شود .

(جواهرالولایه ص ۱۰۱)

هنگام تولد دست بر زمین نهاده زبان به شهادتین می‌گشاید ،

ملائک برایش حدیث می‌کند

زره پیغمبر بر بدنش منطبق است ...

صحیفه ای بااواست که نام پیروانش تا روز قیامت درآن ثبت است .

نحن اسرارالله المودعة فی هیاکل البشریه ، نزلونا عن الربوبیه وادفعوا عناخطوط البشریه فانّا عنها مبعدون وعمایجوز علیکم منزهون ، ثمّ قولوا فینا مااستطعتم !

(جواهر ۹۸)

* " خدا در وحدانیتش تنهابود ، سپس محمد وعلی وفاطمه را خلق کرد ، سپس مکث کردند هزاردهر (!) ، بعداً جمیع اشیاء راخلق کرد "

انّما امره اذا اراد شیئاً أن یقولَ له کن ، فیکون

" یعنی سلطنت ونفوذ کلامش بحدی است که هرگاه به چیزی امــر فرماید بلامعطلی همان می‌شود ، لذا اینگونه ولایت وسلطنت راهم باآوردن ـ لفظ " انّما " منحصر درخود وپیغمبر واوصیائش قرار داده ومحرومیت دیگران رااز ین مقام شامخ ابلاغ فرموده است " •

انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه ویــو تــون الزکوه وهم راکعون •

توضیح :[1] ازین نکته هم نباید غفلت ورزید که بقرینهٔ سیاق وآمدن واو عاطفهٔ باید همان ولایتی راکه درخدا است دربــاره پیغمبر وامام هم بعینه قائل شویم تااختلاف سیاق بمیان نیاید وحفظ وحدت گردد • • • "

(جواهر ۱۱٤)

* " قدرت اولیاء خدا منحصر به موارد معین ونقاط محدود وکیفیت مخصوص نخواهد بود بلکه تسلطشان برجمیع قلمرو هستی است • وآنچنان مثل زده اند حکماءالهی که هیولای اولیه جهان دردست اولیاء خدا مانند مومی است که آنرا بهر صورت می‌توانند بگردانند " •

حدیث مشهوری که معصوم فرمود :

ان رجالاً " اذا ارادوا ، اراد "ویا" اذ اراد ، ارادوا "یعنی خدا رامردانی است که هرگاه اراده ای کنند خدا هم اراده فرماید ، یازمانیکـه خدااراده فرماید ، آنان هم همان اراده رامی‌کنند • (جواهر ۱۲۵)

* سپس موضوع ولایت هم بدون تفاوت همینطور میباشد ، زیرا عمــــل

ولی وسرپرست امور خدا که منصوب ازجانب خداوند است وبرمملکت هستی ازعلم و رزق وموت وحیات نظارت و وزارت دارند ۰۰۰ !

حضرت صادق فرمود :

" جمیع امور قیامت بدست حضرت محمد (ص) وحضرت علی است بدینطریق که سرپرست امور بامر حضرت محمد (ص) است ومالک ورضوان متصدی بهشت وجهنم بامر علی (ع) می‌باشند واین مراحل ازمکنون علم است ومحکم نگهش دار ۰۰۰" ۰

" نواب عام امام (مراجع تقلید) مطلقاً ولایت ندارند لیکن ممکن است جهت ثبوت نیابت وصحت انتسابشان به امام ، کرامت یاخرق عادتی با وساطت امام (ع) بدستشان جاری گردد ۰ لیکن مرتبه اعلی واعظمش که ولایت کلیهٔ مطلقهٔ تامهٔ حقیقیه است نسبت به جمیع صحنهٔ وجود که در هرزمان انحصار به یک فرد دارد (۱) که واسطهٔ فیض است مستقیماً ازجانب پروردگار برجمیع ماسوی‌الله است وهیچکس دراین مقام بااوشرکت ندارد واو امام وحجت خدا است ۰ (جواهر ۱۲٦)

* منصب زعامت امور تکوینی (دراولیاء خدا) قابل رویت نیستند مگر خود ۰۰۰ ارائه دهند چنانکه گاهی بااشاره خورشید را برمی‌گردانید یادر حضور مردم ابری رامامور می‌کردند جهت ریزش باران ، یااینکه آهوئی خدمت امام (ع) آمده به التجاء وشکایت درحالیکه زمین ادب می بوسد و اظهار حاجت می‌نماید ۰ پس‌این امور نشانه وعلامت آن است که همواره خورشید وابر باجازهٔ ولیّ وحجت زمان حرکت می‌کنند وجمیع حیوانات همه

۱ــ این امر، ولایت معصومین رامنحصر به زمان محدود می‌کند

وقت حوائج خود را باولیاء خدا عرضه می‌دارند وتحت فرامین آنان قرار می‌گیرند ".

* گاهی اولیاء خدا به اراده ولایتی خویش مانع ازتاثیر زهریازخم شمشیر بربدن خود می‌شدند چنانکه داستان زهر خوردن امیرالمومنین (ع) وموثر نشدن درمزاجش رامرحوم علامه مجلسی درنهم بحار ضمن قصه طبیب یونانی ومعجزه خواستنش ازآن حضرت نقل می‌کند ... وهمچنین دستور دادن مامون به سی نفراز غلامانش که باشمشیرها گوشت واستخوان وخون حضرت رضا (ع) رادرهم آمیخته کنند وآنها دستور مامون رااجراکردند اما شمشیرها بحضرتش کارگرنشد.

* درکتاب " سعد السعود " ! می‌گوید : ابی رافع گوید برپیغمبر وارد شدم ، دیدم خوابیده وماری هم درگوشه اطاق است ترسیدم اگراو را بکشم پیغمبر اکرم بیدار شود وگمان کردم حضرتش درحال گرفتن وحی است ناچاراً بین مار وحضرت حائل شدم ، ناگاه حضرتش بیدارشد ، درحالیکه آیه انما ولیکم الله رامی‌خواند وفرمود :

— حمد خداراکه نعمت هرچه بود برعلی تمام نمود

آنگاه من جریان مار راگفتم . فرمود برخیز وآنرابکش !

* ازحضرت صادق استکه انگشتری که حضرت علی درنمازش صدقه داد ، وزن حلقه اش چهارمثقال نقره و وزن نگینش پنج مثقال یاقوت سرخ بود

——— که برخلاف ولایت مطلقه همیشگی ائمه است که مکرراً تصریح شده است ودرهمین کتاب ودیگر آثاری ازین نوع .

٢٨١

که قیمتش خراج یکساله کشور شام بوده است !

(ص ۱۳۷)

* افرادی که بواسطه جهل یا شقاوت، ازاطاعت وفرامین حکام الهی سرپیچیده وخود رابگناه تمرد مبتلا ساخته، درهمین حال، گردش خون، وضربات قلب وجریان تهویه وتنفس وسائر جهات تکوینی اوبفرمان حکام حق (ائمه) میباشند. بدین جهت است که قرآن میفرماید:

وللّه یسجدُ مَن فی السّموات والارض، طوعاً وکرهاً

حضرت امیرالمومنین درحدیث نورانیت فرموده:

" ویطیعنا کل شیء حتی السموات والارض والشمس والقمروالنجوم والجبال والبحار والشجر والدواب والجنة والنار".

" یعنی همه چیز فرمانبردار ما است حتی آسمان ها و زمین وخورشید وماه، ستارگان، کوهها، دریاها، درخت، جنبندگان، بهشت ودوزخ..."

(جواهر ۱۵۹)

* درکتاب " بصائرالدرجات" ازامام پنجم حضرت باقر(ع) است که فرمود: آنچه خدا آفریده، ازپرنده وچرنده وهرچه دارای روح است، همه شنواتر ومطیع ترند نسبت به ما ازبنی آدم.

متوکل پس ازآنکه قشون واسلحه خود رابه امام دهم حضرت هادی (ع) به جهت ارعاب وترساندن ارائه ونشان داد، امام (ع) هم نیز قشون غیبی وفرشتگان راچنان بآن بدعاقبت نمایاند که بحال غش افتاد...

امام هفتم حضرت موسی بن جعفر(ع)، به کنیزی که هارون درزندان

برای خدمت حضرت (!) گماشته بود ، حوران وغلمان دست بسینه رانشان داد ، کنیز ازدیدنشان بیهوش گشت ...

* حضرت صادق (ع) دربیابان حرکت می‌کردند بابعض اصحابش ، ناگهان تشنگی عجیبی بریکی ازاصحاب وارد شد ، حضرت سرعصاء مبارکش را به دهانش نهاد وآب جاری شد ... امام هشتم حضرت رضا (ع) درمجلس مأمون ، بقدرت ولایت تکوینی‌اش ، اشاره بعکس پرده فرمودند وبلاد رنگ شیری ظاهرشد وسعید بن مهران باپاك رادرحضور مأمون الرشید بلعید وطعمهٔ خود نمود ودرجواب درخواست مأمون هم حضرت فرمودند : اگرعصای موسی افعی‌های جادوگران رابرمی‌گرداند ، شیرهم سعید را برمی‌گرداند "یعنی معجزهٔ ولایت الهی است" (می‌بینی ؟ شیرولایت به مامون چپ نگاه نمی‌کند ، بیچاره سعید بن مهران رامی‌خورد بااینکه غاصب ولایت‌مامون است!) .

* امیرالمومنین علی به عماریاسر اجازه دادند واوبامر حضرت ، کفی از خاك برمی‌گیرد ونام حضرت برآن می‌خواند ، خاك مبدل به طلا میشود .

* امام حسین برای فرزندش علی اکبرکه درمسجد ، ازپدرانگورخواسته حضرت ازکمر ستون مسجد ، انگورتازه بیرون می‌آورد

* امام ششم دست برچشمان معلی بن حنیس می‌کشد ، درحالیکه خدمت امام دراطاق مدینه نشسته ، وارد کوفه وداخل منزل خود ومواجه بازن وبچه اش می‌گردد وهمه رامی‌نگرد وباهمه تکلم می‌کند وثانیاً ، امام (ع) دست بر چشمش می‌کشد وخود رادرحضور حضرت صادق می‌یابد ...

* قتاده بصری به مدینه آمد وگفت چهل مسالهٔ علمی طرح کرده ام ازبصره آمده ام تاازامام باقر بپرسم . امام به مسجد آمدند وفرمودند ...

وای برتو، آیامی‌دانی درکجاقرارگرفته ای ؟تو در برابر بیوتی نشسته ای که خدااذن رفعت آنهاراداد، پس تو درآن محل وماد راین منزلتیم !

قتاده عرض‌کرد : صحیح فرمودی ، خدامرا فدایت کند، بخدا قسم است که این بیوت خانه سنگ وگل نیست، اینک خبرم دهید که خوردن پنیر چگونه است ؟

امام تبسمی کرده فرمود : جمیع چهل مسأله ات بازگشت به همین یك مسأله نمود ؟ قتاده گفت همه رافراموش‌کردم ، آری مهابت علم وعظمت مقام ولایت همگان ومخصوصاً مدعیان فضل ودانش رامضطرب میسازد ومانع تکلم می‌شود .

سپس امام فرمودند : پنیرحلال است .قتاده عرض‌کرد :مایه پنیر ازشیردان گوسفند است وشیردان جزو میته محسوب می‌شود ونجس است ، امام فرمود : شیردان پاك است زیرا رگ وخون واستخوان ندارد وبمنزله تخم مرغ است که اگر ازشکم مرغ مرده هم بیرون آید پاك است . قتاده گفت من اجازهٔ خوردن چنین تخم مرغی رانمی‌دهم ! (پدر سوخته با اینکه زبانش گرفته وهمهٔ مسأله هایش یادش رفته بازهم این همه درحضور امام پرچانگی می‌کند وفضولی‌وحتی برخلاف امام فتوی می‌دهد !) بالاخره امام اوراساکت می‌کنند . (جواهر ص ۱۷۰)

* درکتاب عیون ازامیرالمؤمنین (ع) نقل می‌کنند که بایك‌یهودی همسفر بود ، به رودخانه ای رسیدند ، یهودی لباسش رابه روی آب افکند وبر آن نشست وگذشت . سپس ندانمود ای مرد اگر توآنچه رامن‌می‌دانم‌می‌دانستی

رد می‌شدی • حضرت اشاره به آب کرد وآب منجمد شد وعبور فرمود •• یهودی خود رابپای حضرت افکند وگفت: ای جوان ! چه گفتی که آب را مبدل به سنگ نمودی ؟

حضرت فرمود : توچه گفتی که ازآب گذشتی ؟ یهودی خیبری (۱) گفت : خدارابه اسم اعظم اوخواندم •• حضرت فرمود : آن اسم چه بود ؟ یهودی گفت : وصی محمد (ص) بود •علی(ع) فرمود : منم آن وصی محمد (ص) یهودی گفت : قبول کردم واسلام آوردم !

تفسیرقرآن :

وکذلک جعلناکم امۀ وسطاً لتکونوا شهداء علی الناس ویکون الرسول علیکم شهیدا

امام باقر فرمود : ماطائفه حجازیم • سئوال شد یعنی چه ؟ حضرت فرمود : وسط ترین طوائف هستیم (۲) لذا خدا می‌فرماید ماپیغمبر

۱ــ اهل خیبر، همانجاکه پیغمبر بامدتها محاصره وجنگ ودادن شهید می‌گشاید وهمان یهودیانی که باشخص علی درخیبر چنان متعصبانه می‌جنگند! وهمان جاکه حتی پس ازفتح وعقد قراردادصلح ، زن یهودی پیغمبررا دعوت می‌کند ودرغذایش سم می‌ریزد که آثارآن تادم مرگ برسلامت پیغمبر اثر می‌گذارد !

۲ــ حجاز بین شمال وجنوب شبه جزیرۀ عربستان قرار دارد (شام ویمن) وبین شرق وغرب (نجد وتهامه) •

شمارا امت وسط قرارداديم .   (تفسير عياشی)

* اين آيه تصريح براين است كه ائمه معصومين ولايت برمخلوقات داشته وپيغمبر خاتم ولايت برائمه دارند ... وهمين دليل واضح است بر افضليت ائمه ازانبياء اولوالعزم .   (جواهر ۱۸۹)

* انا عرضنا الأمانه على السموات والارض والجبال فأبين أن يحملنها واشفقن منها وحملها الانسان , انه كان ظلوماً جهولا

ما " امانت" رابرآسمان هاوزمين وكوهها عرضه كرديم , از برداشتنش سرباز زدند وازآن بيمناك شدند وآنراانسان برداشت كه ستمگری نادان بود .

غرض ولايت محمد وآل محمد است تكويناً وتشريعاً ومفضل بن عمر از امام صادق نقل می‌كندكه خداوند ارواح را " دوهزار سال "قبل ازاجساد آفريد ... سپس ولايت اهل بيت را برآسمان وزمين عرضه كرد وفرمود ... كيست كه آن رابرای خود ادعاكند درعوض صاحبانش , كه آسمان هاوزمين و كوهها امتناع كردند ازحمل اين امانت واظهار ترس وناراحتی ازاين ادعانمودند سپس آدم وحوادربهشت ... ناگهان نظرشان بمقام ائمه چهارده معصوم برخورد نمود , سئوال كردند اين مقام ازكيست ؟ جواب ازمقام جلالت الهی رسيدكه از محمد , علی , فاطمه , حسنين وائمه تاحضرت مهدی است , اگر اين هانبودند شماراخلق نمی‌كردم , ... مبادا به ديده حسد برآنان بنگريد ومنزلت آنان راتمنانمائيد . ليكن شيطان وسوسه كرد و تمنای منزلت ولايت مطلقه كليه رانمودند وبرمقام ائمه رشك بردند ... سپس طلب

توبه کردند خدافرمود بهمان انوارمقدس اولیاء متوسل شوید • پس از توسل به چهارده معصوم خداتوبه شان راقبول فرمود •

مضمون بسیاری ازاحادیث است که ولایت اهل بیت برآبها عرضه شد ، هرآب که قبول ولایت ائمه معصومین راکرد شیرین وخوشگوارشد و هرآب که قبول ولایت آنهاراانکرد تلخ و شور گردید •(پس بعضی اززمین و آسمان و ••• هم متمرد از ولایت اند ، پس ولایت مطلقه کلیه ••• ؟) وایضاً ولایت ائمه برمیوه ها عرضه گردید ، هرمیوه ای که قبول ولایت نمود شیرین وگواراوهرمیوه ای سرپیچی نمود بیفائده گردید وهرگل وگیاهی قبول ولایت کرد معطر وزیباشد واگر قبول ولایت ننمود بصورت خس وخارفاقد عطر وخاصیت گردید •

وایضاً هرسنگی ولایتشان رابعهده گرفت عقیق وفیروزج (فیروزه) وسنگ حجرالاسود شد •

افضلیت ائمه برانبیاء اوالوالعزم :

درکتاب ارشاد دیلمی : حضرت رضا به سماعه فرمود: روزقیامت باقی نمی ماند ملك مقرب (آنها هم گنا• می کنند ؟) یا پیغمبرمرسل یامومنی مگر که محتاج شفاعت پیغمبر آخرالزمان و فرزندانش که ائمه معصومین است خواهد بود • دردنیا اغلب انبیا • درسختی وشدت به پیغمبر واهل بیتش توسل جسته آنهاراشفیع قرارمی دادند وازگرفتاریها نجات وبه حوائج خود نائل می گشتند • چنانکه درتوبه آدم ونجات نوح از غرق وابراهیم ازآتش وموسی ازنیل ویوسف اززندان ویعقوب از فراق یوسف وزکریا درطلب اولاد و

یونس از قعر دریا ها همگان به خمسهٔ طیبه تا الی (کذا) حجهٔ آخر زمان متوسل می‌شدند واگراحیاناً حتی انبیاء اولوالعزم ها را وسیله شفاعت بدرگاه حق می‌بردند دعاشان مستجاب نمی‌شد بلکه خدا آنها را از این عمل منع می‌نمود ·

(سپس تحقیر وانتقاد از همهٔ انبیاء در انجام رسالتشان) چنانکه درباره یوسف صدیق است که در زندان به خدا عرض کرد اگر گناهانم رویم را نالایق نمود که مواجه درگاهت گردم پس تورا می‌خوانم به حق پدران صالحم که مرا از زندان نجات بخشی · سپس ندای وحی رسید که چه حقی پدرانت برمن دارند که اگر آدم را می‌گویی اورا وارد بهشت پرنعمت کردم وتنها از یک درخت اورا منعش کردم مخالفت کرد وتناول نمود ··· اگر پدرت نوح را اراده کرده ای اورا پیغمبر مرسل قرار دادم ، مردم را دعوت کرد ، بمجردی که تمرد کردند نفرین کرد (با نهصد وپنجاه سال صبر در انجام رسالت !) وهمه را غرق نمود (خواست خدا نبوده ، نظر شخصی نوح بود و بخاطر وضع مزاجی نوح تمام بشریت را خدا غرق می‌کند !) ، آنگاه دعا کرد ، تا اورا واهل کشتی اش را نجات دادم (پس این هم همینطور) !

واگر مقصود ابراهیم است اورا خلیل خود نموده از آتش رهائیش دادم · واگر یعقوب است دوازده پسر به اوبخشیدم ، سپس یکی را از چشمش مخفی گردانیدم ، دائماً گریه کرد وبرسرراه نشست وشکایت ما را به خلق نمود · پس چه حقی پدرانت برمن دارند ؟

آگاهی :

از این جملات منظور اصلی از آفرینش انوار مقدس چهارده معصومین

که " از انوارالهی جدا شده اند "(!) قبل ازآفرینش آسمان هاوزمین ، " جهت توسل جمیع موجودات است ازپیغمبران وسایرین ...

تفسیر قرآن

در قرآن که می‌گوید: در قیامت وقتی کافر سرنوشت خود رامی‌بیند می‌گوید : " یالیتنی کنت تراباً " بدین معنی است که کافرمی‌بیند ثواب وتقرب وکراماتی که خدابرای شیعه علی مقرر فرموده آرزو می‌کند که کاش خاک (تراب) بودم زیرا کنیه علی(ع) ابوتراب است . ابوتراب ، کسی که بقاء و سکون زمین بسته به اواست. (جواهر ٢٦٦)

* واعبدوالله ولا تشرکوا به شیئاً وبالوالدین احساناً

(خدا راپرستید وبه اوشرک نیاورید وبه پدرومادر نیکوئی کنید" مقصود ازپدرومادر در این آیه حضرت محمد (ص) وحضرت علی است.

علامه مجلسی دراینجا می‌گویند مقصود این است که محمد وعلی پدرومادر روحانی بشرند ، ولی آقای سید محمد علی کاظمینی بروجردی — صاحب " منشورات نورازدرس ماذر دارالشفای مسجد میدان خراسان " می‌فرمایند : " بلکه می‌توان گفت : که محمد وآل محمد پدران روحی وجسمی بشرند ... وپدر اصلی وحقیقی بندگانند " . (ص ٢٦٧)

* آفریدگاری ائمه

در جواب نامه جماعتی حضرت امام غائب به خط خود نوشته : " ونحن صنائع ربنا والخلق بعد صنائعنا" .

— جمله مثبت ولایت کلیه است علاوه برکلام پیغمبر(ص) در بحث

" اناوعلی ابواهذه الأمه "• وچون کلمه‌ٔ "خلق" اعم است ازبشروجمادات و زمین وآسمان ••• پس مراد از حدیث چنین میشود که ماعلی خدائیم وبقیه مخلوقات عمل ماميباشند • (جواهر ۲٤۱)

* دربحار، علامه‌ٔ مجلسی دراحادیث معراج نقل می‌کند که پیغمبر فرمود آخرین کلام خداوند درشب معراج بامن آن بود که فرمود : ای "ابوالقاسم " •••وقتی به سدره رسیدم جبرئیل گفت : از خدا سئوال نکردی که منظور ازابوالقاسم چیست ؟ گفتم نه ، ناگهان ندائی شنیدم که ای احمد کنیه‌ٔ تورا ابوالقاسم نهادم زیراتورحمت مراد بین بندگانم تقسیم می‌کنی •

* * نتیجه وآگاهی (ازجواهر):

تقسیم رحمت همان معنای ولایت است که از "رحمت" است افاضه‌ٔ وجود به ماهیات ممکنه گرفته تابرسد به رحمت تربیت وتکمیل وتصویر واعطای علم ورزق وجمع انواع برکات واقسام فیوضات همه راازنظر اطلاق کلمه‌ٔ رحمت وشمول لفظ ابوالقاسم دربرمیگیرد ••• بدلیل آیه "انفسنا " که علی نفس پیغمبر است ••• پس این مقام یعنی تقسیم رحمت درباره علی و ائمه ثابت است •

علوم واسراری که علی بدان اشاره می‌کند که درسینه دارد عبارتست ازتکلم به مقام ولایت وسلطنت آنان وعهده داری امور آفرینش ازخلقت وتربیت وتعلیم ورزق وهرگونه دخل وتصرف درکشور وجود • (جواهر ۲۸۰)

پیغمبر اکرم فرمود شبی که مرابه معراج بردند یافتم دری وپرده ای

ونه درخت وبرگ ونه غرفه ای رامگرآنکه نام علی برآن نگاشته بود .

سعدبن ابی خلف اشعری درکتاب بصائر الانوار ، ازامیرالمومنین علی نقل نموده ... چون ابوذر غفاری ازپیغمبراکرم (ص) شنیده بود که شناختن علی (ع) به نورانیت کاملترین مراتب معرفت است ، لذا نزد سلمان آمد تااز او دراین خصوص پرسش نماید . سپس سلمان گفت بایکدیگر نزد علی (ع) می رویم وازخود آن حضرت سوال می کنیم . رفتند وامام درجواب آن دو چنین فرمودند :

" شناختن من بنورانیت شناختن خدا است وشناختن خدا بنورانیت دین خالص است . پس هرکه ولایت مرابپاداشت نماز رابرپاداشته ومومن آزمایش شده کسی است که هیچ چیز ازمقامات ما رانمی شنود مگرآنکه خدا سینه اش رابرای قبولش گشوده نموده وشك وتردید نخواهد داشت وهرکس بگوید چرا وچگونه ؟ پس کافراست وخدا امر خود راگذ راند ومائیم امرالله وبدان که من بنده خدایم وخدا مراخلیفه خود بر بندگان وکشورش قرار داد وامین برخلق در زمین نمود ماراخدا اقرارندهید ودرحق ماآنچه ازفضائل بخواهید بگوئید زیرا شما بکنه مقام ما ونهایت مناقب مانخواهید رسید تااینکه فرمود من وپیغمبر یك نوراز نور خدابودیم ، آنگاه خدا این نور را امر به انشقاق فرمود . وسپس به یك نیمه اش گفت : محمدباش ، محمد شد ، به نیمه دیگرش امرکرد :علی شو ، علی گردید وپیغمبر ناطق بود ومن صامت . پس حضرت دست خود را برهم زد وفرمود : محمد جمع کننده بود ومن نشر دهنده ام ،ومن صاحب لوح محفوظم ، خداعلومی که درآن است به من الهام فرمود ، محمد خاتم انبیا ومن خاتم

اوصیائم تا آن که فرمود : منم که نوح راد رکشتی ، با مرخدای خود روان کردم ، منم که یونس را ازشکم ماهی به امرخدا خارج ساختم ، منم که موسی را از دریای نیل با مرخدا عبور دادم ، منم که ابراهیم را ازآتش ، باذن خدا نجات دادم ، ومن محمد وابراهیم ، موسی وعیسی ام وهرگونه بخواهم تغییر شکل می دهم (!) (تافرمود) : من زنده می کنم ، ومی میرانم به اذن خدایم وبه ضمائر دل ها آگاهم وامامان از فرزندان من نیز این علم را دارند هرگاه اراده کنند ۰ ماهمه محمدیم ، اول ما محمد ، وسط ما محمد ، آخرما محمد ، تمامی ما محمدیم ، اگر بخواهیم آسمانها و زمین را می شکافیم ومشرق را به مغرب ومغرب را به مشرق مبدل می کنیم وهمه چیز حتی آسمان وزمین وخورشید وماه ازما اطاعت می کنند (تافرمود) : وباآنکه مانند سایر مردم می خوریم ومی آشامیم اینگونه امور را به امر خدا انجام می دهیم (د رآخر فرمود) : ای جندب ، وای سلمان ، اینست معرفت بنورانیت ، آن را با رشد فکر بگیرید " !

نتیجه گیری

مشهوراست د رباره یکی ازعلماء بزرگ بنام مقدس ارد بیلی (ره) که پس ازمرگش ، با هیئت نیکوئی د رحرم مطهر حضرت امیرالمومنین علی (ع) اورا دیدند ۰ پرسیدند وضع وجریان امور د رآن جهان چگونه است ؟

د رجواب فرمودند . بازاراعمال وعبادات این نشئه (دنیا) ، بسیار کساد وکم مشتری است ، وبرای ما سودی نبخشید مگر "محبت" صاحب این قبر ۰ واشاره به ضریح مقدس آن حضرت نمود ۰۰۰

(جواهر ۱۸٤)

۲ ــ امام ، درزمین ،

در رابطه با " خلیفه " !

امام سجاد در برابر عبدالملك

" حجاج از خلیفه ٔ اموی ، عبدالملك مروان تقاضا می‌کند که امام سجاد را بکشد • عبدالملك نامه ای به حجاج می نویسد وازین کار ابا می‌کند ، امام سجاد ، درهمان ساعت نامه ای می نویسد به خلیفه که : " الی عبدالملك بن مروان ، امیرالمومنین ! من علی بن الحسین امابعد ••• رسول خدا مرا ازاین امرآگاه کرد وخدا ازین بابت ازتوشکرگزاری کرد وسلطنت راتثبیت کرد •••" • عبدالملك ، بار شتری راکه غلام امام برآن سوار بود ونامه راآورده بود پرازدینار کرد "

(بحار ج ۱۱ ص ۷ و ۱۴)

* پس ازانتشار خبر قتل فضل بن سهل درحمام " دیدم مامون از دری که بخانه ٔ حضرت راه داشت (!) داخل شد درنهایت اضطراب • گفت یا سیدی یااباالحسن ، خدااجرد هد به تووما ، فضل بن سهل که رفت به حمام وجمعی ریختند بر سراو واو راپاره پاره کردند وهرکس که درحمام بود بهمراه اونیز کشتند ، بعدازآن غلامان وعمله جات فضل جمعیت کردند با بسیاری ازسرکرده هابردرخانهٔ مامون ومحاصره کردند وسنگ می انداختند و دشنام می دادند ومی‌گفتند مامون خود حیله کرده وباشاره اوگرفته اند فضل را ومامون رابه عوض اومی‌کشیم ، مامون التماس کرد خدمت آن حضرت زحمت کشیده بیاید ومردم رامتفرق کند • پس حضرت سوار شد وازدرخانه بیرون آمد ، دیدیم جمعیت بسیاری کرده اندوآتش آورده اندکه درخانهٔ مامون راآتش زنند • پس آن حضرت فریاد زد وبادست خود اشاره نمودکه

متفرق شوید ، پس متفرق شدند وبخدا قسم بر روی هم میافتادند ومی‌گریختند و بهر که اشاره می‌کرد می‌دوید ومی‌گریخت تاآنکه آن جمعیت بالمره متفرق شدند وباقی نماند وازآن منزل کوچ کردیم وبعد از کشته شدن فضل بن سهل مامون آمد خدمت آن حضرت وگریه می‌کرد ومی‌گفت حال وقتی است که محتاج بتو می‌باشم یا ابالحسن ،باید مراعاته کنی در امور مردم .

حضرت فرمود : "تدبیر وفکر باتواست ودعاکردن باما است" (السبع المثانی فی‌نکت اخبار مناقب الحسن الاول‌الی‌حسن‌الثانی ، به نقل ازبحار مجلسی ص ۱۴۴،اثرآیه الله نهاوندی).

هرخواننده ای باخواندن این متن ـ که علامه مجلسی دردائرة المعارف شیعه یعنی بحار نقل می‌کند ـ چنین نتیجه می‌گیرد که مردم ـ خراسان درعصرمامون وپدرش هارون علیه دستگاه جور خلیفه قیام می‌کنند و بیشك به همین علت هم مأمون ، امام راکه چهرهٔ برجستهٔ شیعهٔ ناراضی و انقلابی بود به ولایت عهد برمی‌گزیند وحتی درقتل فضل که همه میدانیم بخاطر وابستگی که به امام داشت ودر ولایت عهدی امام نقش موثری ایفاکرده بود وپس ازتغییر سیاست مامون ، اوراد رحمام کشتند وقتل او وقتل امام باهم رابطهٔ مستقیم دارند ، مردم به خیانت خلیفه پی برده بودند وحتی دارالخلافه رامحاصره کرده بودند وامام ، بااین‌همه ، درچنین اوضاعی ،علیه فضل ـ که به جرم وفاداری اش‌به امام ، ازطرف عمال پنهانی خلیفه کشته میشود ـ وبه نفع خلیفه ،ازنفوذ واعتبارش وایمان‌واعتماد مردم به خاندان پیغمبر،سوءاستفاده می‌کند وتمام‌ارزشهای معنوی ومقام ولایت الهی‌اش راسد دفاع‌ازخلافت جور و جنایت وخلیفهٔ جلاد می‌کند

این استنباطی است که هرخواننده ای ازاین داستان خواهد داشت واگر به مجلسی اعتماد کند ، بیشک اعتماد ش به امام واعتقاد ش به امامت شیعه سلب می شود واگر، برعکس ، ایمان وشناختش نسبت به امام استوار بـــود ، مجلسی راوتمام ناقلان وجاعلان اینگونه قصه های زشت وزهرآگین رامحکـــوم می کند که خواسته اند امام راحامی جور وثناگوی ودعا خوان زور معرفی کننـــد تااین کار برای شیعهٔ صفوی عار نباشد و وقتی امام شیعه باخلیفهٔ جائـــر سنی چنین رفتاری داشته باشد وجلومردم راد ردفاع ازخلیفه بگیرد وخـــود راد عاگوی اوخواند ، بااینکه مقام عصمت دارد وقدرت ولایت تکوینـــی ، آن وقت تملق وتقرب ومزدوری، روحانیون بزرگ نسبت به سلاطین سنـــد وشیعه مذهب صفوی که نایب همین امام اند ، چه اشکالی دارد ؟

اتفاقاً ، روحانیت صفوی ، خود ، آشکارا چنین نتیجه ای راگرفته ورسماً به مردم املاء کرده است : دردنبالهٔ همین قصه ـ تحت عنوان "رجع فیه نجع" ، مرحوم آیت الله شیخ علی اکبر نهاوندی که ازچهره هـــای درخشان روحانیت صفوی درعصر مابودند وصاحب آثار برجسته ای است که بهترین و کاملترین ونمودارترین آثارعلمی درتشیع صفوی است (۱) میفرماید:

۱ـ ازقبیل الجوهرالرزینه فی .... ،العسل المصفی فی نکت اخبـــار مناقب المصطفی (ص) ، الید البیضاء فی نکت اخبارمناقب الزهرا(س) ،الکوکب الدّرّی فی نکت اخبار مناقب العلی (علی را بادرّی سجع بسته) ، السبـــع المثانی فی نکت اخبار مناقب الحسن الاول ، الی الحسن الثانی .

هارون به مدینه درآمد وبه پرده دارانش گفت هرمردی از اهل مدینه ومکه ازفرزندان مهاجرین وانصار وبنی هاشم ودیگر" بطون قریش" درآمد نسب خودش رامعرفی کند وهرکدام می آمدند ونسب خود را می گفتند ازصد تاپنج هزار درهم صله می داد . ناگهان گفتند مردی آمده نسب خود راموسی بن جعفربن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب معرفی می کند ، هارون ازاواستقبال کرد واوراسوار برالاغش تابساط خلیفه آورد وصورتش را وچشمهایش را بوسید ودستش راگرفت وبالای مجلس نشاند (سپس امام موسی پنهانی به مامون بشارت خلافت می دهد وسفارش می کند که چون خلیفه شدی بافرزند من خوشرفتاری کنی) ، سپس ازمکه دویست دینار به امام موسی می فرستد وسفارش می کند که : فعلا درمضیقه مالی هستیم ، بخشش مابعد به تو خواهد رسید .

درجواب این پرسش که چرا به هرکه ازقریش یابنی هاشم تاپنجهزار دینار بخشیدی وبه موسی بن جعفر باآن همه تجلیل ، دویست دینار؟گفت : اگرآنچه راضمانت کرده بودم به وی بپردازم ، بیم آن است که فردا صد هزار شمشیر ازشیعیان ودوستدارانش بر روی ماکشیده شود ، فقر وی وخاندان وی مراوشماراازخطر درازدستی ایشان مصون می دارد .

(بحار ۱۱ ص ۲۷۰)

" پس باوصف جمع بودن این اسباب ظاهریه ازبرای حضرتش در انقلاب امر، وانعکاس قضیه ، ومع ذلک دست ها را روی همدیگر گذارده ونسبت به تقدیرات الهیه رضا به قضا داده ، و شاید این است سر اختصاص تلقبش (لقب گرفتن) به "رضا" در نزد خدا که سبب شده است ازبرای رضایت پیغمبر وائمه هدی وتمام مخالف وموافق ازجنابش آشکارا وبرملا ، فافهم واغتنم !

(به این دوخطاب ودعوت که درپایان داستان بصورت دوشعار نقل می کند توجه کنید ، قابل تامل است) :

" پس بفهم ، و غنیمت بشمار " !

مرسی ! خوب مکتب اهل بیت را به این مردم می آموزید ! این کتاب ها را ازبودجه " سهم امام " که "پول مردم " است ، چاپ کرده اند ! ببین امام ومردم ، این روحانیت صفوی چه می کند ؟ مردم را پیرو امام می کند وامام را پیرو مامون !

بودجه اجرای این پروژه را اوایل ، صفویه می دادند ، وبعدها ، خود مردم ، ازسهم خود امام !

ای والله ، شلت یداک !

امام موسی بن جعفر گفت : هارون الرشید مرا احضار کرد

وبر او وارد شدم ، سلام کردم ، جواب سلامم راند اد دیدم غضبناک است وطوماری پیشم انداخت وگفت بخوان ، درآن سخنی بود که خدا برائت مرا ازآن آگاه است : که خراج آفاق ازغلاه شیعه نزد موسی بن جعفر می‌آید، کسانیکه به امامت اومعتقدند و ... ائمه رابرجمیع خلق فضیلت می‌نهند واطاعتشان رامثل اطاعت خداورسولش واجب می‌شمارند ... نامه طولانی بود ومن ایستاده می‌خواندم واوساکت بود ، سرش رابرداشت وگفت هرچه خواندی بس است، حرف بزن ،گفتم :یاامیرالمومنین قسم به کسی‌که محمد (ص) را به نبوت برانگیخته هیچکس درهمی ودیناری ازطریق خراج برای من نیاورده ولی ماخانواده ابیطالب ، هدیه قبول می‌کنیم ... امیرالمومنین‌که برفقر و تنگدستی ما ، کثرت دشمن ماوخمسی‌که درخلافت پیشین ازماقطع کرده بودند آگاه شد ودانست که فشار زندگی برما سخت شده است وصدقه برما حرام است ودرعوض خداخمس رابرمامقررکرده است واکنون این‌وضع مارامجبورکرده است که هدیه قبول کنیم ،سکوت کرد ، سپس‌گفتم اگرامیرالمومنین به این پسرعمویش اجازه فرماید ، حدیثی ازطریق پدرانش ازپیغمبر (ص) نقل کند . وی گویی این‌راغنیمتی شمرد وگفت اجازه داری ، نقل کن ! گفتم : پدرم ازجدم تاپیغمبر (ص) ، برایم نقل کرد که "ان الرحم اذا مست رحماً تحرکت واضطربت" . کاش ببینم که دست تو به من رسیده است (دستت رابرروی خودم حس‌کنم) . بادستش به من اشاره کرد ، سپس‌گفت : بیانزدیک ، نزدیک رفتم ،بامن مصافحه کرد ومدتی طولانی مرابه خودش چسباند ، سپس

مراازخود ش جدا کرد ، ودوچشمش به اشک نشست ، پس به من گفت : بنشین ای موسی ، غم مدار، راست گفتی ، پدرت راست گفت وپیغمبر(ص) راست گفت ، خونم به تپش آمد ورگ هایم بجنبید وبدان که توگوشت منی وخون منی و آنچه برایم نقل کردی صحیح است وپرسید : یاابالحسن چندتانان خور داری ؟ گفت ازپانصد تابیشترند پرسید همه شان بچه های تواند ؟ گفت : نه ، بیشترشان خدم وحشم اند واما فرزند ، زیاده ازسی تامرد ند ازاین قرار، وزنان نیزازین قرار، پرسید چرا زنان رابه پسرعموهاشان وهم شان هاشان شوهر نمی دهی ؟ گفتم : پول جهیزیه شان نیست ، پرسید وضع درآمد املاکت ؟ گفتم : گاه هست وگاه نیست ، پرسید قرض برگردن داری ؟ گفتم : آری ، قریب ده هزار دینار. رشید گفت : ای پسر عومن آنقدر به تو پول می دهم تاپسران وزنان راهمسرد هی واملاکت راآباد کنی . (امام اوراد عامی کند وسپس می گوید) : ای امیرالمومنین خدای عز وجل بروالیان عهد خویش واجب کرده است که زندگی فقرای جامعه راتامین کنند و . . . لخت رابپوشانند وبه دردمند احسان نمایند وتوازهرکه چنین می کند سزاوارتری . گفت : می کنم .

(پس ازمطالبی که امام راجع به فضائل اهل بیت نقل می کند ومعارف وحقایقی که همه بارضایت بسیار ازطرف خلیفه پذیرفته میشود وبااحسنت احسنت خلیفه استقبال میشود ، درپایان ، خلیفه می گوید) : ای موسی ، احتیاجاتت رامطرح کن ! گفتم ای امیرالمومنین ، اول خواهش من ازتواین است که به من اجازه فرمایی که نزد زن وبچه ام برگردم ، من آنها راباچشمی گریان ودل ناامید ازاینکه مرادیگر ببینند ترک کردم . گفت ، اجازه داری ، بازهم بخواه ! گفتم خـــدا !

امیرالمومنین رابرای مایک مشت پسرعموهایش باقی بدارد ، من مردی عیالوارم و عائله ای سنگین بردوشم باراست وبعد ازخدا ، چشم های مابه کرم وبخشش امیرالمؤمنین دوخته است ونگاههای مانگران لطف واحسان بهشین او است تا مگر باز باما برسرمهر دیرین آید !

صد هزار درهم ویک دست لباس به من عطاکرد ومرا سوارنمود وبااحترام نزد زن وبچه ام برگرداند " .

(بحار ، ج ۱۱ ، ابواب تاریخ امام موسی(ع) ، باب مناظراته علیه السلام مع خلفاء الجور (!) صفحه ۲٦۸) .

امام بنده یزید!

یزید ، درسفر حج به مدینه رسید . مردی از قریش‌را مخاطب ساخت وگفت : "آیااقرار میکنی که بنده منی ، اگر بخواهم تورا میفروشم و اگر بخواهم به بندگیت میگیرم (۱)

مرد قریشی درپاسخ یزید گفت : "بخدا قسم ای یزید تو در قریش از نظر حسب گرامی تر ازمن نیستی ، پدرت از پدرم ، در جاهلیت واسلام ، برتر نیست وتو در دین از من برتر نیستی وبهتر ازمن نیستی ، چگونه آنچه را ازمن میخواهی اقرار کنم " ؟

یزید میگوید : اگر اقرار نکنی میکشمت "

مرد میگوید : کشتن من از کشتن حسین ابن علی بن رسول الله مهمتر نیست"

یزید این مرد را میکشد .

فردا علی بن حسین (ع) (امام سجاد) ، میگوید : " مگر نه اینست که اگر اقرار نکنم مثل آن مرد دیروزی مرا هم میکشی " ؟

یزید لعنه الله علیه میگوید : چرا .

علی بن حسین میگوید :" اقرت لك بما سالت ، اناعبد مکره فان شئت فامسك ، وان شئت فبع" .

---

۱ - درمتن بحار - چاپ قدیم - " استر فصتك" آمده " به حدس" استر فصتك گرفته ام .

(اقرار میکنم به آنچه خواستی ، من بنده ناراضی هستم ، پس اگر بخواهی نگهم دار ، واگر بخواهی مرا بفروش) !

یزید ، میگوید : این برایت بهتر است که خونت را حفظ کردی واز شرفت نکاستی!

"علامه مجلسی " تنها به نقل چنین " پرونده سازی ناجوانمردانه وکثیفی که ساخت مامورین تبلیغاتی وشایعه سازان دستگاه بنی امیه است " اکتفا نمیکند وبه اظهار نظر میپردازد . می فرماید دراین خبر اشکالی هست . اهل سیر (مورخین) می گویند : " یزید به حج نیامده واساسا درتمام مدت خلافت ازشام خارج نشده است " .

(راست هم هست ، بخصوص که اصلا یزید نمیتوانسته به حج بیاید زیرا مکه پایگاه عبدالله زبیر بوده وعبدالله همان کس است که با امام حسین ، بعنوان سرپیچی ازبیعت یزید ، مدینه را بسوی مکه ترک کردند ، امام بسوی کوفه حرکت کرد وعبدالله مکه رامرکز قدرت خود ساخت و خود وسپس پسرش مصعب برآن حکومت داشتند و یزید چگونه میتوانسته است به حج آید ؟ اما " علامه " به این واقعیت که مجعول بودن آن خبر راعلیه امام اثبات میکند اشاره نمی نماید وحتی گفته مورخین را — که میگویند یزیداصلا ازشام خارج نشده ومدینه نیامده وحج نکرده ، واین گفته بهترین سند برای تکذیب خبر است — به این بهانه که سخن مورخین قابل اعتماد نیست ، مخدوش میسازد ، وهمه دلایل عقلی ونقلی را که بی پایه بودن این اتهام زشت را اثبات میکند ، عمدا تضعیف مینماید و " اشکالی " را که به قول خود براین روایت وارد است رفع میکند ؟ اما جالب تراز اینها اظهار نظر وتحلیل تاریخی علامه به نفع این اتهام ،

نتیجه گیری او است وآخرین اظهار نظر او که وقتـــی

خواندم ، آتش گرفتم وشب را تاصبح همچون مارگزیده بر خود می پیچیدم و از خشم وعجز ، درتنهائی دردمندم فریاد میزدم ومیپرسیدم که : ولی نه ، امام نه ، فرزند علحسین وعلی وفاطمه ومحمـــد نه ، اویك مرد قریشی که هست ، یك عرب کـه هست ؟ ،

........وتو ، عالم نه ،روحانی نه ، شیعه نه ، مسلمان نه ، یك انسان که هستی ا . چگونه جرات نوشتن چنین دشنام کثیفی را میکنی ؟ وشما ، ای علمای بزرگ ، ای مدرسین ، ای فضلای حوزه امام صادق ، ای وعاظ شیعه اهل بیت ، شما که مسئول نگهبانی از ولایت وعصمت وفضیلت خاندان پیغمبریـــد و مبلغ مناقب وفضایل ائمه شیعه ووارث دویست و پنجاه سال جهاد مستمر شهدای آزادی و پیشوایان جوانمردی و کرامت انسانی اهل بیت و هزار سال مبارزه مداوم علما ونویسندگان و شعرا ومجاهدان تاریخ شیعه ، اگر آنروز دستگاه شاه سلطان حسین چنین نویسنده هائی را" ملا باشی " رسمی میکرد وچنین نوشته هائی را " دائره المعارف شیعه " میخواند ، امروز چرا سکوت میکنید ؟ چرا چنیـــــــــن اهانتهای هولناکی را تحمل میکنید ؟ ، شما روشنفکران آزاد اندیش حـــوزه علمی شیعه ، چرا هنوز هم حرمت این " تشیع شاهسلطان حسینی " را حفظ میکنیم ؟ مگر حرمت ملا باشی صفوی از حرمت امام عزیز تر است ؟ وگر " مصالـــح صنفی " بر " حقایق

دینی « مقدم است ؟ چرا شما مرا که می‌نویسم تشیع اسلام حقیقت است و تسنن اسلام مصلحت و آن اسلام مردمی و این اسلام دولتی و وجدان امروز همهٔ روشنفکران مسئول مبارز جهان ، نیازمند تشیع ـ یعنی امامت و عـــدالت ـ است و « قرن ما در جستجوی علی » و « علی ، انسانی است کـــه هست ، از آنگونه که باید باشد و نیست « .... و فاطمه ، از « دختر خدیجـــه و پیغمبر و همسر علی و مادر حسین و زینب بودن » برتر است و امام چهـــارم « امام نه جبار ، سجـــاد این زیباترین روح پرستنده ۰ (زین العابدین) ، برای نخستین بار از « دعا » ، « جهاد » ساخت بنیانگذار مکتب « آگاهی نیاز ، عشق و جهاد در نیایش » است و آموزگار درس « مبارزه در عصـــر نتوانستن مطلق » است ....

و ~~عصبا~~ می‌خوانید و هیاهو می‌کنید که چرا جلو اسمشـــان « ع » نگذاشته‌ام و به امام اهانت کرده‌ام ! و چگونه است که ناقل و ناشر همهٔ تهمت‌ها و توهین‌ها و شایعه‌سازی‌های تبلیغات چی‌های اموی و عباسی و خرافه‌های زشت و حتی جعلیات دشمنان کینه‌تـــوز اسلام و بخصوص اهل بیت و دروغ‌های مسخره و توهین آمیـــز دست‌ها و دستگاههای جباران و جلادان ضد نهضت عدالتخواه و آزادی ـ طلب و حق پرست شیعه در تاریخ اسلام را ، شما « امام سیزدهم » ، نموده‌اید و معصوم پانـــزدهم و..........

به این‌ها هم کاری نـــدارم ، شاید هنوز هم همان مصالح خاصی که تشیع صفوی را برسرنوشت ایمان و عقل مردم ما مسلط کرد تا جامعهٔ شیعـــه را هم از پیروان محمد (ص) در جهان جدا کند و هم از پیروی علـــی در اندیشه ، هنوز هم وجود داشته باشد و احترام رئیس صنفه و حفظ مصلحت ، از حـــرمت امام

دین و احیای حقیقت ، لازم‌تر نماید ، اما من - به نمایندگی روشنفکران امروز نه در برابر بینهٔ روشنفکران معتقد به ایدئولوژی‌های ضد دینی مدعی هستیم که مکتب علی ما را از هر ایدئولوژی برای تحقق عدالت و رهبری روح مترقی علمی و اجتماعی و انسانی و بینش انقلابی آزادیخواهانه بی‌نیاز می‌سازد و زندگی و اندیشه و جبهه‌گیری و شخصیت ائمه شیعه نمونه عینی جهاد و شهادت و حریت و دانش و مردم خواهی و آشتی ناپذیری با ستم و تبعیض و اختناق و خرافه و تخدیر و ضعف است - اعتراضم به علمای روشنفکر و آزادیخواه تشیع علوی است که چرا و بخاطر چه مصلحتی اعتراض نمی‌کنند ؟ در این دو سه قرن - که فرصت داشته‌اند و مسئولیت - عقل مردم را و روح جامعه را، و آبروی شیعه را از این طلسم‌ها نجات نداده‌اند و این بت‌هائی را که هالهٔ تقدس بر گرد سر دارند نشکسته‌اند و امروز، به مستشرقین غربی ، علمای سنی و روشنفکران خود ما که شیعه را از چشم این‌ها می‌بینند و می‌گریزند و یا محکوم و متهم می‌کنند و در عصری که افراد عادی ماتریالیست در راه عقیده‌شان چنین فداکاری‌هائی شگفت می‌کنند و مرگ را به‌بازی می‌گیرند ، روحانیون شیعه صفوی را می‌بینند که در مقدمهٔ کتاب‌هاشان حمدها و ثناها در تملق می‌آفرینند و در این کتاب‌های مقدس و معروف می‌خوانند که امام شیعه که بر کائنات ولایت دارند و برهمهٔ انبیاء فضیلت و دارای مقام عصمت اند و مظهر علم نبوت ، در زندان آن‌همه عجز و لابه می‌کند که آزاد شود و در برابر سربازان دشمن آن همه استغاثه و استرحام برای آب‌خوردن و در برابر حاکم خلیفه جلاد ، او را التماس می‌کند - برای پول و دعا که " چشم زن و بچه‌ام به دست بخشنده تو دوخته است "

و اکنون ، « امام بیماری ، که به یزید اعتراض میکند که یک « مرد قریشی گمنام » حاضر نمی شود و از زندگی چشم می پوشد !

« با اختلافی که در قول اهل سیره هست ، این خبر صحیح بنظر میرسد ومن فکر می کنم این ملاقات و گفتگو بین امام و یزید صورت نگرفته است (زیرا بعید است که یزید به مدینه آمده باشد) بلکه احتمال می دهم که این ملاقات و گفتگو و اعتراف امام بین امام و مسلم بن عقبه روی داده است که برای اخذ بیعت از طرف یزید به ماموریت ، به مدینه آمده است » !

(بحار الانوار علامه مجلسی ، جلد یازدهم ، ص ۴۰)

سه ماه و نیم است که از آن شب که این « خبر » را در بحار خواندم می گذرد . یک لحظه از این فاجعه فارغ نیستم ، درد دیگرم تردیدی بود که در نقل این « خبر » داشتم . چگونه قلمی را که « مکتب سجاد » را نوشته و دلی که به این روح پر از عظمت و لطافت ودرد و زیبائی عشق می ورزد حاضر کنم که چنین سطور زشتی راحتی برای تبرئهٔ امام و اثبات این امر که آنچه در دائره المعارف شیعه به عنوان یک روایت شیعی نوشته اند ، یک تهمت سیاسی اموی است .

تردید دیگرم این بود که به عنوان اهانت به علامهٔ مجلسی ، باید جانم را چرب کنم . بالاخره تصمیم گرفتم که بین حرمت علامه مجلسی و امام سجاد ، دومی را انتخاب کنم ، ....

.... من که چیزی ندارم از دست بدهم چرا سکوت کنم ؟

لابد ازخود می پرسید این تضاد درمعرفی امام چرا؟ چرا امام در آسمان همپای خدا و "همان ولایتی که خدا برجهان دارد برای امام هم ثابت است"! ودر زمین ، اینچنین همکار ضعیف وتسلیم خلیفه ؟؟ چرا ائمهٔ بزرگ شیعه که معصوم اند ومظهر عدالت وآزادی ورهبرجهاد مستمروهمگی درمبارزه باظلم یا "مسموم شدند ویا مقتول" ، درمکتب تشیع صفوی ، بدین صورت زشت وتحقیر آمیزی که شایستهٔ یك شیعهٔ عادی هم نیست به مردم معرفی میشوند ؟

امام شیعه کسی است که یقهٔ خلیفهٔ جبار رامی گیرد که "فدك حقیقی" راپس بدهید ، وخلیفه می گوید : "فدك رابشما پس می دهم" وامام توضیح می دهد که " فدك حقیقی ما را مامطالبه می کنیم"! وخلیفه باشگفتی میپرسد: "فدك حقیقی کجا است" ؟ وامام شرح می دهد :"فدك حقیقی ماکه شماغصب کرده اید ازشمال افریقا است واز مشرق هند واز ..." ؟!

یعنی چه ؟

وامام شیعه همان آزاد مرد بزرگ اندیش وضعف ناشناسی است که وقتی یکی از یارانش که چندین چهار پا داشت وبرای سواری به کرایه می داد ، به امام گزارش داد که خلیفه هارون ، برای سفرحاجیان ، چهارپایا مرابه کرایه گرفته است امام به وی اعتراض می کند .ود ر قبال سؤال مرد ، امام توضیح می دهد که : " توباخلیفه قرارداد بسته ای که درپایان کارمزد کارت از اوبگیری ، بیشك دردلت ، دوست داری که خلیفه تاآخرکارباشد تاطلبت از وی بگیری . واین یعنی برای چند روز خواستن که ظالمی باقی بماند "!

چنین امامی را ، شیعهٔ صفوی تااین حد تحقیر می کنند ودربرابر خلفاءجورضعف وتسلیم وحتی ... نشان می دهند ؟

بجای نتیجه گیری وپاسخ به این سوال ، فکرمی کنم بهترین پاسخ متنی مستند از یکی ازکتب مشهور تشیع صفوی باشد وآن مقدمه ای است بقلم شخص علامه مجلسی نویسنده ٔ کتاب مشهور بحارالانوار ، برکتاب معروف "زاد المعاد" که یک کتاب دعااست وویژه ٔ تزکیه وتصفیه ٔروح وتعلیم سخن گفتن انسان باخدا وپرورش روح خدا پرستی وتوحید :

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی جعل العبادة وسیلة لنیل السعادة في الاخرة والاولی والصلوة علی سید الوری محمد وعترته ائمة الهدی اما بعد بنده خاطی محمد باقر بن محمد تقی عفی الله عن جرائمهما بر الواح ارواح صافیه برادران ایمانی واخلای روحانی مینگارد که چون جناب مقدس ایزدی تعالی شانه برای هدایت گمگشتگان بوادی جهالت وحیرت لا لت طریق صوم وصلوة ودعا وعبادات که اشرف واقرب طرق نیل سعادات اند مقرر گردانیده واز حضرت رسول

خدا و ائمه هدی صلوات الله علیه و علیهم اجمعین
ادعیه و اعمال بسیار منقول گردیده که کتب دعا
مشحون است از آنها و این خادم اخبار ائمهٔ اطهار
علیهم صلوات الملک الغفار اکثر آنها را در کتاب
بحار الانوار ایراد نموده ام و اکثر خلق را باعتبار
اشتغال بانواع اشغال دنیویه و غیرها تحصیل
آنها و عمل بجمیع آنها میسر نیست خواستم منتخبی از
اعمال سال و فضایل ایام و لیالی شریفه و اعمال
آنها که باسانید صحیحه و معتبره وارد شده است
در این رساله ایراد نمایم که عامهٔ خلق از برکات
آنها محروم نباشند و شاید که بندهٔ عاصی را بدعای
مغفرت یاد نمایند و مستحق گردانیدم انوار زاد
المعاد عسی الله ان یهدینا و ایاهم الی سبیل
الرشاد و چون اتمام این رساله و آغاز و انجام این
عجاله در زمان دولت عدالت ثمره و اوان سلطنت
سعادت اثر اعلیحضرت سید سلاطین زمان و

سرور خواقین دوران، شیرازهٔ اوراق ملت و دین،
نقاوهٔ احفاد سید المرسلین، آب و رنگ گلستان
مصطفوی، چشم و چراغ دودمان مرتضوی،،
سلطان جم خدم، و خاقان فریشته حشم، شجاعت
نژادی که تیغ ابدارش برای سرهای کفار دهر دیت
بسوی دار بوار، و حسام آتش بارش برای خرمن
حیات مخالفان و معاندان مضده، قه یرسل علیکما
شواظ من نار دستهای داعیان مزید رفعتشان
در آستان رفیع البنیانش با کف خضیب هم دستان
و خروش صوفیان صفوت نشان بزمزمهٔ دعای
خلود دولت ابد توامان با عندلیبان اغصان سدرة
المنتهی هم داستان، هر که تیغ خلاف از نیام کین
بر کشید چون بید بر خود بلرزید، و هر که چهار
آئینهٔ نفاق در بر کشید صورت مرگ خود را در
آن دید، گره جبین مهر رش عقده کشای گرههای کار
بستگان، کشادگی کف دریانوالش، سحاب مزارع

املهای بزم دکان مؤسس قواعد ملت ودین ٭
مروج شریعت آبای طاهرین ٭ حیاض ساحت درگاه
خلایق پناهش ٭ از تقبیل شفاه سلاطین زمان لبریز ٭
وخواقین دوران ٭ در صرح ممرد عزت وجلالش
تر زبان بندای قد مسنا الضر ایها العزیز ٭
اعنی السلطان الاعظم ٭ والخاقان الاعدل ٭
الاکرم ٭ ملجا الاکاسرة ٭ وملاذ القیاصرة
محیی مراسم الشریعة الغراء ٭ ومشید قواعد
الملة البیضاء ٭ السلطان بن السلطان ٭ والخاقان بن
الخاقان ٭ الشاه سلطان حسین الموسوی الحسینی
الصفوی بهادرخان ٭ لازالت رایات دولته
مرفوعة ٭ وهامات اعدائه مقموعة میسر گردید
تحفهٔ بارگاه خلایق امیدگاه گردانید امید که
مقبول طبع اشرف گردد ٭ وآن اعلیحضرت از فوائد
آن منتفع گردند بمحمد وآله الطاهرین ٭ والله
الموفق والمعین ٭ وان مشتملست بر چهارده باب

مسیحیت غربی وتشیع صفوی ، فرنگی د رکربلا !

رابطهٔ صفویه با مسیحیت

پیدا است وهرد وباهم علیه قدرت جهانی کشورهای اسلامی که د رحکومت عثمانی یک امپراطوری بزرگ تشکیل داده بودند واروپا رابه خطرافکنده بودند، همدست وهمداستان اند ودرنتیجه ، دستگاه تبلیغاتی دستگاه ــ روحانیت صفوی ــ ناچار باید ، هماهنگ باسیاست ، تشیع رابامسیحیت نزدیک کند و همچنانکه شاه صفوی برای رضایت مسیحیت ، مسیحیان جلفا رابه ایران کوچ می‌دهد ودرکنار پایتخت‌شهرکی مستقل ــ بنام جلفا ــ برایشان می‌سازد وآنانرا می‌نوازد ومنشورهاودستورهای رسمی برای حمایت وآزادی مذهبی‌شان‌صادر می‌کند ، ملای صفوی نیز باید عناصر وحتی شخصیت های مسیحی رابصورت " پرسوناژهای مثبت ومحبوب " وارد نمایشنامه هائی کند که به نام تعزیهٔ کربلا وسیرهٔ ائمه وکرامات ومناقب اولیاء می‌سازد چنانکه می‌بینید یک آدم فکل کراواتی وعینکی را ، بنام فرنگی ، مسیحی اروپائی ، یانصرانی ، وارد معرکهٔ کربلا می‌کندوآن هم چه فرنگی نازنینی ! چقدر به یزید وانصارش بدوبیراه می‌گوید وچقدر ازظلم نسبت به اهل بیت اوقاتش‌تلخ است وعزاداروباعزاداران حسین همدرد ! که هرکس‌این‌شبیه رامی‌بیند بی‌اختیار دردلش می‌گوید که " سگ این نصرانی‌فرنگی ، به این‌بد سنی‌های قاتل‌اهل بیت می‌ارزد " ! وکارگردان هم همین رامی‌خواهد القاء کند (١) !

---

١ ــ بخصوص‌که روحانیت تشیع صفوی ازدیرباز ، ناصبی‌ها (وامروز وهابی‌ها) راکه اقلیتی بد اندیش‌اند وباخانوادهٔ علی (ع) دشمن ، بجای همهٔ ←

غرب زدگی شیعه

صفویه ناگهان نهضت تشیعی را که همیشه در زیرزمین‌ها مبارزه می کرد ، روی کار آورد ، می آورد روی بالکن ، درصحنه باز جامعه ، اما اقلیت شیعه ایرانی ، چون هرگز درطول تاریخ نتوانسته یک جامعه مستقل بسازد ، جز در دوره کوتاه حکومت آل بویه وحکومت هایی محلی موقتی چون سربداریه ، هیچگاه آزاد نبوده وامکان تظاهرات اجتماعی نداشته در اهل تسنن جا می‌زنند وبه شیعه بی اطلاع معرفی می کنند واین است که وقتی ایرانی‌ها مثلاً به مصر می روند وآن همه کتاب درشرح حال اهل بیت می بینند که یکی اش راهم درایران نمی یابند وبخصوص می‌بینند که ضریح زینب را ــ که احتمال می‌دهند زینب بزرگ ، خواهرامام حسین باشد ــ مصری‌ها مطاف خود کرده اند وتالاری به آن بزرگی ازجمعیت نمازگزار وزائر موج می‌زند وحتی مردم مرده هاشان را دور حرم زینب طواف می‌دهند تعجب می کنند ، که یعنی چه ؟ روحانیون صفوی که همه سنی‌ها را دشمن اهل بیت ومنکر فضائل علی وقاتل حسین (ع) واسیر کننده زینب (س) معرفی می کردند !

چنانکه ، روحانیت " تسنن اموی " هم علی اللهی ها رابجای همه شیعه جا می‌زنند وبه توده عامی اهل تسنن همه شیعیان را علی اللهی ومشرک معرفی می کنند .

تقیه بسرمی برده ، هنوزشعارهای اجتماعی ندارد ، هنوز مراسم علمی ندارد ، هنوزنمی داند که چگونه ودرچه فرمهای جمعی ونمایشهای عمومی تجلی کند ، سمبل وعلائم ومراسم اجتماعی ندارد ، اکنون که رژیم صفوی به این ها همه احتیاج دارد باید کاری کند . این کار بسیارساده انجام شد ، یك مقام رسمی وزارتی بوجود آمد ، وشخصیتی باسم " وزیرامور روضه خوانی "ماموریت یافت تا دراین زمینه دست بکار شود . این وزیرامورروضه خوانی اولین تحفه های غرب رادرقرن ١٦و١٧ بایران سوغات آورد ، واین اولین تماس فرهنگی ایران است باغرب ، نه آنچنانکه می گویند ، قرن نوزدهم و وارد کردن چاپخانه وبرق و روزنامه ونظام دارالفنون وحاجی امین الضرب وامیرکبیر ..!

وزیرامور روضه خوانی وتعزیه داری رفت به اروپای شرقی (که در آن هنگام صفویه روابط بسیارنزدیك ومرموزویژه ای باآنها داشتند)ودرباره مراسم دینی وتشریفات مذهبی آنجاتحقیق کرد ، مطالعه کرد وبسیاری از آن سنت هاومراسم جمعی مذهبی وتظاهرات اجتماعی مسیحیت ، وبرگزاری ونقل مصیبتهای مسیح وحواریون وشهدای تاریخ مسیحیت ونیز علائم وشعائر وابزارها ووسایل خاص این مراسم ودکورهای ویژه محافل دینی وکلیسارااقتباس کرد وهمه رابایران آورد ودراینجا ، بکمك روحانیون وابسته به رژیم صفوی ، آن فرم ها ورسوم رابا تشیع وتاریخ تشیع ومصالح ملی ومذهبی ایران تطبیق دادند وبه آن قالبهای مسیحی اروپایی محتوای شیعی ایرانی بخشیدند ، بطوریکه ناگهان درایران سمبلها ومراسم ومظاهر کاملا تازه ای که هرگز نه در ملیت ایران سابقه داشت ونه در دین اسلام ونه درمذهب شیعی ، بوجود

آمد . مراسمی ازنوع تعزیه گردانی ، شبیه سازی نعش وعلم وکتل وعماری وپرده داری وشمایل کشی ومعرکه گیری وقفل بندی وزنجیرزنی وتیغ زنی وموزیک وسنج زنی وتعزیه خوانی وفرم خاص وجدید وتشریفاتی " مصیبت خوانی " و " نوحه سرائی جمعی " ... که همه شکلش اقتباس ازمسیحیت است وهر کس باآن آشنااست ، بسادگی تشخیص می دهد که تقلید است .

اساس مراسم عزاداری مسیحیان برنمایش زندگی شهدای نخستین نهضت مسیحیت ونشان دادن مظلومیت وشهادت آنان دردوران حکومت شرک وکفر وامپراطوری وحشی سزارها وسرداران آنهااست ونیزشرح حال حواریون وبخصوص تراژدی مریم وبیان فضایل وکرامات ورنج ها ومظلومیت های او وازهمه مهمتراحیای خاطر خونین عیسی مسیح وشکنجه ها وظلم ها وسختی هائی که ازقوم خود (یهودی ها) وازظلمه (رومی های بیرحم) تحمل کرده است تحت عنوان " *passions* " یعنی "مصائب" که مراسم واشکال ـ برگزاری ونمایش وبیان آن بوسیله صفویه تقلید واقتباس شده است و در خدمت تاریخ خاص شیعه وبیان مصائب اهل بیت وحضرت فاطمه زهراوبالاخص شهادت امام حسین وخاندان واصحاب بزرگوارش قرارگرفته است .

قفل زنی وسیله زنی زنجیرزنی وتیغ زنی حتی هم اکنون ، به همین شکل درلورد (*lourdes*) سالیانه درسالروزشهادت مسیح برگزار می شود واین است که بااینکه ازنظر اسلامی این اعمال محکوم است وعلمای حقیقی اسلامی نه تنهاآنراتأیید نکرده اند که جداً مخالف اند واین نمایش ها رابرخلاف موازین علمی شرعی دانند ولی همواره وهمه ساله دراین دوسه قرن انجام

می‌شده است واین درعین‌حال که شگفت انگیزاست روشن کننده این نظرمن است که این مراسم ابتکارسیاست بوده است نه روحانیت واقعی ونشان می‌دهد که این تظاهرات پرشوروسازمان‌یافته وبسیارنیرومند، بااینکه صد در صد مذهبی وشیعی است وبنام امام وخاندان پیغمبر وولایت علی وعشق مذهبی انجام می‌شود مورد تأیید علمای شیعی نیست وحتی علما غالباً دربرابر آن ناچار "تقیه "می‌کرده اند وازمخالفت علنی وجدی خودداری می‌نموده اند واین روشن می‌کند که مصالح سیاسی وقدرت حکومت بوده است که این مراسم واعمال وشعائر رابرعلما تحمیل کرده است وگردانندگان آن نیزخود به این امر بیش وکم واقفند که عالم وفقیه واقعی شیعی آنهاراتأیید نمی‌کند ولی بنام اینکه: این کاره عشق است، کارشرع نیست، خود رااز قید فتوای عالم رهامی‌کرده‌اند چنانکه درپاسخ عالمی که به یکی ازهمین سرحلقه هاگفته بود این اعمال باموازین شرع نمی‌خواند گفته بود: "آقا، یازده ماه ازسال رامابه حرف شما گوش می‌دهیم واین یك ماه راشمابه حرف ماگوش کنید، این کارمستحب ومکروه وحلال وحرام نیست، جنون محبت علی وعشق حسین است، عاشورا ماراد یوانه می‌کند، خونمان راجوش می‌آورد، دلمان می‌خواهد خودمان را آتش بزنیم، دستگاه امام حسین ازدستگاه خداسوااست، اگرخدا ما را به گناه عشق حسین به جهنم هم‌ببرد باشوق وشکرخودمان رادرآتش می اندازیم، بگذارمارابسوزد ٠٠"٠این‌گونه استدلال واحساسات، پیداست که بامنطق عقلی وعقلائی اسلام وتشیع علمی ارتباطی ندارد، کاملاًپیداست که زبان تصوف است واحساسات غلاة وپرورده کاردرویشان وشاعران وروضه خوانان وخطبا ومبلغان عوام که همه مستقیم وغیرمستقیم ازنهضت صفوی آب می‌خورند

وکارگزاران وبلندگوهاورادیوهای رسمی زمان بوده اند وبه دربارصفوی بیشتر بسته بودند تاحوزه های علمی،من فکرمی‌کنم اینکه امروز، یک مجتهد، فقیه وعالم بزرگ شیعی، منبر رفتن وتبلیغ کردن ودرمحافل وتکایاومساجد حرف زدن را برای مقام خود کسرمی‌دانند وسبک تلقی می‌کند یادگارهمان دوره است که منبرها، تریبون های تبلیغاتی دستگاه حکومت شده بود ومنبری ها سخنگوهای سیاست نه علم وروحانیت• این مراسم غالباً بروشنی باسنت ها وحتی احکام شرعی منافات دارد، حرمتی‌که مسلمان وشیعه برای ائمه وخاندان پیغمبر وبخصوص حرم پیغمبر وامام قائل است پیداااست ودرعین حال در شبیه ها، یک نرّه مرد نتراشیده سکینه میشود یازینب ودرصحنه ظاهرمی‌شود، یاموسیقی که علماآنهمه باکراهت وحرمت تلقی می‌کنند، درشبیه وتعزیه حفظ شده است وپیداست که ازمسیحیت آمده است شبیه وتعزیه ونعش، تقلید کورکورانه ازمراسم" میسترهای هفتگانه Sept Mysteres"و " میراکل Miracles" ونمایش نعش عیسی برصلیب وفرود آوردن ودفن وصعود ودیگر قضایااست•

نوحه های دسته جمعی درست یادآور " کور"های کلیسا است وپرده های سیاه که به شکل خاصی برسردرتکیه هاوپایه هاوکتیبه ها آویخته می‌شود وغالباً اشعارجودی ومحتشم وغیره برآن نقش‌شده بی‌کم‌وکاست ازپرده های کلیسا درمراسم تقلیدشده وشمایل گردانی ونقش صورت ائمه ودشمنان وحوادث کربلا وغیره که درمیان مردم نمایش داده می‌شود، پرتره سازی‌های مسیحی است حتی اسلوب نقاشی هاهمان است درحالیکه صورت سازی درمذهب مامکروه است، حتی نوری‌که بصورت یک‌هاله گرد سرائمه واهل

بهت دیده می‌شود درست تقلیدی‌است وشاید بافره ایزدی وفروغ یزدانی درایران‌باستان توجیه شده است .

این‌مراسم‌وتشریفات رسمی‌ومخصوص‌عزاداری اجتماعی ورسمی، همه فرم‌های تقلیدی از عزاداری ومصیبت خوانی‌وشبیه سازی مسیحیت اروپائی است، وحتی‌گاه بقدری ناشیانه این‌تقلید راکرده اندکه شکل‌صلیب راهم‌که درمراسم‌مذهبی مسیحی‌ها جلودسته هامیبرند، صفویه بدون‌اینکه کمترین تغییری‌درآن‌بدهند آوردند بایران وهمین الآن هم‌بدون توجه به شکل رمزی ومذهبی آن‌درمسیحیت، جلودسته هاراه میبرند وهمه می‌بینند که، شاخصهٔ نمایان‌هردستهٔ سینه زنی همین‌صلیب یعنی‌جریده است ودرعین‌حال درنظرهیچکس معلوم‌نیست برای چیست؟ وهیچکس ازآنهائی هم‌که آنرا میسازند وحمل می‌کنند نمی‌دانند برای‌چه چنین‌می‌کنند؟ اما، بااینکه این‌جریده درمیان ما هیچ‌مفهومی‌ندارد وکاری نمی‌کند، همه شخصیت و عظمت‌وافتخار یک دسته بهمان‌جریده اش‌وابسته است، دعواها سر جریده است، ارزش‌واعتبار وشکوه وفداکاری، اندازهٔ ایمان و شور دینی یک دسته به بزرگی وسنگینی وزیبائی وگرانی جریده اش‌بستگی‌دارد . جریده نه تنها ازنظر شکل همان‌صلیب است، بلکه ازنظر لفظ هم‌همان‌اسم‌صلیب است که همراه مسمی‌ازاروپای شرقی واززبان‌لاتین‌به فارسی‌آمده، چون کلمهٔ "جریده" نه درفارسی ونه درعربی بااین‌شکل هیچ‌مفهومی ندارد (۱)

۱- بنظر من‌کلمه "جریده" اصولا تلفظ فارسی "جروئیده" است و "CROIX" بمعنی‌صلیب است وحرف "C" درایتالیائی ولاتین‌صدای "ج" می دهد .

دکورهاوپوشش‌ها وپرده هائی‌که در اروپای شرقی وایتالیاوغالب کلیساهای کاتولیک وجود دارد وهمه می‌بینند ، باهمان‌شکل بایران آمد ،وچون‌مسجد امکانِ پذیرشِ‌این مراسم واین تزئینات جدید راند اشت وبرای چنین کارهائی ساخته نشده بود ، ساختمانهای خاص‌این امور بناشد بنام " تکیه " .

ترس ازمسجد

مسجد ، مظهر وحدت طبقاتی درامت است . حتی درجامعه های اسلامی که درهمهٔ ادوار، بیش‌وکم نظام طبقاتی را — هرچند نه بدانگونه که درشرق وغرب هست — حفظ کرده بودند ، مسجد یک چهرهٔ برجستهٔ ضد طبقاتی داشت ومجمعی بود که همهٔ مرزهای اختلاف وفاصله و تضاد اجتماعی رادرهم می‌ریخت ودرهم ریختگی قیدوبند هاوحدومرزهاوشکل برابری وبرادری واشتراك واجتماع و وحدت وخضوع ونفی تشخص‌وتفرد رابرهمه تحمیل می‌کرد ، خطوط اصلی سیمای اجتماعی مسجد راشخص‌پیغمبر چنان برجسته وقوی رسم کرده بود و بخصوص‌که تمامی اسلام را ونیز جامعهٔ‌مسلمان را وحتی زندگی شخصی خود را همه درمسجد وبرمسجد بنانموده بود که در نظام های ضد مردمی سلاطین اموی وعباسی وغزنوی وسلجوقی و ... حتی‌در سلطهٔ قدرت های ضد اسلامی که برای ریشه کن کردن اسلام یورش‌آورده — بودند ، نتوانستند چهرهٔ مسجد را مسخ کنند واین بود که ناچاردرکنارش‌به ترویج خانقاه پرداختند چنانکه عصر سلجوقی راعصرخانقاه لقب داده اند ومی‌بینیم که حتی طغرل وچنگیز — که درحمله به ایران ، مساجد راطویلهٔ اسبان خود میساختند ، برای خانقاه ها واصحاب خانقاه حرمت بسیارقائل

می‌شدند وهمیشه ، خانقاه ها بانذرها و وقف ها واطعام های رنگین وعمومی و مراسم رقص وسماع وتشریفات و ورود اقطاب وابدال ازهمه گوشه های جهان وپذیرائی مهمان‌های نامی و ورود شخصیت های بزرگ خان‌هاوخاقان‌هاوحتی خانواده هاشان گرم و روشن بود ومعمور ومساجد ، همچون شخصیت بزرگ علمی‌که به دهی‌کوچك درآید ، و باید خرجش کنند وپذیرائی وتجلیل وتکریم و تعظیم امابااوکاری و سروکاری ندارند ،بناهای پرشکوه و محترمی بودکه بـه رود ربایستی خدانگهش می‌داشتند و خرجش می‌کردند وکاشیکاری ومعماری وسنگ مرمر و قندیل وقالی ... امافقط برای ثواب، یعنی‌که درمرگ بدرد می‌خورد ونه درزندگی ، بدردبانی نه بکارمردم ، چه ، مسجد "خانه‌ٔخدا" است ونه "خانه‌ٔمردم" وبرای " کمك به خدا " است که شیروانی‌خانه اش را طلا می‌کنیم ودیواره های منزلش‌راکاشی معرق وسقف غرفه هایش‌راگچ بری .... مثل‌خانه‌ٔ سلطان وبه چشم وهم چشمی‌باخانه‌ٔ خداهای دیگر‌یاخانه های‌دیگر خدا (بتخانه ها ، معبدهای چین وهند وکنیسه‌ٔ یهود وکنشت مجوس وبخصوص‌کلیسای نصاری‌که مظهر شکوه وجلال وزیبائی وزینت است) .

این بودکه قدرت هامجبور بودند هم‌مسجد را نگاه دارند وحتی‌باتجلیل وتعظیم وتعمیر بسیار ، ودرعین حال آنرامتروك وبی‌مصرف وفلج سازند.چگونه جمع این دونقش‌متناقض‌ممکن است ؟ اولاً تعمیرمسجد راکه قرآن‌به صراحت فرمان می‌دهد (۱)، بمعنی‌ترمیم‌وحتی درمعنی سخاوتمندانه ترواراد تمندانه تر

۱ـ " انمایعمّرمساجد الله من‌آمن‌بالله ..." مقصود قرآن ازتعمیر، معنی فارسی‌کلمه نیست !که ترمیم ساختمان مسجد باشد .تعمیرمسجد یعنی‌گرم‌ورایج و زنده وفعال وآبادکردن این کانون است .

و بزرگمنشانه تر ، عمارت کردن بنای مسجد گرفتند ، نه که آنرا همچون کانون فروزان وروشنگروگرمادهٔ محیط ، فعال و زنده نگاهداشتن ومحورومرجع وقلب اندام جامعه کردن ، بلکه موزه ای ساختن مظهر هنرمندی و ذوق وسمبل یک گروه ، آبروی یک شهر ، یک ملت ، یک طبقه ، صنف ویافرقهٔ مذهبی دربرابر دیگران و پرچم تجلیگاه روح جمعی وزیبائی وعظمت وگرانی وهنرش نه روشن کنندهٔ دل دوست وکورکنندهٔ چشم دشمن ودیگرهیچ ! وعوام راهمین بس است که خیالش ازجانب خدا راحت شود ومتولیان ومروجان واسلام پناهان واسلام مداران رااز ته دل شاکرباشد وببیند که "آبروی اسلام" تامین است وخانهٔ خدا "معمور" و ... دیگرچه می خواهی ؟ چیز دیگری می خواهی برو بهشت زهرا ! مسجد مظهر اسلام است وببین مسجد شیخ لطف الله ، مسجد شاه ، مسجد الحمراء ومسجد اموی ، مسجد ... هریک وجب کاشی معرقش که باسفیدهٔ تخم مرغ خاکش را گل ساخته اند ، صد برابرتمام مسجد پیغمبر درمدینه قیمت دارد ! کجا اسلام عقب رفته وایمان واخلاص کم شده ؟

می بینیم ، مسجد ــ که روح اسلام اولیه ، ازتزیین آن کراهت داشت ، شد خانهٔ هنروطلا ، موزهٔ زیبائی وزینت ، اما " روح اسلام " اززیرسقف های گچ بری شده وقندیل های چهلچراغ وغرفه های پرجلالش رخت بربست و " روحانیت ادیان "(۱) بد انجا رخت کشید و درآن منزل کرد وصاحبخانهٔ جدید دیگرنتوانست باصاحبخانهٔ قدیم که خدا بود وخانواده اش یعنی مردم ، همخانه باشد ، خدا وخلق ازاین مسجد که اکنون کاخ شد رفتند ولی او ، به نیابت هردو

۱ ــ اگرفرصت کردید ، مقالهٔ "معبد " را درکتاب " کویر " بخوانید .

آنجانشیمن کرد وازجانب هرد وسخن می‌گفت وشگفتا که بین سرپرست خانواده و اعضاء خانواده اش ،عیالش : خلق ، واسطه شد وازطرف این به او وازربان او، به این پیغام می‌برد وپیغام می‌آورد وکارش همین بود واینجا هم دفتر کارش!

این بود که مسجد عصرپیغمبر یک خانه" سه بعدی بود : هم معبد ، هم مدرسه وهم پارلمان آزاد مردم، پارلمانی که هرکسی ازمردم، در آن نماینده است!

وبعدها یک کاخ پرشکوه وبی بعد!

بااین همه ،همیشه حکومتها ،چه در دوره پیش ازصفویه وچه دوره بعد از صفویه ازمسجد گریزان بودند وترسان ، وتاریخ هم به اینها حق می‌دهد، برای اینکه همه قیام ها ازمسجد ها شروع شده ،حتی مشروطه راشما نگاه کنید ،نقش مسجد را در آن می‌بینید .یکی ازدوستانم (ازدانشجویان سابق ایرانی در فرانسه) تزدکترائی داشت بنام "نقش مسجد درتحولات تاریخی وسیاسی" .زیرا ، مسجد، پیش ازآنکه آنرا به شکل امروز درآورند وازفعالیت بیندازند ،وبنام اینکه حرف دنیا درمسجد زدن حرام است ، آنرا بصورت یک "معبد متروک" درآورند و فلج کنند وازمتن زندگی کنارش گذارند ، کانون فعال وجوشانی بود که مغز و قلب اندام جامعه بود ،ودرتن شهر می‌تپید ،وحرکت وحیات وحرارت ایجاد. می‌کرد ،چون مسجد آنچنان که پیغمبر بناکرد وسپس درتاریخ اسلام نیزادامه داشت، مثل کلیسا یادیریا آتشگاه ،تنها یک "معبد "نبود ، درعین حال ،هم حوزه علم وبحث وتدبر وتفکر علمی بود ، هم محل شور وطرح مسائل سیاسی و نظامی واجتماعی ، هم یک پارلمان غیررسمی وطبیعی وهم یک "هاید پارک" — حقیقی که درآن توده مردم آزادانه جمع می‌شدند ودسته های مختلف یا مجتمعی

تشکیل می‌دادند وبه بحث‌وگفتگوی آزاد می‌پرداختند وهم یک "خانه" مردم (۱) که درآن تریبون‌های آزاد دراختیارهرکسی بود که حرفی دارد وپیامی، ومی‌خواهد بگوش مردم برساند، واین‌است که نامش "خانه خدا" و"خانه مردم" هم هست.

این‌است که چنانکه دراسلام شناسی گفته ام، مسجد، هم معبد مسیح بود وهم آکادمیای افلاطون وهم " سنای روم " ، وتوده مردم چنان باآن خو کرده بودند که هرحادثه ای پیش می‌آمد، خود بخود وبی‌قرارو دعوتی بسوی مسجد می‌شتافتند. برای همین هم هست که همیشه کانون جنبش‌ها وجهش‌های بسیار درمیان توده بود، ومرجع فعال ومرجع آزاد توده، ازاین روبود که حکومتها ازآن بیمناک بودند ومی‌کوشیدند تاآنرا ازفعالیت بیندازند، وچون نمی‌توانستند درش راببندند، مسئولیتهایش راازاوگرفتند وازرواجش انداختند. واین است که حکومتهای سنی پیش ازصفویه خانقاه ساختند و آنرا دربرابر مسجد، درجامعه تکثیر کردند، وباشرکت خود ونذرها واطعام‌ها و وقفها وتجلیل وتعظیم‌های بسیار، گرمش کردند وازدوره صفویه به بعد، حکومتهای شیعی، جداازمسجد! تکیه ساختند، تااین مراسم خاص درآنجا انجام گیرد وبازمسجد، خانه ای سرد وخالی‌وبی‌شور وحرارت گردد.

اماصفویه چون صوفی بودند، ویکی ازابعاد سه گانه تشیع صفوی تصوف است، خانقاه‌ها رانیزگرم ورایج نگاه داشتند، منتهی‌خانقاه‌ها برای‌خواص، تکیه‌ها برای‌عوام، ومسجد؟ هیچ، کاخ مجللی برای خدا!

تقلید وسوگواری

شاید به این‌یادآوری نیازباشد که این‌انتقاد نه ازاصل "سوگواری" است ونه حتی‌ازاصل "تقلید"!

تقلید اگرآگاهانه ومنطقی وسازگاربامبانی اعتقادی ونیازاجتماعی‌باشد یک‌کارمترقی است، یک نوع "فراگیری" و"آموزش" است وحتی‌عامل ترقی

۱—

وتکامل و نشانه روشنفکری و هوشیاری ملل . آنچه امروز معتقدیم که از تجربه های غرب وتکنیك جدید ، نه تنهابرای زندگی اجتماعی واقتصادی وعلمی بلکه دراه تحقیقات اسلامی واشاعه افکاروعقاید مذهبی واحیاء وطرح مسائل فکری وفرهنگی خویش باید بهره جست جزاین نیست . اکنون اکثریت روشنفکران مذهبی که باجهان امروزوجامعه خود آشنائی دارند وبه مذهب نیز آگاهانه می اندیشند درجستجوی آنند که تلویزیون ، تئاتر وسینمارا ازغرب بگیرند وبه استخدام فکر وفرهنگ ومذهب خود درآورند تابتوانند هم عمق نفوذ وهم دامنه تاثیر تبلیغات رابیشتر کنند وازطرفی شکل تبلیغ رابازمان سازگاری دهند واین یك جستجوی مترقی ومنطقی است وتقلیدی که نشانه بیداری وآگاهی است , اماآنچه درصفویه قابل انتقاد است تقلید ناشیانه وناسازگارو عامیانه وحتی گاه رسماً مغایر باروح وجهت وحتی حکم اسلامی وبویژه شیعی است واینکه مجموعه این مراسم وتشریفات وشعائرتقلیدی در جهت تحریك تعصب وروح تفرقه وانجام برنامه فرقه بازی سیاسی درمیان توده بنام مذهب استخدام شد وبالاخره , همه این اشکال واشیاء فقط احساسات رابرمی انگیخت اما کمترین نقشی نداشت درشناخت وشعورو بیداری مردم شیعه وتحلیل وتفسیروبیان روشنگرانه حقایق اعتقادی وآموزش درست و وسیع مفاهیم مذهبی وطرح وتجسم روح وفلسفه وآثاررستاخیزکربلاوشناساندن شخصیتهای بزرگ وهدفهای بزرگ این قیام شگفت . هدف صفویه تنها تحریك تعصب هاواحساسات ناآگاهانه توده بود وبرگزاری کارناوال های مذهبی و تراژدی های تاریخی به سبك مسیحیت ونه اسلام که برای هرعمل کوچکش ,حتی یك

امر عادی ، اثرسازنده وآموزنده وبرداشت ونتیجه منطقی اش را طلب می کند .

چه بسا این مراسم وتشریفات ظاهری وعاطفی ، خود وسیله ای بود که مردم ازشناخت حقیقت وتفکر ومطالعه در فلسفه و روح وهدفهای اصلی مکتب تشیع وانقلاب کربلا غافل مانند ، زیراهیچ جهلی سنگین تر از جهل مردمی نیست که یک نوع احساس معرفت کاذب پیدا کرده اند . چون دوماه محرم وصفر راپیوسته ازعاشوراگفته اند وبرحسین گریسته اند ودهماه دیگر مصائب ومناقب اورا تکرار می کنند ، بصورت درونی احساس می کنند که لابد کربلا راو قهرمان کربلا را می شناسند !

اصل سوگواری نیزکه ، پیش از صفویه ، حتی از روزگار ائمهٔ شیعی (ازجمله امام ششم) ، در شیعه یک سنت بود ، یک سنت مترقی وحتی در عصر اختناق وسکوت و وحشت ودشمنی خلافت ، یک سنت انقلابی بشمارمیرفت . غیرازاینکه این اصل ، ازنظرروحی واعتقادی در پرورش ایمان وتلطیف روح اخلاقی وعاطفی فرد اثری عمیق وآموزنده دارد ومن در کتاب "فاطمه ، فاطمه است" ، به تفصیل ازآن سخن گفته ام ، درروزگاری که حکومت ها به کمک روحانیون وابسته و مورخان ونویسندگان ووعاظ اجیرشان می کوشیدند تاواقعه کربلارا ازتاریخ اسلام حذف کنند واین جوشش انقلابی حیات بخش ابدی رادرخاطره ها بکشند وبه فراموشی بسپارند ، این سنت یک نوع مبارزهٔ دائمی مردم درزمینهٔ فکری واجتماعی و حتی سیاسی بادستگاه بود که می خواست یک تاریخ مصلحتی وساخته وپرداخته و خوبوخوشی برای مردم تدوین کند که درآن هیچ حادثهٔ غیرعادی وغیرطبیعی وغیر اسلامی وجریان بدی اتفاق نیفتاده واصلاً خبری نبوده وچیزی نشده !.

۱ — ونیزسخنرانی مستقل بنام "نقش انقلابی یاد ویاد آوران درتاریخ شیعه" — ارشاد

اما آنچه در کار صفویه مطرح است ، مساله اشکال و اشباه ورسوم و تشریفات تقلیدی سوگواری است وثانیاً هدف سیاسی وانحرافی بی که در این استخدام وتقلید ، در جهت مصالح حکومتی خود ودر خلاف جهت آگاهی مردم وشناخت تشیع تعقیب می کردند •

تغییر جهت تشیع

روح وجهت تشیع از اینجا عوض می شود که ، تشیع آزاد میشود ، به پیروزی میرسد ، وپس از دست آوردن قدرت ، حاکم برسرنوشت وجامعهٔ خویش می شود ، اما متوقف می گردد • چون فرصت نیست تشریح کنم ، یک نمونه عرض می کنم وشما از این مجمل حدیث مفصلش رابخوانید ، وآن این است که علمای شیعه که درطول ۱۰ قرن پاسدار پرچم حسینی بودند ، ودرطول ده قرن در " کنار مردم " می زیستند ، همواره در این مدت برای حکومتهای فاسد منشأ خطر بودند ، اما همینکه جایشان را عوض کردند ودر " کنار حاکم " قرار گرفتند ، ازهمین جا همه چیزعوض شد •

در کتاب " وعاظ السلاطین " — آقای دکترعلی الوردی میگوید :
علمای شیعه یک امتیاز بزرگ برعلمای اهل تسنن دارند ، اینان اصولاً مقامهائی هستند آزاد ، که ازلحاظ اقتصادی وازنظر اجتماعی نه کارمند جائی هستند ونه به قدرت حکومت وابسته اند ونه بسازمان رسمی دیگری ، بلکه شخصیتهائی هستند مستقل وآزاد • بخصوص ازنظر اقتصادی که وابسته بتودهٔ مرد مند ، وتودهٔ مردمند که آنها را اداره می کنند وبآنها قدرت می بخشند ، پس منشا• نفوذشان ، مقامشان ، قدرت وحیثیتشان وحتی سرچشمهٔ زندگی مادی ودر

آمد مالیشان توده مردمند ، برای همین است که برخلاف علمای تسنن ، (که آنان هم مانند سایر مقامات دولتی شان ازحکومت رسمی ابلاغ در دست دارند) ، علمای شیعه درعمق مردم بوده اند . این است که تحلیل جامعه شناسی نشان می دهد که ، چگونه نقش اجتماعی علمای شیعه درطول تاریخ اسلام بانقش اجتماعی علمای تسنن متضاد بوده . اینها همواره توی مردم ، در پیشاپیش مردم ودربرابر نظام حاکم بودند ، وآنها پیوسته جزئی ازدستگاه حاکم . وهم اینکه عالم شیعی (حتی آن کسی هم که خیلی دارای حسن نیت وصداقت نباشد) چون ازتوده وازافکارعمومی تغذیه میکند ، هم تغذیه مادی وهم معنوی ، برای اینکه مورد قبول مردم قراربگیرد ناچاراست زندگیش رابراساس تقوی طرح کند ، وگرنه نابود می شود ، حتی بگونه ای که اگرحکومت هم خواسته باشد ازاو نگهداری کند نمی تواند .

بنابراین ازخصوصیات علماءشیعه ، یکی درگیربودن مداوم آنها بانظام حاکم درطول تاریخ بوده است ، ویکی تقوای بارز وآشکارشان ، که هنوز هم این چهره راحفظ کرده اند . روحانیت شیعه متقی ترین روحانیتی است که امروز درجهان وجود دارد ، بطوریکه "ونسان مونتی" که بادید جامعه شناسی ازطلبه ایران بحث می کند می گوید : اینها "پرولتر"[1] هستند ، نه تنها "کارگرفکری" که حتی "پرولتر فکری" هستند . یك طلبه ای که با ۱۰ یا ۲۰ یا ۳۰ تومان درماه زندگی می کند ، وغالبا درحالیکه هیچ تضمین مادی برای اونیست ، بهترازدانشجوی دانشگاهی درس می خواند ، این یك پرولتر فکری است نه کارگر فکری . کارگر بطورکلی هرکسی است که کاربدنی ویدی

۱— proletaire. proletariat

دارد مثل : خیاط , کفاش, نانوا, گلکار , بنا ۰۰۰ اما "پرولتر" بادست خالی وبدون هیچ خبرگی مشخص وبی آنکه معلوم باشد چکاره است , توی کوچه هاراه میافتد وخود رابرای هرکاری که پیشنهاد کنند (آب حوض خالی کردن , آب چاه کشیدن , شیشه پاك کردن ویاباغچه بیل زدن ۰۰۰) عرضه می‌کند , امابیل ندارد , وسیله کارندارد ۰ "مارکس" این لغت را برای اطلاق برکارگران درنظام سرمایه داری صنعتی بکاربرده , چون اینها مثل پرولترها فاقد ابزارکارند وفقط "بازوی کار" دارند که آنرابه سرمایه دار می‌فروشند , زیرادردورهٔ صنعت , ابزار کار(کارخانه) هم دردست کارفرما است نه دست کارگر, این است که پرولتر جدید هم که درکارخانه کارمیکند ازیك کارگرمعمولی , محروم تر, اسیرتر, واستثمارشده تراست۰

مجازا , انتلکتوئل (که ما درفارسی به غلط روشنفکرترجمه کرده ایم), کسی است که بامغز ونیروی دماغی اش کارمی‌کند مثل معلم, نویسنده , مترجم, روزنامه نویس, وکیل دادگستری , استادودانشجو , شاعروهنرمند ۰۰۰۰۰ واینان را "کارگرفکری" مینامند (دربرابر کارگربدنی) زیرامثل کارگر, نیروی کار خود راد راختیار کارفرما, سرمایه دار, سیاستمدار ویا روسای سازمانهای اداری قرارمی‌دهند ۰ اما " ونسان مونتی ", طلاب مارابجای "کارگر فکری" , "پرولتر فکری" می‌خواند , که ازکارگران فکری, یعنی همه گروههای انتلکتوئل جامعه محروم‌ترند , وهیچ تضمین اجتماعی, اداری واقتصادی درزندگی حال وآینده ودر قبال کارفکریشان ندارند , وآینده شان هم (پس ازسالهازندگی مرتاضانه طلبگی ودرآن حجره های تنگ وتاریك وغالباً

مرطوب وبدون بهداشت وگرما وتهویه وبی‌وسائل راحت) به شانس واقبال بستگی دارد ، وا ینکه راه "گُل کردن" راه رمیان عوام‌بلد باشند یانه ، وبدبختی برای یك متفکر دانشمند بالاتر ازاین نیست که زندگیش بسته به تشخیص وپسند عوام‌النّاسِ بی‌تشخیص وبدپسند باشد ! این است عامل بسیاری ازانحرافها ومحافظه کاری هاوعوام گرائی هاوریاکاری هاازیکطرف ، ومحرومیت ها ، وحق کشی‌ها وپامال شدن ها وفاجعه های بسیار ازطرف دیگر !

دردورۀ صفویه این روحانیت شیعه (درعین حال که بازبه نسبت نظام های کلیسائی وسازمانهای رسمی وروحانی مذاهب دیگربهیچ وجه باآن قابل مقایسه نیست) درکنارحکومت قرارمی‌گیرد ودرکنارشخص حاکم . دراین جامذهب تشیع تغییر جهت می‌دهد ، تشیع "ضد وضع‌موجود" ، تشیع " وفق وضع موجود " می‌شود ، تشیعی که بعنوان یك نیرود ربرابرحاکمیت بود ، بعنوان یك نیرود رکنار وپشت سراین قدرت میایستد وازآن جانبداری — می‌کند ! کارش ونقشش هم عوض می‌شود : تشیعی که حالت "انتقادی" به وضع موجود حاکم داشت ، حالا یك رسالت تازه دارد وآن نقش "توجیهی" است !

عالم شیعی که همواره ازتماس باقدرتمندان پرهیزداشت ، وهمواره بپیروی ازاصطلاح معمول شیعی (که هنوزهم درزبان وفرهنگ ماهست) — قدرتمندان وعناصر طبقه حاکم را " ظلمه "مینامید ، حالا همین شخصیتی که از تماس با "ظلمه "پرهیزداشت ، بسادگی همکاروهمدست وهمگام وهمنشین این قدرتها می‌شود ، وبعد درنظر عوم هم بد نمی‌شود ! وبد نیست !

" درست است که این حاکم فاسد است ، درست است که درهمین عالی‌قاپو خانه هائی می‌بینیم که مثل خانه های خلیفهٔ بغداد گلکسیون چنگ وآلات موسیقی ومشروبات دارد ، درست است که سلطان صفوی اصفهان مثل خلیفهٔ عباسی بغداد اهل همه فرقه هست ، اما این مانع ازاین نمی‌شود که جامعه ووجدان شیعی نتواند نظام استبدادی وفساد اخلاقی اورا تحمل کند. وقتی می‌بیند یک روحانی بزرگ وعالم بزرگ وبا تقوی ونابغه شیعی مثل شیخ بهائی که ازمفاخر علمی ماست ، با اوهمکاراست وهمراه است ، توده مذهبی می‌پذیرد وتحمل می‌کند ! چرا ؟ زیرادرست است که این حاکم مثل خلفا زندگی می‌کند ، مثل خلفا حکومت می‌کند ، اما ، حب علی‌در دل دارد ، وانتقام حسین رادارد می‌گیرد ، (البته ازفلان بقال وعطارسنی) واین همه چیز را توجیه می‌کند ! برای چه ؟ برای اینکه روایت است ! روایت ازخود خدا، حدیث قدسی ست ، والآن هم منتشر می‌شود که : " محبّ علی دربهشت است ولوعاصی برمن باشد ، ومبغض علی در دوزخ ولومطیع من باشد "[1].

خوب ، این حاکم شیعی که عاصی برخدا است چون ، محب علی است ، مبری است وبه بهشت میرود ، پس دوتا دستگاه درست می شود ، یکی دستگاه خدا ، یکی دستگاه علی ، نه تنها دوتا است ، بلکه باهم رقابت هم دارند ، نه تنهارقابت دارند ، بلکه علی برده وخدا باخته ! تمام آن - ترازو وقیامت وعدل ، همه هیچ ! حبّ علی مثل یک مایع اسیدی

۱- نقل ازکتاب "دفاع ازحسین شهید "در رد "شهید جاوید "آقای صالحی وشخص اینجانب ، منسوب به آقای انصاری قمی .

همه گناهها وپلیدی ها را می خورد ومی برد ، وحتی ازاین بالا تر، مگرنمی بینیم که گناه می کند وآلوده است ، خیانت می کند؟ اما اصلی در قرآن هست که " یبدّل الله سیئاتهم حسنات" یعنی کسانیکه ولایت مولی علی را داشته باشند " سیئات" وبدی هاشان تبدیل می شود به ، "حسنات" و خوبی ها ! بنابراین مُحبّ علی اگرآدم زرنگی باشد باید شب و روز از پلیدی وخیانت وگناه غفلت نکند ، هرچه می تواند "سیئات" اندوخته کند برای آخرتش ،تا مایه های بیشتر جمع کند ،برای تبدیل به "حسنات" شدن !

ازاینجا می بینیم دارد وضع سوا می شود ، یك چیزتازه ای دارد بوجود می آید ،بنام "تشیع صفوی" ، ازاینجا همه چیزفرق کرد ،حرفها تازه است ، توجیهات تازه است ، شخصیتها تازه نیست ، بازعلی است، بازهمان محبت علی است،باز همان ولایت است ، همان چیزهائی که اززمان خود پیغمبر بود ، همان اصول وعقاید ، امایك جوردیگری شده ! اصلاً یك وضع دیگری پدید آمده که ، بکلی ضد چیزهای قبلی است ، ولی درعین حال همان قالبها وشخصیتها هم حفظ شده ، مشکل است ازهم دیگربازشناخت ومشکل فهمیدن وتشخیص دادن ازهمین جاست .

بهرحال می بینیم که " تا تشیع وجود دارد ، مثلا علی ، که تمام اثر وارزش اصلی اش در زندگی انسان این است که شناخت او وسیله شناخت خدا می شود ، حب علی که دل را به عشق خدا می کشد وولایت علی که گناهان انسان را در همین زندگی درعمل وروح می کشد ، و" حسنات" را جانشین "سیئات " می کند یعنی : یك پول پرست خائن ، رباخوارمتملق اگر ولایت درست علی را بفهمد ودردل وروحش وعقلش جادهد ، بجای خیانت به خدمت کشیده ـ

می‌شود وبه جای تعلق به استقلال روح وشخصیت وشهامت، وبجای رباخواری مثل علی، بتولید وکارمی‌پردازد ورنج می‌کشد وخدمت به خلق می‌کند، درتشیع صفوی همین علی دربرابرخدا قرارمی‌گیرد، شریک خدا می‌شود، درخلقت زمین وآسمان وانسان‌ها دخالت می‌کند، ومحبتش ممکن است بقدری دردل یک شیفته شدید باشد که اورابهشتی کند، درعین حال که همین آدم، عاصی برخدا هم باشد، وولایتش همدرپیروانش خیانت راازبین نمی‌برد، چراکه، به تعبیر آنها، خیانت "سیئات" به خدمت "حسنات" تبدیل خواهد شد و خیانت درنامه اعمالش درقیامت، خدمت نوشته می‌شود!!

بهرحال دوتاتشیع وجود دارد: تشیع حب وبغض احساسی یا ـ "تشیع صفوی"، ودیگری تشیع منطق وتحلیل وآگاهی وشناخت، یا "تشیع علوی".

یك تبدیل بزرگ دیگر!

همانطورکه تشیع از "حرکت" تبدیل به "انستیتوسیون ونظام" می‌شود، واحساس شیعی ازشناخت یك مکتب آگاهانهٔ فکری تبدیل به یک احساس "حب وبغض" نسبت به اشخاص تاریخی می‌شود، همانطورهم درآن دوره، "عالم" بیشتر به "روحانی" تبدیل می شود!

دراسلام وبخصوص درتشیع ازهمه قوی‌تروروشن‌ترشخصیت‌های مذهبی‌مان راعالم می‌گوئیم، الان هم، این اصطلاح هنوز هست. مثلاً وقتی می‌گوئیم: "علماءرادعوت بکنیم"، "علما، اینجورگفتند"، مقصود روحانیون مذهبی هستند، یعنی، مقصود شخصیت های دینی هستند، اصطلاح اسلامی وشیعی برای مقام دانشمند دینی عالم است و اصطلاح مسیحی

روحانی است ، روحانی کسی است که آدم با خدا است، آدم با تقوی است ، آدم پاکی است، عبادت می کند ، نفسش خوب است ، قدمش سبک است ، آدم دستش راکه میبوسد ، دلش روشن میشود ، نورازچهره اش ساطع است و، حالا نمی فهمد اشکال ندارد ، مهم نیست که شعور دراونیست ، روح دراو هست، روح به شعور مربوط نیست، و روح[1] دارد ، روح القدس دراوحلول کرده !

روح القدس یك قسمتش اینجاست ، این تقدس است وکسی که این روح دراوحلول کرده مقدس است ، امّا درتشیع، درصدراسلام وبعد در طول تاریخ والان هم درذهن اندیشمند شیعی ، "عالم مذهبی" وجود داشته ودارد .

عالم دینی یعنی آن کسی که مذهب رامی شناسد ، متخصص دینی است ، تحصیلات وتحقیقات دینی کرده است ، وبه روح وهدف و روابط وقوانین آن آشناست ، همانطورکه متخصص قلب ، عالم متخصص زمین شناس وعالم متخصص فلسفه داریم ، یك عالم دین هم، متخصص دین شناسی و، اسلام شناسی است ، فقیه هم بهمین معنی است ، اینکه قرآن دستور می دهد : " لیَتفقّهوافی الدین "، (فقه بمعنی علم است) یعنی " دردین عمیقانه بیندیشید وآنراآگاهانه ودرست بشناسید " ! دراینجامورد خطاب ، همه هستند ، که دین رابشناسید نه اینکه احکام حقوقی وقوانین عملی دین رافراگیرید ! فقه یعنی اسلام شناسی، واینکه اصطلاح فقه رابه انحصار علم احکام وشناخت حلال وحرام درآورده اند یك معنی تازه ای است

کم کم درکنار "عالم شیعی" شخصیتی بوجود می آید که عالم شیعی نیست! وقتی درباره اصول تشیع ازاومی پرسیم بلد نیست ، وقتی درباره شخصیت و

Sprit - I

وافکاروزندگی ائمه سئوال می‌کنیم‌نمی‌داند ، می گوئیم‌ازفلسفه اسلامی بگو ، می‌گوید فلسفه باشرع نمی‌خواند ، می‌گوئیم ازعرفان‌بگو، می‌گوید برخلاف مکتب اهل بیت است ، می‌گوئیم مکتب اهل بیت چیست ؟ می‌گوید ازحقایق واسرار قرآن است ! ازاوخواهش می‌کنیم یك درس‌تفسیرقرآنی براساس‌مکتب اهـل بیت شروع بفرمائید ، باالحن تحقیرآمیزی می‌فرمایند :این کار آقایان "فضلا" است، یك‌مقام بزرگ روحانی برایش‌تفسیر سرشکستگی است ، سبك می شـود ، مگرندید "فلان حضرت مستطاب ... تفسیری شروع کرده بودند وچند جلدش راهم چاپ فرموده بودند ، بعدکه به مقام بزرگ روحانیت ارتقاء پیداکردنـد قرآن راکنارگذاشتند ودنباله تفسیرشان قطع شد ! ازایشان‌سئوال شـده بود که چرا دیگرافاضه نمی‌فرمائید وتفسیرتان‌راکه تفسیربسیارخوب ومفیـدی بود وبرای همه کسانی که می‌خواهند قرآن‌راعالمانه بشناسند بکارمی‌آیدناگهان ترك کردید ؟ جواب مرحمت فرموده بودند (باالحنی حاکی‌ازدرد دل و نـاراحتی آقاازاوضاع محیط وطرزفکر روحانیون) که : " ای آقا ! شماکه متوجه نیستید ماچه گرفتاری‌هاداریم ! حوزه علمی‌ماچه جور طرزفکری دارد ، میدا که تفسیر راجزء " علم "نمی‌دانند ، درشمار" فضل " می‌شمارند ، به وجههٔ علمی‌وشخصیت عُظمیٰ صدمه می‌خورد ، این است که ازوقتی به مقام رسمـی روحانیت دین رسیده ام (ومردم باید دینشان‌رارسماً ازمن بگیرند) تحقیـق وتفسیر قرآن رادیگرکنارگذاشتم همین راوسیله می‌کردند برای کوچك نمودن وصدمه زدن به موقعیت فعلی من ، بله ، دیدم برای شخصیت دینـی و موقعیت رسمی روحانی جدیدم تفسیرقرآن دیگرمصلحت نیست ، ولش‌کردم ...! می‌پرسم گاهگاهی بامردم سخن‌بگوئید ، حقایق اسلام رابرایشان مطـــرح

بفرمائید ، روشنشان کنید "بالحن آمیخته به گله وبی توقعی وناراحتی ازاین تحقیرکه حاکی ازین است که گویی مقام بلند آقاراشناخته ای و" وضع "آقا را و "قد ر"آقارا متوجه نیستی ویاهستی وخواسته ای موقعیت آقاراپائین بیاوری می گوید :بسیارخوب ، حالا بعد ازیك عمرتوی حوزه بودن ، آقاماراسوارمنبر می کند ! آقاماد ررشته منبرنیستیم ، وعظ وتبلیغ کارآقایان مبلغین ووعاظ واهل روضه وآوازاست، شمامثل اینکه حدود اشخاص رایانمی شناسید ویارعایت نمی فرمائید منبرکاراشخاص متفرقه ای است د رخارج ازحوزه ، اشخاصی که د هن گرمی د ارند ونیم د انگ صد ائی وذ وقی و هفنراد ارهٔ مجلس ونیمچه سواد ی برای نقل اخبار وکلمات معصومین علیهم السلام وشعرونثر وسخنان بزرگان ونکته های اخلاقی ویند واند رزوتوجه د ادن مردم عوام به آخرت و ووظایف شرعی وذ کر مصیبت وغیره • البته این د رحد خود ش خد متی است وبرمااست که آقایانی راکه د راین "صنف" مشغول اند تشویق وتأیید واد اره کنیم • • • "

می گوئیم : معذ رت می خواهیم که مابه این حد ود وثغور د اخلی و وسلسله مراتب خاص وارد نیستیم وفقط براساس آنچه ازصد راسلام می شناسیم ونیزبه اقتضای نیازی که ماونسل ماوزمان مابه شناختن اسلام د ارد حرف می زنیم وپیشنهاد می کنیم ومی خواهیم وآن وقت موجب اسائه اد ب به ساحت والا ومقد س سرکارمی شود وبد ون اینکه قصد اهانتی د اشته باشیم ازمحضر مبارك می خواهیم که مثلاً به تحقیق وتفسیرسخن خد ابپرد ازید واز آن بد تره برمنبرپیغمبر وعلی بنشینید • چون می د انید که این اسائه اد ب ـ معلول جهل مابه شخصیت وموقعیت د ینی وروحانی امثال سرکاراست خواهید

بخشید حالا لطفی بفرمائید وچون هزاران کتاب درباره‌ٔ شخصیت های تاریخی، فلاسفه، دانشمندان، سلاطین، رهبران سیاسی ونظامی، هنرمندان شعرونقاشی وموسیقی ورقص وسینما وتئآتر و اپرا و... حتی ده ها آثار برجسته تحقیقی خوش بیان وموثر وعلمی درباره‌ٔ ادیان وپیامبران مذاهب چین وهند وایران وکفرودین وشرك وتوحید تصنیف یا ترجمه شده ودردسترس همه است ودرباره‌ٔ اسلام شناسی، مبانی اعتقادی مکتب تشیع وسیره‌ٔ پیغمبر شما اثری منتشر بفرمائید، یك شرح حال دقیق ازحضرت علی، یك ترجمه ازنهج البلاغه، یك شرح حال وتحلیل درستی از امام حسین ونهضت کربلا، اقلاً چهارصفحه نوشته ای که مردم بدانند فاطمه‌ٔ زهرائی بود، زینب بزرگ چه کرد وچه زندگی وسرنوشتی داشت، یك متنی که مردم بخوانند وبفهمند که این همه که ما می‌گوئیم "اهل بیت" و "مکتب اهل بیت" یعنی چه ؟ این همه که ما به دوازده امام تکیه داریم وایمان وعشق، لا اقل هرکدام رابه تفکیك مختصراً بشناسیم وبدانیم چه کردند وچه گفتند وشخصیت حقیقی ایشان چگونه است ودرچه محیطی وعصری زیستند وچه رسالتی وامامتی داشتند. به همین اندازه که چهره شان برای ماروشن شود ومثل حال درانبوه مدح ومنقبت وابراز احساسات وتعریف وتمجید های توخالی وبیفایده وتکراری، محو ومجهول، وناشناس نمانند، آثارتحقیقی وتحلیلی ومشروح ومستدل، هیچ، اقلاً یك کتاب لغت کوچك بنویسید واصطلاحات رایج مذهب ماراکه هرکدام بار عقیده ای رادربردارند معنی وتفسیر کنید تابدانیم امامت، وصایت، عصمت، قضا، قدر، تفویض، توکل، ولایت، شفاعت، تقیه، اجتهاد، تقلید،

انتظار، غیبت ، نیابت ، اصول ، فقه ، حکمت ، درایت ، توحید ، شرك ، وحی ، نبوت، رسالت ، کتاب ، میزان ، قسط ، امی ، امت ، معاد ، صبر، جهاد ، اهل‌کتاب ، جزیه ، انفال ، کنز ، خمس، مالکیت ، مفتوح العنوه ، ... وامثال این کلماتی که معنی هرکدام معنی‌عقاید ووظایف ماست بطور دقیق ومستند وعلمی چیست؟ یك تاریخی ازاسلام ،سرگذشتی ازاین‌تشیع خونین سراپا جهاد واجتهاد ومبارزه وشکنجه وحق پرستی وحق پرستان‌بوده است، یك‌سلسله آثاری درمعرفی دست پرورد گان بزرگ اسلام، تصویری ازچهره های مجهول ابوذرهاو سلمان‌هاو عمارها ، که این‌مردم، به لطف وزحمات شما ، امروزچارلی چاپلین راازهمه آنان بهترمی‌شناسند ودرباره اش بیشتر خوانده اند بنویسید، که تمام سال رامردم‌ااین اسم‌هارا تکرار می‌کنند وشب و روزبرایشان اشک می ریزند وصلوات می‌فرستند ومجلس‌ومنبروکرامات ومعجزات وشعر ومدح ومنقبت وحال‌آنکه یك کلمه درباره شان نمی‌دانند چون‌یك خط درباره شان ننوشته‌اید، یك‌کتاب درباره هیچکدامشان نیست که اگرهست یاترجمه ای ازاروپائی ها است ویامحققان اهل تسنن که هیچکدامشان‌راشماقبول ندارید ویانوشتهٔ اشخاص " فاقد صلاحیتی ازقبیل علی شریعتی فرنگی‌مآب است که پول دولت رامی‌گیرد وبرای دین‌کارمی‌کند، شمابنویسید که پول دین‌رامی‌گیرید...

شماصلاحیتش‌راداریدکه : "اهل‌البیت" هستید و"اهل البیت ادری بمافی‌البیت " !

می‌بینی درجواب همه این "عرایض" فرمایش می‌فرمایند که : " عجب! نظریات مخصوصی ! داری ، توهم مثل اینکه به حسینیه ارشاد رفت وآمد

داری، که ازین جورحرفهای بودارمی‌زنی‌وبرای ماتنلیف معلوم می‌کنی، آقاجان تومقلدی یامجتهد ؟ اگرمجتهدی کواجازه ات ؟تودکتر ومهندس‌ومتخصص تاریخ وتمدن‌وعلم الاجتماع واقتصاد وفلسفه واین جورچیزها هستی، پس جاهلی، اگرهم مقلّدی که رساله مقلدت رابگیر و" مسائل " رابخوان وطبق آن عمل کن وفضولی هم مکن ، جاهل را برعالم بحثی نیست ، وانگهی آقا باز پرت افتاده ای وشان اشخاص رارعایت نمی‌کنی، این مسائل متفرقه از قبیل تفسیر وتاریخ ورجال وسیره ولغت وشرح حال ائمه واصحاب وغیره را باید ازاشخاص متفرقه وفضلای " فن "منبروقلم و" صنف" وعاظ ومصنفین ومترجمین ومتکلمین ومحدثین وامثالهم خواست ، این‌هامربوط به فضل است جانم ، نه علم (۱)

معمولاً این‌طرز حرف زدن ویژه‌فقهااست (فقیه بمعنی اصطلاحی متأخرش) یعنی‌این هاکسانی هستند که غالباً فقط دانستن احکام عملیه یعنی قوانین وحقوق خاص مذهب را علم می‌نامند واصل دین‌ورشته های دیگرازجمله ، دانستن عقاید وافکاردینی، یعنی‌مبانی منطقی واصول اعتقادی خاص مذهب رافضل وفرع ، یعنی‌مطالعات فوق برنامه ای که

۱ـ مثلاًیك طبیب متخصص‌علم طب است ، فیزیولوژی ، تشریح ، خون‌شناسی شناخت بیماری‌هاوعلامت شناسی بیماری ها ۰۰۰برایش‌جزء"علم محسوب می‌شود ، امااگر نقاشی هم بلدبود ، رانندگی هم می‌کرد ویازیبائی اندام هم تمرین می نمود ، این‌هابرای اوفضل بشمارمی‌رود یعنی زیاده هائی که دانستنش" فضل"است اماندانستنش نقص‌نیست زیرابه" علم اوربطی ندارد .

دانستنش خوب است، اما پرداختن به آن‌ها کسرشأن فقیه معتبر است!
(نمی‌توانم ازشدت تعجبی آمیخته با تأثر خود داری کنم که چه عواملی موجب شد که دین را وعلم دین را به بحث ازفروع عملی (استنباطات فقهی) منحصر سازند واصل کنند و وجههٔ عقلی وفکری واستدلالی آن‌را که موجب آگاهی مردم وشناخت مذهب می‌شود واصول دین است فرعی تلقی نمایند وبه حاشیه برند وبعد هم عملاً تعطیل کنند وبه اشخاص متفرقه بسپارند ودر نتیجه مذهب تبدیل بشود به یک سلسله اعمال واحکامی که ناآگاهانه وتقلیدی و تعبدی وفاقد فلسفه وروح ومعنی وهدف انجام می‌دهند ومثلاً در موقعیکه مسأله "زن" به این شکل مطرح است وبحث ازحقوق انسانی واجتماعی وقضائی ونقش جدید ش در جامعه ومسألهٔ آزادی وجنسیت وخانواده وازدواج و روابطش بامرد به صورت انقلابی یاانحرافی وبهرحال اساسی وجدی عنوان شده است، بهترین نبوغ های علمی وآخرین تحقیقات مراکز رسمی دینی‌ما، غیراز فرق میان خون حیض باخون نفاس واحکام هریک ویاجواز وعدم جواز پوشاندن "وجه وکفین" وموارد لزوم یاعدم لزوم استجازه ازشوهر برای خارج شدن ازمنزل وامثال این مسائل یکنواخت ثابت، حرف دیگری مطرح نمیکنند ودرعمل، دفاع ازپایگاه "زن مسلمان" رابه عهده مجله "زن روز" وامی — گذارند!

اماآنچه می‌خواهم بگویم این است که نوعی جدید وتنهی تازه در میان گروه علمای اسلامی پدیدآمده اند که فقیه هم نیستند امامثل همین فقها حرفی‌نمی زنند، یعنی حرفی‌نمی زنند، که در رشته ای نیستند، نمی نویسند، که اهل تصنیف و

تالیف وترجمه نیستند ، قرآن وسیره تعلیم نمی دهند زیراکه کارتفسیر نمی کنند ، صد و اسلام ونهضت اسلام رانمیشناسند زیراکه سیره پیغمبر وشرح حال ائمه واصحاب را نمی دانند زیراکه این چیزها مربوط به تاریخ است به علوم دینی مربوط نیست ، مبا حث اعتقادی واستدلالی اصول فکری اسلام وتشیع رانمی شناسند زیراکه این رشته علوم عقلی است وویژه متکلم وفیلسوف خوان واهل جدل ! سخنان پیغمبر وعلی وافکار واقوال ائمه راتحقیق و تدوین ونقل نمی کنند زیراکه کار محدث است ورشته علوم نقلی ، اتفاقاً فقیـــه و مجتهد رشته فقه هم نیستند واهل فتوی وصاحب رساله عملیه هم نیستند ، خلا صه آقا مفسر قرآن نیست ، محدث نیست ، متکلم نیست ، فقیه نیست ، فیلسوف نیست ، عارف نیست ، خطیب نیست ، مدرس نیست ، تاریخ اسلام رانمی داند ، اقتصـــاد اسلام رانمی داند ، پیشوایان اسلام رانمی شناسد ، تمام عمر دست به قلم نبرده ، هیچوقت زبان به سخن نگشوده یک نفر یک کلمه حرف تازه یاکهنه ای دربـــاره اصل یافرع اسلام ازاو نشنیده ، هیچکس هم ازاو توقع هیچ چیز ندارد ، خود بخود این سئوال پیش می آید که : پس آقا چکاره است ؟

آقا " روحانـــی " است ! ؟

یعنی چه ؟ مصرفش چیست ؟ متفکر اسلامی است ؟ نه ، عالـــم اسلامی است ؟ نه ، سخنران اسلامی است ؟ نه ، نویسنده یامترجم اسلامی است ؟ نه ، پس چیست ؟ ایشان یک پارچه " نور " است ! " مقدس " است ! " شخصیت دینی " است ، " آبروی دین " است ، وجودش تو ایـن محل ، تواین شهر ، دراین همسایگی ما مایه " برکت " است ، نمی بینی چه صفائی دارد ؟ چه صورت نورانی یی ؟ روحانیت ازچهره اش می بارد . وقتی

چشم آدم به جمال مبارکش می افتد قلبش روشن می شود اصلا تو این دنیا
مثل اینکه نیست , با این زندگی واین مردم مثل اینکه سروکاری ندارد ,
توعالم دیگری است , چیزهای دنیائی را اصلا نمیشناسد , نشنیده ای یکی
از مرید هاش که برایش می میرد وخاک نعلینش رابه چشم تراخمی بچه اش
میریزد از " آقا " پرسیده بود برای تعیین اوقات سحوری وافطار ومواقیت
نمازهای یومیّه آیا نظر مبارك دربارهٔ ساعت چیست ؟ جایز است ؟

آقا باعصبانیت وتعجب از بیسوادی این مردم وناراحتی از این جور
سؤالهای عامیانه میفرمایند : " آقاحواست کجاست ؟ خود حضرت رسول
هم نمیداند , فقط ذات احدیت است که ازساعت خبر دارد وتعیین وقت
ساعت دردست خودش است , برو از خودش بپرس مؤمن " . ازوقتی این
قضیه را شنیدم و فهمیدم آقا ساعت رابمعنی قیامت گرفته واصلاً حتی متوجه
نشده که دردنیا وسیله ای باین اسم درست شده , من ارادتم به آقا دو
صد چندان که بود, شد , این جورنورها باید تواین ظلمات دنیای سیاه ما
باشند اگرنه سنگ روی سنگ بند نمی آید , بخاطر چند وجود نازنین مثل
همین ها است که خدا آسمان را بالای سرما و زمین را زیرپای مانگهداشته
و ازعذاب مادر برابر اینهمه گناهانمان بخاطر آنها چشم پوشیده . اگرنه

باید زمین مارا مثل عاد و ثمود کن فیکون کند • او آیت خدا است ، حجت اسلام است ، از اولیاء الله است ، یکپارچه قدس است ، اهل تقوی است، متبرک ، اهل آخرت است ، شخصیت الهی و بزرگ ومحترم و موجه و مقدس و مبارک و مستطاب و عظمیٰ و • • • "(ودیگر کلمات گنده امانوچ)•

مرید آقایك بچهٔ دانشجوی فضولی دارد که سربه سر باباش می‌گذارد وهی می پرسد : بابا، آقارشته تخصصی شان چیست ؟ تحصیلاتشان تا کجااست ؟ الا ن برای اسلام دارند چه خدمتی جز نماز جماعت انجام میدهند ؟ آقا کدام طلبه ای را تعلیم داده اند ؟ کجا سخنرانی میکنند ؟ ممکن است چند تا از آثاری که آقا دربارهٔ اسلام یاتشیع یاقرآن یا زندگی پیغمبر و ائمه نوشته اند بدهی من بخوانم وروشن بشوم؟ مرا میبری پیش آقا که به سئوالاتم راجع به خدا و مذهب ومسالهٔ امامت وانتظار مهدی جواب بدهد و روشنم کند ؟ من هیچ ، تو در این بیست سالی که مرید مداوم آقا بوده ای از اوچی یاد گرفته ای ؟ چه شناخت، شعوری تازه دربارهٔ دین و مذهبت به تو آموخته یامی‌آموزند ؟

می دانم توبه او چه ها داده ای اما نمیدانم درعوض ازاوچه گرفته ای؟ می دانی که آقا اصلاً سواد فارسی ندارد اما مطمئنی که سواد عربی دارد و

می تواند قرآن را بفهمد و نهج البلاغه را بخواند و کتب دینی رامطالعه
کند ؟وپدر جوابش فقط " اوقات تلخی " است وبدو بیراه واظهاریاس
ازسستیِ ایمان پسرش و فحش به زمان وجهان وعلم و تمدن واروپا، و همهٔ
نویسندگان ودانشمندان و متفکران واستادان که همه شان لا مذهب اند
وبچهٔ اورا از دین دورکرده اند ؛"آخر بچه ! توخیال میکنی آقاهم باید
دیپلم و لیسانس داشته باشد ؟ می می گی سواد آقا سواد آقا ؟ مگر
همه اش سواد است ؟ بچه جان دین مثل دانشگاه نیست که همه اش
سواد باشد یا بیسوادی .

سواد تو کتابها پراست ، روحانیت چیز دیگری است ، هی می پرسی
فلسفهٔ احکام دینی را آقامی داند ؟ علت حکم و هدف ازاین حکم دینی را
آقا چه میگوید ؟ بچه جان احکام دینی فلسفه وهدف ندارد ، تازه این
چیزها راباید از علمایی که دررشته علوم دینی مجتهدِ وحکیم ومفسرومبلغ
وغیره اند پرسید ، دین همه اش که اینها نیست ، آقامرد خدا است ، یک
شخصیت روحانی است ، یک تکه نور ایمان است؛ وقتی نزد یکش میروی مثل
اینکه برق می گیردت ، تمام تنت می لرزد ، دستش رامی بوسی برق نوری
دردل و روح سیاهت می دود ، پیغمبر هم سواد نداشت ، مگرهمه اش
سواد است؟ یامگر، همه اش باید پیش شخصیت دینی که می روی چیزی یاد
بگیری ؛ زیارت روحانی ثواب دارد ، خدمت به صلحا و اولیا .

خدا ذخیره آخرتت می شود ، شناختن وفهمید ن و شایستگی وکمال وتربیت فکرو روح وعلم پیدا کرد ن به خدا وقرآن و زندگی پیغمبر وامام وتاریخ اسلام واین ها مال طلاب واهل علم است ، ما باید کاری کنیم که گناهانمان سبک شود وثوابهامان سنگین ،اعمال دینی وعبادت وزیارت که کردی چه معنیش رابفهمی چه نفهمی، اجرش رامی بری ازآتش جهنم نجات پیدا می کنی وبهشت روزیت می شود ، — شایستگیش راهم ند اشتی شفاعتت می کنند ، همین آقا آنجا دست تورا می گیرد وبا خود ش روی پل صراط می برد ، به آبروی اونمی آیند تو را ازد ست اوبگیرند و از روی پل بیند ازند توی آتش، جوری که تودین رامی فهمی فقط فهمیده ها و باشعورها وآنهایی که می دانند ومی شناسند به بهشت می روند د رصورتیکه ، برعکس، حدیث است که : " اکثریت اهل بهشت آدم های ابله هستند "(۱)،

این است پدیده تازه د راسلام : روحانیت! وتیپ جدیدی بنام : — روحانی،ورابطه نوظهوری : بنام مرید ومرادی ! تقلید فکری ، آنهم از شخصیت هایی که ارزششان اساساً به فکر نیست !

این تیپ ها کم کم زیاد شدند ومورد تشویق قرارگرفتند ، رسمی شدند ، تایید شدند ،قدرت ها عملاً این روحانیون راد رکنار علمای شیعی تقویت کردند وتوده عامی هم طبعاً راحت ترباین ها کنار می آمدند زیراآینها اصولاً قدرت واستعداد عوامگیری شان بیشترازیک تیپ دانشمند متفکراست ۰ داستان این عالم وروحانی داستان همان ملای ده است که سید خواب نمای نظرکرده بود وخوش قدم ونذرش رد خور نداشت اما ، هیچ سواد نداشت ، اتفاقاً مردی عالم بآن ده وارد شد ۰ ملای ده که وضع

۱ــ انّ اکثراهل الجنةّ البلهاء ۰

خود را در خطر دید با او برقابت برخاست ، وبه مردم گفت : این بیسواد است وبه دروغ دعوی سواد می‌کند ، اگر باور ندارید هم‌اکنون امتحانش می‌کنیم ، آنگاه قلم وکاغذی بدست او داد وگفت بنویس "مار" مرد عالم قلم وکاغذ راگرفت ولفظ مار رانوشت . روحانی ده کاغذ را از دست اوگرفت وبه دهاتیها نشان داد ، وگفت : ببینید ! اینکه اونوشته که مار نیست ! این مورچه آست ! سپس گفت : اکنون من می‌نویسم وقضاوت رابخود تان وامی‌گذارم ، آنگاه عکس ماری روی کاغذ نقش کرد ، وگفت : حالا خود تان انصاف بدهید وببینید آنچه اونوشته است مار است یا آنچه من نوشته ام ؟ دهاتیها طبعاً حق رابه « روحانی بیسواد » دادند ، و « عالم » بیچاره رابه خواری ازده راندند !

این تیپ بیسواد ، خودبخود نفوذش در توده عوام بیشتر است ، زیرا روحانی تحصیل نکرده وسواد نیاموخته ، همیاتوده عوام تفاهم بیشتر دارد ، وهم روی آنها بیشتر کارکرده ، این ، غیر از عالمی است که تمام عمرش راروی روایت وحدیث وکلام وقرآن ونهج البلاغه صرف کرده ، او اصلا اعتنا باین مسائل ندارد ، اصلاً تجربه اش راهم ندارد ، یك چیزی می‌گوید ، یك حقیقتی راتقریر می‌کند وهمه عوام را از پیرامون خود می‌راند ، باین ترتیب شخصیتهائی که درحقیقت عالم شیعی بودند کم کم ضعیف تر شدند وشخصیت هائی درکنارشان بنام روحانی شیعی ودرمیانشان تقویت شدند ، بطوری که از عصر صفویه ، هم عالم شیعی داریم وهم روحانی شیعی ، گرچه امروز این دواصطلاح خلط شده وکلمه روحانی تعمیم یافته ، ومابه عالم بزرگ شیعی روحانی هم می‌گوئیم ، وبه روحانی شیعی

هم عالم می‌گوئیم اما، این دوتامفهوم رابااین معنی که من‌گفتم درذهن ازهم سوا بفرمائید ، زیرا دراسلام وتشیع ما " عالِم" داریم که رابطه اوبامردم رابطه* عالم وشاگرد ، متخصص وغیرمتخصص وروشنفکر وتوده است. اما " روحانی" اصطلاح مسیحیت است وتیپ آن تیپ برهمنان ، مغان، کشیشان ، موبدان، خاخام هاورهبانان ... درمذاهب دیگرکه مقاماتی ارثی یاذاتی بودند ومثل اشراف دارای خصوصیات نژادی وموروثی وامتیازات وحقوق طبقاتی وانحصاری ، به شایستگی فردی وعلم ربطی نداشت ورابطه شان بامردم ازنوع اشراف ونجیب زادگان وتوده* بی‌تبار وپست ، یاسپید وناسپید ، " روحانی" و " جسمانی" بود وبصورت نه " تعلم" بلکه " ارادت" ونه "تقلید فنی" بلکه "تقلید فکری" ...

روحانی وعالم شیعی ازکنار مردم برخاست ودرکنار سلطان صفوی نشست ، " تشیع مردمی "تهدیل شد به " تشیع دولتی" ، بعد تشیع بدوقسم منقسم شد ! یکی تشیع علوی که ازآغاز اسلام بود ، وهنوز هم خوشبختانه هست، ویکی تشیع صفوی که تاآن تاریخ نبود وباتحریف ومسخ تشیع علوی به وجود آمد و هنوز هم متاسفانه هست .

این‌است که مذهب عوض شد بدون‌اینکه جامعه احساس کند ، ازدرون تغییر یافت وکسی متوجه نشد که مذهب تازه ای جانشین مذهب قدیم شد واین است که می‌بینیم هنوز هم ، پس‌ازچهارقرن، این اصطلاح به گوشها سنگینی می‌کند ، وبرخی این عنوان راکه برای سخنرانی انتخاب کرده ام بابیگانگی وکنجکاوی گوش می‌دهند ، وبعضی با بدبینی وعصبانیت تلقی می‌نمایند

تشیع صفوی، پیش ازصفویه!

برخی انتقاد کرده اند که بسیاری از [۱۸]. انحرافی یی که بنام تشیع صفوی طرح می‌کنی ویا روایاتی که معتقدی روایات منقول ازطریق امامت صفوی است ، در کتبی نقل شده وازطریق کسانی که برصفویه مقدم‌اند ، چنانکه خودمن در بیان عقاید تشیع صفوی به منابع پیش ازصفویه استناد می‌کنم. فکرمی‌کردم احتیاج به چنین توضیحی نداشته باشد که به اصطلاح ادبا ، در تسمیه ، حکم براغلبیت ، وقتی یک پدیده ای رامی‌خواهیم به صفتی بخوانیم که معرف آن باشد ، بیشك صفتی ازصفات او راانتخاب می‌کنیم که شاخصه بارز وصفت مشخص آن است واین یك امر بدیهی ومعمول است، مثلا وقتی می‌گوئیم : " شیعه جعفری " یا " مذهب جعفری " ، امام جعفر صادق آغاز کننده این مذهب نیست ، بلکه وی مشخص کننده مذهبی است که آنرا ازمذهب مالکی وحنبلی وحنفی و شافعی ونیز ازشیعه اسمعیلی وزیدی وکیسانی جدا می‌کند ، وگرنه اصول اعتقادی وعملی تشیع جعفری راپیش ازامام جعفر صادق می‌بینیم ، در قرآن ، در سنت، در اهل بیت ، در همه ائمه پیش ازامام جعفر صادق . اینکه جعفری راصفت مشخص این مذهب قرارداده ایم به خاطر آن استکه وی ، در مجالی که ازنظرسیاسی یافته بود (اواخر بنی امیه وضعف وپریشانی رژیم واوایل بنی عباس و کمی فشار بر علوی ها) ونیز در بحبوحه طرح مسائل فقهی وکلامی وتفسیری وایجاد مکاتب اعتقادی وفلسفی وحقوقی ورشد علم و ورود فرهنگهای بیگانه به اسلام ، توانست ، مسجد مدینه راکه ازکشمکش های سیاسی دور افتاده بود ومرکز قدرت وفعالیت به شام وعراق منتقل شده بود ، مرکزعلمی

تدریس وتعلیم فقه اهل بیت کند وچهار هزارشاگرد ـ که سپاه دین الهی بودند و مدافعان "ولایت علوی" ـ دراین مکتب تربیت نماید ومکتب تشیع امامیه را شکلی تدوین شده دهد، واین است که اوراحتی "موسس مذهب" یا " رئیس مذهب" شیعه می خوانیم ومقصودمان ازشیعه، شیعهٔ علوی است. چنین کاری ـ بلاتشبیه ! ـ درتشیع کاذب (که درست عکس برگردان تشیع امام صادق است)، درعصر صفویه صورت گرفت به همدستی قدرت سیاسی ـ نظامی صفویه وروحانیت وابسته، یعنی تشیع کاذب را ـ که تشیع شرک، خرافه و تفرقه است ـ برانگارهٔ ظاهری تشیع صادق ـ که تشیع توحید، حقیقت و وحدت است ـ نظام صفوی تدوین کرد، رسمیت بخشید، روی کارآورد وبرجامعه مسلط کرد وچهارهزارشاگرد ! ـ که سپاه دین شاه عباسی بودند وتوجیه کنندگان " ولایت صفویه "ـ براین اساس تربیت کرد و چون قدرت حاکم دست این نظام بود، تربیت شدگان روحانیت حاکم را، ـ بجای وارثان علوم اهل بیت وآموزش یافتگان مدرسهٔ امام صادق، به میان توده فرستادند ودرنتیجه، علمای شیعهٔ علوی وآموزگاران راستین مذهب جعفری خلع سلاح شدند وبا چنین حیلهٔ ماهرانه ای، کم کم ازمتن جامعه کنار رفتند ورابطهٔ فکری شان بامردم قطع شد و تنهاماندند وضعیف ومحروم وحاشیه نشینِ زمان وزندگی ! ومدارشریعت وحکومت دین ومرجعیت علم و فرهنگ وفتوی به دست مقامات رسمی روحانی افتاد که درهرشهری، ازطرف رژیم صفوی دست نشانده بودند وبه تقلید کلیسای مسیحی، روحانیت شیعی سلسله مراتب اداری ومرکزیت رسمی و وابستگی دولتی ومقامات ومراتب ومشاغل

وعناوین والقاب خاص پیدا کرد، مثلا در هرشهری که یك حاکم می‌فرستادند، یك "امام جمعه" هم تعیین می‌کردند که هم دین مردم رسماً دست او بود وهم حاکم را می‌پائید وغیراز حاکم وامام، یك "خطیب" هم رسماً نصب می‌کردند که هم کار تبلیغات دولتی را انجام می‌داد وهم امام را می‌پائید!

ودر مرکز، شخصیت های بزرگ روحانیت وابسته، ازنفقهٔ دستگاه ولایت ظلمه، کتاب در اثبات ولایت وروبر ظلمهٔ اهل بیت وانکار رژیم های فاسد وجائر واشرافی وعیاش خلافت می‌نوشتند! ودر زیراین شعارهای مقدس ومؤثر، به جمع آوری عناصر پراکندهٔ تشیع کاذب وتدوین آن بصورت یك مذهب ومکتب مشخص و حساب شده ورسمیت آن درجامعه وتعلیم و تبلیغ آن درمیان توده می‌پرداختند وآنچه راد رمرکز ساخته وپرداخته می‌شد، ازطریق حاکم شرع، امام جمعه، خطیب، درویش، تعزیه گردان، شبیه خوان وشاعرومداح وروضه خوان وغیره درسراسر کشور پخش می‌کردند و بنام مکتب اهل بیت و منقبت علی وفضائل اهل بیت، به خورد خلق الله می‌دادند، که مشتاق اهل بیت بودند و عاشق علی وتشنهٔ حقیقت و شاد وشاکر ازاینکه مملکت، مملکت امام صادق شده است ومذهب حقهٔ جعفری، مذهب رسمی! ودولت وملت، مسجد ومنبر، عالم وعامی، درویش وغنی، لشکری وکشوری ... در ودیوار مدح مولا می‌کنند!

این است که می‌گویم "تشیع صفوی"، وگرنه، عناصرپراکندهٔ آن را پیش ازصفویه، همه جا می‌توان یافت. حتی درمیان کتب معتبر قدیم نیز کمابیش، ناخودآگاه، راه یافته است. مگرعناصر خرافی وغیراسلامی و

حتی ضد اسلامی ، متعلق به مذاهب ومکاتب فلسفی وفرهنگی وعلمی قبل از اسلام ، ازیهود ومسیحیت وزرتشتی ومانوی وتصوف چین وهند وفلسفهٔ آتن واسکندریه وحتی عناصر جاهلیت شرك عرب ، بنام روایت وتفسیر آیه وغیره ، درکتب معتبر ومآخذ واسناد دست اول اسلامی دیده نمی‌شود ؟ عناصر ضد شیعی که بامارك های شیعی ساخته شده ودرسه قرن پیش بصورت " تشیع صفوی " رسماً تدوین شده است، درطی ادوارتاریخ اسلام ، ازآغاز تاکنون ، به تدریج ساخته شده است وبه درون فرهنگ شیعی رسوخ داده شده است .

این یك قانون است که همیشه ، باطل را بر صورت حق میسازند و"قلب" رابرشکل رایج واصل ، سکه می‌زنند بقول مولوی ، تاپول زروسکهٔ رایج نباشد ، پول قلب ساخته نمی‌شود .

این است که چون تشیع علوی، ازآغاز تاریخ اسلام ، درمیان مردم به اشکال مختلف ، جاذبهٔ قوی داشته وسیمای درخشان وگیرا وزیبای حقیقت وعدالت بوده است ، دستگاههای جعال وابسته به قدرت های باطل و زور وظلم ، بیشترجعلیات خود رامارك شیعی می‌زده اند و قلب‌ها را درقالب های این زرناب ورایج درمیان مردم آگاه وحق طلب وسنعدیدگان عدالتخواه میریخته اند وبه بازار می‌آورده اند ، تاهم این مکتب رامسخ کنند و از درون چنان بپوسانند تاخطری برایشان پیش نیاورد واسلامی راکه درتاریخ اسلام ، بصورت " حقیقتی به رنگ خون " تجلی دارد و"ایمانی است که بادوپای امامت وعدالت بر روی جادهٔ تاریخ حرکت می‌کند ، فلج

کنند ودشمنان مردم ، ازخطر مردم بیاسایند وهم تولیدکنندگان خرافه ودروغ برای بهره برداری هاوتحقق نقشه های ضداجتماعی‌شان ، دشمنان اسلام ، برای تفرقه در درون اسلام ومذاهب غیراسلامی که اسلام به نابودی تهدید شان می‌کرد ، برای آنکه بسیاری از عقاید شان ، درجامهٔ نوین اسلامی باقی بماند .

برای آنکه دراین هدف هاموفق شوند وساخته هاشان دربازار اندیشه وایمان مردم رواج یابد ، بیشتر ، سکهٔ شیعی بدان می‌زدند ، چنانکه بیشتر ، پول قلب را ، سکهٔ طلا می‌زنند . این سکه زنی تقلبی ، بجای زرناب تشیعی که سکهٔ عزیز وگرانبهای علی دارد ومارک خاندان محبوب پیامبر ، سال هاقبل ازصفویه رایج بوده است ، بلکه تاریخ آن به زمان خود علی میرسد .

به افکار "شیعهٔ غالی "که علی‌راخدامی‌شمردند وباخداراعلی کارندارم که درعصر خود وی بوجود آمدند وچنانکه برخی‌کتب تاریخ ، مثل " ملل ونحل " شهرستانی نقل می‌کنند که حتی‌علی عده ای ازآنان را سوزاند تاریشهٔ شرك ، امام پرستی ، علی‌پرستی‌ومبالغه های ضدعلی را دربارهٔ شخصیت علی — که بزرگترین ارزشش‌دراین است وتنهاعامل برتری وسروری اش برهمه دراین است‌که بیش‌ازهمه ، "بندهٔ خدا" است وبندهٔ مطلق ومطلق بنده ! — درافکار پیروانش بسوزاند (۱)

۱ — می‌گویند گروهی‌ازاینان که به درخانهٔ اوآمدند وقنبر راگفتند ، خدای مارا بگوکه بربندگانش ظاهر شود ، علی‌به خشم آنان راسرزنش‌کرد وبانفرت

به این تشیع، که تشیع غلط است ازآن رو کاری ندارم، که ریشه اش جهل است، هرچند جهل، خود ریشهٔ جور است وبالا اقل خوراك جور، ولی، در تشیع صفوی، سخن ازتشیعی است که آگاهانه وعالمانه ساخته شده است وریشه اش مستقیماً جوراست.

این تشیع نیز ــ چنانکه گفتم ــ ازعصر خود علی آغاز شده است وتقریباً، با تشیع علوی همزاد است ودرطول تاریخ، از زمان علی تا حال، همسفر!

بنابراین، تشیع صفوی مقصود تشیعی نیست که صفویه ازعدم به وجود آورده باشند، بلکه همچنانکه، انتقادکنندگان بدرستی گفته اند پیش ازصفویه بوده است وحتی بعقیدهٔ من، آنرا نه تنها شاه عباس نساخته، بلکه اولین بنیانگذارش، یعنی کسی که برای نخستین بار در تاریخ اسلام، سنگ زیرین بنای آن راگذاشت وجهت اساسی وهمیشگی اش را معین کرد واورا باید مبتکر "تشیع شرك وتفرقه" و "تشیع ضد علی، درلباس حب علی" در اسلام نامید، درزمان خود علی است، قوی ترین مظهر شرك وپلید ترین دشمن اسلام ودشمن علی است.

این تشیع را درمحضر خود علی هم اعلام کرد ودرمیان اهل بیت ودر ـــه درآنان نگریست وچون کوششهای بسیارش برای بازگشتن آنها از این شرك آشکار، ثمری نداد، دستور داد آتشی عظیم برافروختند وآنان تا چشمشان به آتش افتاد، فریاد برآوردند، راست است! این همان آتشی است که درقرآن خویش، ازآن سخن گفته ای!

خانه فاطمه !

وطرفه تر اینکه شعاری راهم که برای این تشیع ازهمان اول انتخاب کرد ، عالی‌ترین واصلی‌ترین شعار تشیع علی است : شعار "ولایت علی" !

اوکیست ؟

ابو سفیان !

چگونه ؟

علی دست اندرکارغسل وکفن‌ودفن پیغمبر بود و غرق درد وداغ خویش که ناگهان خبر آوردند که در سقیفه ، ابوبکر به خلافت پیغمبر انتخاب شده است نخستین بنیانگذاران تشیع علوی ، شیعیان راستین وعلی‌شناس علی ، بیمناک ازآینده اسلام و فردای امت ، درخانه علی متحصن شدند .

نخستین اعتراض ، نطفه نخستین انقلاب دربرابر حکومت غصب ، در درون خانه علی ، حزب عترت ، اهل بیت = تشیع علوی .

ناگهان ، ابوسفیان هم وارد شد ، ازهمه برآشفته تروعلیه خلافت وله ولایت ، ازابوذر وسلمان وعمار وحتی خود علی متعصب تر ، خشمگین تروممصمم تر و" علاقه مند تر" !

همه خاموش وغمگین ومعترض‌ودراین اندیشه که چه باید کرد ؟ سکوت کنند ؟ چگونه دربرابر غصب حق ، پیروزی سیاست برحقیقت ، خاموش باشند ؟

شمشیرکشند ؟ چگونه مدینهٔ کوچک بی‌پیغمبر، بی‌رهبر را که قلب اسلام است وهمچون جزیرهٔ خردی در قلب اقیانوسی ازطوفان های قبایل شورشی داخل ودو امپراطوری زخم خوردهٔ شرق وغرب (ایران و روم) ، ازداخل متلاشی سازند وضعیف کنند و به جنگهای داخلی بکشانند و وقتی دنیاکه اکنون بامرگ پیغمبر ، درمحو اسلام ونابودی مدینه طمع بسته است ، دیدکه نزدیک ترین یاران پیغمبر وبزرگترین رهبران امت ، بر سر قدرت باهم درافتاده اند ، سرنوشت معلوم است •

همگی ، آنچنان که علی گفت "خاردرچشم واستخوان درگلو" سکوت کرده بودند و علی ، احساس کرده بودکه دوران سنگین ترین امتحانش فرا رسیده است :

درزیر شکنجهٔ دوست ، سکوت کردن ، تادشمن خبردارنشود •

اینجا دوحق باهم معارض افتاده است : حکومت علی وموجودیت اسلام. چگونه‌ممکن است ؟ نوزاد اسلام ، درآغوش علی پرورده وازجان علی شیرخورده است !

امااکنون ، دیگری اورا ربوده ودرآغوش خویش تنگ گرفته وخود رامادرطفل خوانده است • جزبه شمشیر، طفل راازاوبازنمی‌توان گرفت • اما ، اگر شمشیر کشد ، طفل درکشاکش شمشیرها زخم خواهد خورد ، جانش درخطر است ! مادر خوانده شاید که دلیری کند ، امامادر ؟ خانه نشین میشود و در دوری وداغ فرزند ، سکوت می‌کند تاطفل ، هرچند درآغوش دیگری ، زنده ماند •

هنگامی که مادری ، ازمادری خود و زندگی فرزند ، یکی را باید انتخاب کند ، مادر ، باغاصب فرزند خویش بیعت می کند ! ! ورا مادر می خواند !

اینچنین است که علی ، در آن ساعات دردناکی که جنازه برادرش ، دوستش ورهبر محبوبش را می شست ، ازجانش آتش می بارید وازچشمش اشک وگویی تمامی جهان برایش تمام شده است وزمان به آخر رسیده است ، دید که سیاستمداران فرصت طلب ، کودکش را ازخانه پیغمبر ربوده اند وبه سقیفه برده اند ، سکوت کرد ، مدینه درمحاصره خطر کینه ها وعصیان های داخلی وقدرت های جهانی است ، استعمار روم وایران نقشه ها در سر دارند ودر آرزوی آنند که پایگاه محمد ، ازداخل منفجر شود ، ولایت علی ، اکنون درگرو وحدت اسلام علی است وازعلی برای قربانی شدن در راه این وحدت ، وحدت دربرابر خطر ، شایسته ترکیست ؟ (۱)

علی تصمیم به سکوت می گیرد ، یاران علی ، نخستین چهره های تشیع علوی ، ابوذر وسلمان وعمار ازامام خویش پیروی می کنند ، سکوتی معترض ، ـ اعتراض ساکت ! بخاطر موجودیت اسلام ! اماابوسفیان راضی نمی شود !

برای اوخلافت ابوبکر ، غصب ولایت علی ، درهرحالی ، تحمل ناپذیر است ! او ، نه تنها ازابوذر وسلمان وعمار ، که ازخود علی ، ولایتی تراست ! ازتمام شیعیان علی و ازشخص علی ، ازغصب حق علی ، ازخلافت بناحق ابوبکر برآشفته تراست .

۱ـ " علی بنیانگذار وحدت " ، "علی : ۲۳سال جهاد برای مکتب ، ۲۵سال سکوت برای وحدت و۵سال تلاش برای عدالت" سخنرانی ارشاد .

او بنیانگذار تشیع صفوی است ، امام اول شیعه‌ٔ صفوی اســـــت، وشعارش ؟ درست مثل شیعه‌ٔ علوی : ولایت ! ولایت علی !

علی بخاطر وحدت مسلمانان در برابر خطر خارجی ، امپریالیسم شرق وغرب ، سکوت کرده است ، بنیانگذاران تشیع علوی ، به پیروی علی ، سکـوت کرده اند ، اما ابوسفیان ، سکوت را روانمی دارد ، از "ولایت" دست بردار — نیست ! برسر علی ویارانش فریاد می زند :

" به خدا سوگند انقلابی را می بینم که جزبا خون آرام نمی گیرد !

(سپس خطاب به علی (ع) وعباس) : ای ذلیل ها ! (خطاب به علـــــی) : دستت رابده تاباتوبیعت کنم ، اگربخواهی مدینه راعلیه ابوفضیل (ابوبکـر) ازپیاده وسواره پرمی کنم " .

این فریاد ولایت ، درتشیع صفوی ، است ، فریاد ولایت علی ، اما از حلقوم ابوسفیان ! مظهر شرك ، چهره‌ٔ بزرگ نفاق !

وعلی ، درحالیکه زهرخندی نفرت بار برلب داشت ، درپاسخ این دشمن خطرناك اسلام که درجامه‌ٔ شیعهٔ علی آمده است گفت :

ولا یقیم علـــی ضیمٍ یُراد بـــه الآ الاء ذلّان : غیرالحی والوتد .
هذا علی الخَسْفِ مربوطٌ برمتّـه وذا یشجّ فلایرثی علیه اَحَد (۱) .

---

۱ — هیچکس ستم رانمی پذیرد جز دوذلیل : یکی خرقبیله ودیگـری میـخ ، آن باخواری بر ریسمانش بسته میشود واین توسری می خورد واحدی براو — سوگوار نیست .

واین فریاد ولایت ، در تشیع علوی است ، فریاد ولایت علی ، از حلقوم خود علی ! چه عجیب ! پرمعنی ، آموزنده ، هولناک ، فریبنده ، باور نکردنی و واقعیت است و واقعیتی زشت ، تلخ ، خطرناک وجاری است: شعار ولایت علی از حلقوم ابوسفیان .

بسیج نیروهای شیطانی جاهلیت ، قومیت ، اشرافیت و شرک ، به رهبری پیشوای همه دشمنان کهن اسلام ، به دفاع از حق علی ، حق اهل بیت ، وحمله به خلافت غاصب !

پایه های اعتقادی دومذهب

اکنون ، باقبول این صورت مساله که اساسا درحال حاضر دو مذهب وجود دارد وهردوهم اسمش تشیع است ، مبانی اعتقادی هردورایک یک برمی شمارم وهریک رابه اختصار درهردو مذهب تعریف می کنم ، تاخود باهم مقایسه کنید واختلاف میان این دورا دریابید • مهم ومشکل این است که درهردوتشیع اصول وفروع یکی است ، باهم هیچ اختلاف ندارند ، ومشکل بودن تشخیص هم ازهمین جاست که ، تشیع صفوی آمد وپایه های خود رابر روی تشیع علوی ، بناکرد ، قالب های فکری وذهنی تشیع علوی راگرفت ، محتوایش راخالی کرد ، وپایه های روح وفکر وعقیده واحساس تشیع صفوی را — آرام وپنهانی وماهرانه ، به کمک علمای متخصص وابسته — وارد کرد ، تامردم نفهمند • مردم نفهمیدند که مذهب عوض شد ، عقیده ها عوض شد ، خدا وکتاب وپیغمبر وامام وشخصیت های مذهبی وتاریخ وهمه چیز عوض شد ! هیچکس نفهمید ، هنوز هم خیلی هانفهمیده اند ! برون برجا ماند اما درون بکلی چیز دیگری شد ! کاش رسماً می گفتند یک فرقهٔ دیگر ، یک دین یامذهب دیگری آمد ، ولی این کار برای ایشان صرف نداشت ، مصلحت نبود ، ازاینرو ، تمام اصول ، فروع ، تاریخ ، شخصیتهای بزرگ ، اسامی خاص وهمه اصطلاحات " تشیع اسلامی — علوی " راحفظ کردند وخیلی هم واکس زدند وجلا دادند وبرق انداختند اما ، درون — این ظرفها راازمادهٔ سمی خواب آور ضد شیعی پرکردند که نامش ، شیعه

بود اما تشیع صوفی ــ صفوی" ! این است که احساس مذهبی مردم متوجه نشد، وجدان عمومی جریحه دار نشد، در نتیجه نه تنها در برابرش مقاومتی پدید نیامد بلکه، بخاطر همین زرق و برق های ظاهری و تشریفاتی و تعظیم شعائر و تجلیل ظواهر و مراسم و حب و بغض و تولی و تبری های لفظی و بی تعهد و لعن و نفرین ها و مدح و منقبت های شعری و ذهنی و بی معنی (۱)، توده شیعی را به دنبال خود کشاند.

۱- عترت

در تشیع، اسلام بر دو اساس استوار است ــ طبق سفارش شخص پیغمبر که: " ترکت فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی " ــ قرآن و عترت:

تشیع علوی چنانکه می بینیم عترت را از خود "سنت" گرفته است، اصل "عترت" نه در "برابر" سنت است و نه در "برابر" قرآن، بلکه در "کنار" این دو، نیز نیست، بلکه "راه" منطقی و مستقیم و مطمئن قرآن و سنت است.

۱ــ مدیحه های اغراق آمیز و بی فایده ای که تنها نتیجه اش این است که شیعه را در نظر دیگران و حتی روشنفکران جامعه خود متهم کند که ساختگی است و ایرانیها آنرا جعل کرده اند تا پایگاهی باشد درون اسلام و علیه اسلام ! و ... بالاخره توجیه و تأیید ضمنی این پرونده سازیهای دشمنانه ضد شیعی بوسیله خود شیعه ! مثلاً: مقایسه امام رضا (ع) با حضرت موسی با این لحن که: در کفشکن حریم پور موسی موسی ی کلیم با عصا می بینم ! به حضرت موسی اهانت شده است و امام رضا هم شناخته نشده است !

خانه ای است که د رآن " پیام " و " پیامبر " هرد وحضورد ارند ود رش بروی مرد م جستجوگر نیازمند حقیقت پرست گشوده است . خانه راستی و عصمت ، سرد ری متواضع باد روئی پرعظمت وساده اما سرشار زیبائی ، تنها خانه ای تاریخی که د رآن فریب نیست .

" عترت" ملاك شناخت روح اساسی اسلام ، چهره حقیقی پیغمبر ومعنی وجهت قرآن است . رسالت " عترت" تنها این است .

ارزش " اهل بیت " ـ د رتشیع علوی ـ تنها بخاطراین نیست که اهل بیت پیغمبرند . بخاطراین است که ، این خانواده خود شیک خانواده ٔ ایده آل وآرمانی است ، یك نمونه ٔ کامل ومتعالی ومثالی از " خاند ان " انسانی است ، خاند انی که باید باشد وهمه باید باشند ونیستند ، ونیازمند ند که نمونه ای باشد ، این خانواده ، خانواده ای است که اصالت به خویش دارد ، نه بخاطر داماد پیغمبر بودن ، پسر عموی پیغمبر بودن ، دختر پیغمبر بودن ، نواده ٔ پیغمبر بودن ، نه ، چراکه ، ارزشهای اعتباری وانتسابی نمی‌تواند برای دیگران ارزش عملی داشته باشد وبرای خود اینان این ارزش‌های نسبی ارجمند است اما ، اگرعلی ارزشش د راین است که پسرعمو یاداماد پیغمبراست وفاطمه د راینکه دختر اواست ، برای مرد ان وزنانی که ازاین‌پیوند های خویشاوندی محروم اند ، چگونه می‌توانند سرمشق ونمونه وامام و " اسوه "باشند ؟ چگونه می‌توانند چنان رسالتی د راسلام داشته باشند ، یعنی‌چه که پیغمبر قرآن راوافراد خانواده اش را برای

جامعه اش وآینده دینش ومردم پیروش بگذارد ؟

اگراین خانواده به پیغمبر هم منسوب نبود ، بازالگوی اقتدای انسانها بود ، درهرجا ، دریونان هم اگر می بود همین ارزش راداشت . هرجا خانواده ای پیدا بکنید که مردش علی باشد وزنش فاطمه ودخترش زینب وپسرانش حسنین ، آن خانواده (عترت) اصالت دارد . انسان به چنین خاندان نیازمند است وازآن چیز می آموزد ومی فهمد ، برای چه بااین خانواده بخصوص ما احتیاج داریم ؟ برای شناخت اسلام ، برای این که مروان هم از محمد صحبت می کند وازسنت پیغمبر ، معاویه هم همان رامی گوید ، همه خلفای بنی امیه وبنی عباس هم همان رامی گویند ، درهمان زمان ، عمروابوبکر وعبدالرحمن وعثمان وسعدبن ابی وقاص وهمه این رامی گویند اما ، هرکدام جوری می گویند ، پس من کدامرا ، کدام چهره رابشناسم به عنوان چهره واقعی او ؟

درتشیع صفوی " عترت " بعنوان یك خانواده ای است ویك اصلی است که وسیله شده برای کنارزدن سنت پیغمبر ، درمحاق گرفتن سیمای پیغمبر وتعطیل شدن قرآن ! وحتی خدشه دارشدن توحید وتوجیه ارزشهای نژادی واشرافیت خونی وارثی !

۲ـ عصمت

اصل دوم درتشیع علوی عصمت است ، عصمت بااین معنی است که رهبرمردم ، رهبرجامعه ، کسی که سرنوشت مردم بدست اواست ورهبری ایمان مردم بااو ، باید فاسد وخائن ، ضعیف وترسو وسازشکار نباشد ، هرگز گرد پلیدی نگردد ، وعصمت بااین معنی مشتی

محکم است به دهان هرکس که ادعای حکومت اسلامی دارد ولی، ضعیف وپلید وفاسد وخیانتکار است ۰

اعتقاد شیعه به عصمت، همواره این اقلیت را وامیداشت که در یک "عصمت اجتماعی وفکری" ازتماس وآلودگی باقدرتهای آلوده محفوظ بماند ۰ درتاریخ اسلام عصمت ضربه ای بود دائمی، که همه خلفا و وابستگان خلفا که خود راجانشینان پیغمبراسلام میدانستند ومانند هرحاکم یونان و رم وشرق وغرب برمردم حکومت میکردند، رسوا ومحکوم سازد، وهرگز قابل تحمل وپذیرش نباشند، عصمت واعتقاد به عصمت یك پرده ای بود بین توده مردم وحکومتهائی که میخواستند ازتوده بنام دین بهره کشی کنند ۰

امادرتشیع صفوی، عصمت عبارت است ازیك حالت فیزیولوژی خاص، بیولژی خاص پسیکولوژی خاص که امامها ارند وازیك ماده خاص ساخته شده اند که اصلاً آنهانمیتوانندگناه بکنند! خوب بنده هم اگر چنین ساخته شده بودم که نمیتوانستم گناه بکنم، تقوای من دوشاهی هم ارزش نداشت، چون وقتی من نتوانم گناه بکنم! این چه جور بیگناهی است؟! دیوارهم بااین وضع نمیتواند گناه بکند، چون ذاتش طوری است که نمیتواند گناه بکند، مثل اینکه بعضی روضه خوانها میگویند شمشیر درتن امام اثرنداشت! این چه فضیلت تراشی احمقانه است که فضیلت رامیتراشد ودورمیریزد؟ اگرشمشیربه تن خود همین آقای روضه خوان کارگرنباشد، میتواند به سادگی یك شوخی وبازی،

قهرمان شهادت باشد! چون در این صورت شهید شدن، از روضهٔ شهید راخواندن، آسان‌تر است! در تشیع صفوی ذات امام یک نوع عصمتی پیدا کرد که هیچ ارزشی نداشت، نه ارزش انسانی (چون امام معصوم فاقد قدرت گناه بود) ونه ارزش عملی (چون مردم نمی‌توانند ازموجودی که ذاتش باآنها فرق دارد سرمشق بگیرند)! ائمه را موجودات متافیزیکی ومجرد وغیبی وازآب وگل مخصوص معرفی کردند ودر نتیجه هم امام بودن امام بی‌ارزش شد وهم معتقد بودن به امام بی‌اثر! وظاهرش هم اینکه ملای وابسته به رژیم صفوی، بافرشته نشان دادن امام، مقام امام راارتقاء داده است، ازمحمد وعلی و فاطمه وحسن وحسین خیلی تجلیل کرده وفضائل ومناقب بسیارعظیم وعمیقی را تازگی درائمه کشف کرده است! وچهارده معصوم راازخمیره ای غیبی وجوهری ماوراءطبیعی وفوق بشری شمرده وذات آنهاراازذات " انسان" جدانموده وخلقت این چهارده تن را ازخلقت آدم استثناء کرده! وآنهاراعناصری از نور الهی: درصورت ظاهری آدمی تلقی نموده وبگونه ای تعبیرشان کرده که اولا برخی فضائل انحصاری دارند که نوع انسان هرگز نمی‌تواند داشته باشد وثانیاً برخی صفات وخصوصیات متعالی دارند که برخی ازنمونه های عالی انسانی می‌توانند در سطح‌های پائین تری، مشابه آنهارافراگیرند اما، این صفات عالی انسانی درآنهاذاتی وطبیعی وفطری است واقتضای جبری جنس و خصوصیت ذاتی نژادشان است ودرانسان‌های دیگراکتسابی است واختیاری وعرضی ... ودراین صورت، پیروان امام ازخود امام برترند، چون فضیلت ارادی اکتسابی برترازفضیلت ذاتی ارثی است.

مثلا آنها غیب می‌دانند وانسان نمی‌تواند بداند : آنها دشمنشان رابایک " فوت " به سگ یاسوسک یاشغال یاخرس وخوک وهرنوع حیوانی که سفارشش را داده باشند ، تبدیل می‌کنند وانسان نمی‌تواند ۰ آنها درقنداق اژدها رامی‌درانند وانسان را درجامهٔ سلاح اژدها می‌درانند ۰ فضائل اختصاصی دیگری که برخی ازآنها سخت چندش‌آوراست ونقلش وحتی تصورش در پس‌پرده های خیال وگوشه خلوت وخاموشی ، زشت ونفرت بار !

: " انّ فی الجنة نهراً من لبن

لعلی ولزهرا وحسین وحسن " !

(دربهشت ، " هرآینه وبدرستی که " رودخانه ای است از شیر ، برای علی وبرای فاطمه وحسین وحسن) ۰۰۰ و اینکه حضرت خدیجه که قبلا شوهر کرده بودند وپسر بزرگی هم داشتند ، در ازدواج باحضرت رسول ، بکر بودند ۰ ویا شهربانو ، همسر حضرت امام حسین ، هرشب ، بکر می شدند (١) ۰

١_ وآخرین نظریه محققانه ازیک واعظ مشهور یکی ازشهرستانها این است که حضرت خدیجه قبلا اساساً ازدواج نکرده بوده اند وتمام نقل‌های صریح تاریخی بدلیل اینکه ناقلان سنی هستند وبدلیل عقل غلط است ، چون حضرت زهرا ، باید از "رحم پاک "زاده شده باشند وخدیجه

آن اعتقاد براین که : حاکم باید متقی باشد، معصوم باشد و وقتی دسترسی با مام نیست دیگر هرحکومت حکومتش توجیه می شود بنابراین در دورهٔ غیبت که دورهٔ عصمت هم دستخوش فترت می شود هر فسادی وهرخیانتی موجه است.

"نمی‌توانیم ، معصوم نیستیم ، فقط باید متوسل بشویم" ، این است که رهبری شیعه ازاین قید شدید تقویٰ آزاد شد ، واین اصل

ــه که مادربانو است ـ اگر پیش‌ازاسلام ، شوهر کرده باشد این اصل خدشه دار می شود . پس‌حضرت خدیجه دختر بوده که به خانهٔ پیغمبر آمده است .. واین نظریه تازه را که هم تاریخی است وهم تحقیقی وهم فلسفی وهم دینی وهم اسلامی وهم شیعی وهم علمی وهم منطقی وهم اشرافی وهم الهامی وهم فیزیولوژیک وهم پسیکولوژیک وهم اخلاقی وهم نژادی وهم خانوادگی وهم ژنتیک وهم سکسوئل وهم تراژدی وهم کمدی وهم دراماتیک وهم " وغیره "... خطیب شهیر مذکور درفوق ، هرسال به مشهد می‌آیند وطی دوشب برای مردم شهر طرح وتفسیر وتشریح می‌کنند وموجب دامنگستر درعمق افکار ومتن بازار بر می انگیزند .

بزرگ انقلابی ومترقی ، ازصحنهٔ زندگی واجتماع وسیاست خارج شد وبه آسمان رفت واز میان مردم رفت و ویژه حکمای الهی وعرفا شد .

۲ — وصایت

دربحث جامعه شناسی " امت وامامت " چند سال پیش آنرا دارشاد بدقت بحث کردم ودریکی ازسخنرانیهای چند ماه پیش هم ، اشاره ای بدان کردم .

وصایت بطوری که تشیع علوی می‌گوید ومی‌فهمیم ، نه انتصاب است، نه "انتخاب" است ، ونه " نامزدی " ، بلکه " وصایت " است ، باین معنی‌که پیغمبر اسلام ، به عنوان رهبر ونیز صاحب مکتب ، بهترین ولایقترین کسی را که برای ادامه رسالتش ، می‌شناسد به مردم معرفی می‌کند ورهبری اورا به مردم توصیه می‌کند . این توصیه یک سفارش ساده نیست که مردم بتوانند بدان عمل نکنند زیرا مردم موظفند که رهبری پاکترین وداناترین انسان راپذیرند وآن کسی راکه چنین است وپیغمبری می‌شناساند ، تابدین طریق (اصل وصایت) ، جامعه اسلامی طی ۱۲ نسل ساخته شود و این رهبران (اوصیاء) ، جامعه رادرنهایت این " دورهٔ ویژهٔ سازندگی ورهبری " ، به آستانه ای برسانند که امتی که مصداق " خیرَأمةٍ أُخرجت للنّاس " باشند تشکیل شود ، ودرآن — عناصر فساد وبردگی واستثمار وفریب مردم نابود شود ، وهرفردی از مسلمان هابه رشد وآگاهی سیاسی وخود آگاهی دینی برسد وشایستگی این راپیدا کند که براساس حکم دیگر اسلامی که " بیعت وشوری" باشد

(واین حکمی است پس ازحکم مقدم وصایت نه ناقض آن) سرنوشت خودش رابعد از دورهٔ وصایت انتخاب کند .

این معنی وصایت است که انسان ازعمل پیغمبروعلی می فهمد ولی در تشیع صفوی ، وصایت عبارت است ازیك رژیم موروثی مثل دیگر رژیم های موروثی وسلسله حکومتهای ارثی که ازپدر به پسرمیرسد واز خویشاوند به خویشاوند ، وازنسل پیش به نسل بعد ، وبراساس وراثت وانتصاب وخویشاوندی ، ومی بینیم می گویند : امام اول بخاطراین امام اول است که داماد وپسرعم پیغمبراست که بنیان گذار سلسله است. امام بعدی بخاطراینکه پسرامام اول است ، وبعدی بخاطراینکه برادرش است ، وبعدی بخاطراینکه پسرش است وپسرش است ...و! اصالت از آن خود شخصیت این دو امام نیست ، ازآن عمل " نصب " و " تبار و نژاد وقرابت " است! یعنی توجیه اصل وراثت درقدرت هاو حکومت ها ، یعنی چیزی شبیه رژیم ساسانی وکپیه اش رژیم صفوی !

٤ ـ ولایت

در تشیّع علوی ، ولایت التزام مردم است به حکومت علی باهمهٔ ابعادش وهمهٔ ضوابطش ، وبه پیروی ازاو واورابنام یك سرمشق والگوئی (یکی ازمعانی امام) قبول کردن ، یعنی تسلیم فقط دربرابر حکومت او ، نظام او ، رهائی ازهرولایتی دیگر .

در تشیع صفوی ولایت عبارت است ازیك ولایت گل مولائی ، ساخت عناصر اسمٰعیلیه ، علی اللّهی ، باطنیّه ، حلولیّه ، صوفیّه و

هندیه ! بیشترازاین توضیح نمی‌دهم ..

۵ ـ امامت

اعتقاد به یک نظام انقلابی سازنده . جامعه امتی است که بعنوان یک رژیمی دربرابر رژیم های دیگرتاریخ بوجود آمده ، ورسالتش رسالتی است که دروصایت گفتم ، ومصداق های خاصش بعد از پیغمبر، ائمه شیعه هستند درتشیع علوی ، واین ائمه شیعه بخاطر شخصیت انسانی خودشان حق رهبری جامعه را دارند ، وجامعه به رهبری آنها نیازمند است ، بنابراین ، اعتقاد به امامت درمفهوم تشیع علوی نفی کننده تسلیم انسان معتقد است دربرابر هرگونه نظام ضد آن نظام ، واعتقاد باین است که در زمان غیبت امام معصوم حکومتهائی که شیعه می‌تواند بپذیرد . حکومتهائی هستند که به نیابت ازامام شیعی ، براساس همان ضوابط وهمان راه وهمان هدف برمردم حکومت میکنند .

امادرتشیع صفوی ، امامت ، اعتقاد انسان به ۱۲ شخصیت ماوراء الطبیعی ،که عبارت از ۱۲ شماره و دوازده اسم مقدس است ، میباشد که بایدآنهارا دوست بداریم ، بپرستیم ، بستائیم، ولی در زندگی‌مان هیچ التزامی ازنظر پیروی آنان نداریم ، برای‌اینکه ماقادر وقابل پیروی ازآنان نیستیم ، وپیروی ازآنها ممکن نیست چون، جنس آنها باما فرق دارد ! بنابراین درتشیع صفوی اعتقاد به امامت ، پرستش دوازده اسم است (همانطورکه به ۱۲٤ هزار پیغمبرمعتقدیم) که درغیبت آنهاو بدون آنها، تن به هر فردی وبه هرنظامی می دهیم !

تنها بایك شرط که آن فرد وآن نظام حُبّ دوازده تن را داشته باشد ، با هرنظامی که زندگی کنند ، با هرشکلی که با مردم رفتارکنند وبا هر وضعی زندگی فردی واجتماعی‌شان بگذرد مهم نیست ، به امامت واعتقاد به امامت مربوط نیست ، امامت یك عقیده غیبی است وتاریخی ، به شکلّ زندگی ورهبری وزمان حال ربطی ندارد !

٦ ـ عدل

به معنای خدا عادل است •

در تشیّع علوی ، عدل باین معنی است که هرخیانتی در جهان حساب دقیق دارد وغیرقابل گذشت ، چنانکه هرخدمتی ، نیز •

اعتقاد به اینکه خدا عادل است • یعنی عدل بعنوان یك نظامّ مصنوعی ، که سیاست یاحزب باید درجامعهٔ بشری ایجاد کند نیست • در تشیع علوی ، که عدل منسوب به خداوند می شود باین معنی است که ، عدل زیربنای جهان است ، وجهان بینی مسلمین برعدل است • بنابراین اگرجامعه ای براساس عدل نیست ، یك جامعهٔ بیمار ، منحرف وموقتی است ومحکوم به زوال •

اما در تشیع صفوی ، عدل یعنی : خدا عادل است وظالم نیست • خوب ، فایده اش چیست؟ یعنی ، بعد ازمرگ یزید رامی‌برد به جهنّم وامام حسین را می‌برد به بهشت • خوب ، حالا چی ؟ حالا ؟ در دنیا ؟ اصلاً ربطی به حالا ندارد ، موضوع علمی است ، بحث علمی است و مربوط به فلاسفهٔ الهی ! به مردم ربطی ندارد !!

۷ ـ تقیـــه

تقیه عبارت بوده است از دو نوع تاکتیک .

اول " تقیه وحدت ": تقیه شیعه در جامعهٔ بزرگ اسلامی این استکه ، شیعه با ابراز موارد اختلاف باعث تفرقه در وحدت اسلامی نشود ، پس تقیـــه پوششی است که شیعه عقاید خودش را حفظ می کند اما نه بشکلی که باعث تفرقــه وایجاد پراکندگی وخصومت درمتن جامعهٔ اسلامی بشود ، برای همین است کــه می گویند به مکه که می روید باید با آنها نماز بخوانید . الان هم علمای بزرگ ما توصیه می کنند : پشت سر امام جماعت مکه ومدینه نماز بخوانید . این تقیه است ، دوری از تعصب وتکیه برموارد اختلاف وطرح اموری که موجب تفرقه داخلی است وتحمل نظر مخالف همصفان واحترام به افکار واعمال برادران تقیهٔ اقلیت دربرابر اکثریت مردم یک جامعه برای حفظ وحدت داخلی وبخاطر جامعه وحفظ هدفهای ـ مشترک دربرابر دشمن (زندگی علی نشانه اش ، دربرابر مخالفان داخلی) .

دوم " تقیهٔ مبارزه " : عبارت است از رعایت شرایط خاص مبارزهٔ مخفی ، برای حفظ ایمان نه حفظ مؤمن یعنی کار فکری ومبارزهٔ اجتماعی وسیاسی کردن شیعه ، اما حرف نزدن وتظاهر نکردن ، وازلو رفتن دربرابر دستگاه خلافت تقیه کردن وخلاصه مفت نباختن وبی جهت تشکیلات وقدرت خود وجان خود را بخطر نیفکندن . پس تقیه امنیت دربرابر خلافت است بخاطر حفظ نیرو وامکان ادامهٔ مبارزه وآسیب ناپذیری دربرابر دشمن . (زندگی ائمه نمونه اش ، در رژیمهای اموی وعباسی) .

تقیه در تشیع صفوی خیلی روشن اســـت وتوضیحـــش لازم نیســـت ،

موارد ش را هم خود تان می شناسید • بقول مولوی : اصلِ "حق نشاید گفت جز زیرلحاف" معنی تقیه د رتشیع صفوی است •

این مومن به تشیع صفوی بقدری " تقیه زده است که وقتی میپرسیم : " آقا آدرس منزلت کجا است؟ " رنگش می پرد •ازبس تقیه کرده وعقیده خود ش را پوشانده ونظریه خود ش را نگفته ، دیگراینکه نظرش چه بوده ، چه عقیده ای — داشته اصلا یاد ش نیست •

تقیه د رتشیع صفوی ، سکوت د ربرابر همه پلیدی هاوانحراف ها وتجاوزهای قدرت حاکم است برای حفظ سلامت مزاج و کار و زندگی وپرهیز ازدرد سروزحمت وخطر وضرر وگرفتاریهای حق وباطل ومسئولیت های عقیده و وظیفه !

این است که می بینیم د رتشیع علوی ، تقیه عامل وحدت بادوست ومبارزه بادشمن است ود رتشیع صفوی ، تعطیل مطلق مبارزه است ود رعوض همین تقیه کار رامی بینیم که عنصر فعال تفرقه وتعصب است •

د رتشیع علوی ، تقیه ، یک " تاکتیک عملی " است وبسته به شرایط واوضاع وازین روبه تشخیص رهبر ، گاه ممنوع میشود وحتی حرام ، ود رتشیع صفوی ، تقیه یک " اصل اعتقادی " است وثابت ولازمه شیعه بودن !

۸ - سنت ونفی بدعت

باین معنی که تشیع علوی سنی‌ترین نهضت وفرقهٔ اسلامی است ، سنی‌ترین بهمین اصطلاح ، " سنی‌ترین " ، یعنی وفادارترین فرقه ها به سنت پیغمبر .
واختلاف تشیع وتسنن از صدر اسلام بوسیلهٔ شخص علی بر سر سنت پیغمبر است ! علی ، معتقد است که سنت پیغمبر راهیچ قدرتی نمی‌تواند بهم بزند ، تغییر بدهد ، یکی را کم ودیگری را اضافه کند ، یا منحرفش کند ، درصورتیکه رقبای علی که بنام سردمداران وسران تسنن معروفند ، سنت پیغمبر رادستکاری کردند وخودشان را در انحراف ازسنت های پیغمبر ، برحسب اجتهاد خودشان ذیحق می دانستند ، این است که علی اجتهاد دربرابر سنت ودرمقابل نص راجایز نمی‌داند ، حتی برای خودش ، وعمراجتهاد دربرابر نص را بخصوص درامور اجتماعی وسیاسی جایز می‌داند ، (۱) حتی

۱ - منع متعه ، وتمتع درحج (حج تمتع) که به صراحت گفت : در زمان پیغمبر حلال بود ومن حرام می‌کنم ! والبته علت این " وضع قانون دربرابر سنت " رابیان می‌کرد ، به عنوان توجیه علتش ، ونیز قبول سه طلاق در یک بار - که گفت برای تنبیه مردان - برخلاف عصر پیغمبر وابوبکر واوایل حکومت خودش (ابن قیم در احکام الموقعین -

ازنوشتن وضبط احادیث پیغمبر باصراحت منع کرده واین حق را به اعتراف همهٔ علمای اهل سنت برای خود ش- به عنوان مجتهد وخلیفه - قائل بود وبرطبق آن هم عمل کرد .

بنابراین اسم گذاری حقیقی این است که تشیع علوی حافظ ونگهبان سنت پیغمبراست ودشمن بدعت ، هم در روح وجهت "رویهٔ پیغمبر وهم دراحکام واعمال واقوال "سنت" پیغمبر، علی مظهر پیروی وادامه و تکیهٔ دقیق برسنت است .

امادرتشیع صفوی ، تشیع درست یک فرقه ویک مذهبی "ضد سنت" نشان داده می‌شود ، که دربرابر سنت می خواهند "عترت" رابگذارد . یکی ازهمین معتقدان به تشیع صفوی می‌گفت ، تو دراین کتاب نوشته ای که پیغمبر خدا فرموده که : " من دوچیز رابرای شما می‌گذارم و - می‌روم : یکی کتاب خدا ویکی سنت خود مرا" . پس تو این را ازکجا آورده ای؟

- این را نقل می‌کند ومی‌گوید که درزمان پیغمبر ۱۷ مورد برخلاف این پیش آمد) ، ونیز افزودن شعار " الصلوه خیرمن النوم " به اذان صبح ودست بسته نماز خواندن به تقلید ازایرانیان دربرابرپادشاه نشان وخواندن نمازمستحب شبهای ماه رمضان باجماعت ، حتی حذف سهم "مؤلفه قلوبهم" که قرآن تصریح فرموده است .

پس پیغمبر چنین چیزی راگفته ؟ پیغمبرگفته : " کتاب خدا و عترتم را می‌گذارم " ، نه " کتاب خدا وسنتم را " .

پس‌تشیع صفوی آن حدیث " کتاب الله وسنتی " رانفی می‌کند ، چنانکه بعضی ازاهل تسنن در" تسنن اموی " (۱) می‌خواهند " کتاب الله وعترتی " رانفی کنند ! درحالیکه " کتاب الله وعترتی "اصولاً تفسیر ونتیجه وبرآیند " کتاب الله وسنتی " است ، که هردو باید گفته می‌شد ، چون این دوته تنها متناقض نیستند بلکه ، هرد و مکمل هم‌اند هرکدام معنی دیگری است ویکی‌بدون دیگری لنگ است . اماتشیع صفوی " کتاب الله وعترتی " راد ربرابر سنت پیغمبرمی‌گذارد یعنی ، قبول همان فحشی که "تسنن‌اموی" به " تشیع علوی " می‌دهد ومی‌گوید شیعه مخالف سنت است ، رافضی است ، وعلی راپیغمبرمی‌داند وحتی

۱ـ قرینه " تشیع صفوی" "تسنن اموی" است . هردو " دین دولتی"اند آن تسنن برای توجیه مذهبی وتطبیق اسلامی خلافت اموی وجانشینانش ، واین برای توجیه سلطنت صفوی و .. نقش‌تسنن اموی دشوار نیست‌زیرا اساساً این‌فرقه ازاول فرقه رسمی دولتی بوده است که . فقط باید ازعثمان تامعاویه راه می‌پیمود و فاصله ای نیست. اما تشیع صفوی کارش مشکل بود ، چون نهضت ضد حکومتی مبتنی برعدل وامامت را درنظام سلطنت صفوی جورکردن سخت است وطی فاصله ازحسین تاشاه سلطان حسین !

خــدا !

درصورتی‌که تشیع علوی می‌خواهد "عترت" رابیان وزبـــان رسمی "کتاب الله وسنتی" بکند ونوعی تلقــی‌از"سنت"باشد ، چقدر دراین دو تشیع تناقــض است ؟ !! (١)

این است که تشیع علوی مذهب سنت است وتشیع صفوی مثـل تسنن اموی مذهب بدعت ، زیراهردو "اسلام دولتی" اند منتهی یکی اجتهاد رابهانه می‌کند که اصل مقدسی است ودیگری عترت راکه اساســ مقدسی است . عترت علوی حامی ومعلم سنت است وعترت صفوی ناقــض ومحرف سنت .

١ـ خلفای راشدین ازضبط وکتابت حدیث جلوگیری می‌کنند که تازمــان عمربن عبد العزیز ادامه می‌یابد ولی علی‌وفرزندانش وشیعیانش‌به ضبـط وحفظ وکتابت سنت وحدیـث اهتمام می ورزند ودراین راه شهیـــد می شوند ولی وقتی مرجئــه پیداشدند وگفتند باایمان قلبی هیچ گنــاه وجنایتی ضرر ندارد وبعد غائله‌ٔخلق قرآن بمیان آمد واحمد حنبـل را برای معتقد نبودن بآن درزمان مامون بزندان انداختند , درزمــان متوکل که آزادش کردند قرار براین شدکه هرچه درسنت هست قبول‌کنند واندیشه ها و بدعتهائی را مانند عقیده مرجئه ازمیان ببرند , اصطلاح سنی پیدا شد .

۹ — غیبت

در کنفرانس " انتظار، مذهب اعتراض" (دیشب) گفتم که غیبت در فلسفهٔ تاریخ شیعی چه معنائی دارد و اساساً چه دوره ای است ؟

غیبت یک فلسفه حساس است و جنبهٔ اجتماعی و سیاسی اش قوی تر و مهم تر است از جنبهٔ متافیزیکی و فلسفی اش .

غیبت ، در تشیع صفوی — که دارای "انتظار، مذهب تسلیم و تحمل و صبر و سکوت" است و "انتظاری منفی" ، به این معنی است که امام غایب است ، امام حقیقی معصوم غیبت کرده است و بنابراین ، اسلام اجتماعی تعطیل است و افتتاح نمی شود تا " خود شر بیاید و باز کند "(۱) چون امام نیست ، جمعه و جماعت و جهاد هم نیست البته نائب امام هست اما نه برای جهاد ، برای اخذ مالیات و گرفتن "سهم امام غایب" . امر به معروف و نهی از منکر هم ساقط است ، مگر در مسائل فردی و اخلاقیات شخصی و نصیحت های دوستانه راجع به فوائد کارهای خوب و مضرات کارهای بد ! و جلوگیری از منکرات اجتماع از قبیل "حرف دنیا زدن در مسجد "و انحرافات افراد از قبیل خوردن زرد آلو با ماست و بدتر از آن ،

---

۱ — به فرمودهٔ یکی از برجسته ترین شخصیتهای فقهی معاصر ، حتی برخی از فقها به این نظریه گرایش داشتند که اجرای " حدود " — یعنی عمل به احکام و قوانین حقوقی اسلام نیز باید در عصر غیبت امام تعطیل شود ! یعنی از سال ۲۵۰ هجری تا روزی که امام دوازدهم ظهور فرماید ، هیچی به هیچی ! آنارشیسم مذهبی را ببین !

گذاشتن موی سر و دریش، گذاشتن موی صورت! و نیز مبارزهٔ پیگیر و بیرحمانه با بدعت هایی که اکنون در جامعهٔ مسلمین پدید می آید و وادار کردن تودهٔ مردم متدین به خطراتی که در این زمان اسلام را در معرض خطر قرار داده است مثل تریبون کفار را جانشین منبر پیغمبر کردن! یعنی که خطر غرب برای اسلام همین تریبون است و بلندگو و دست زدن حضار! و حتی پشت تریبون، ضمن سخنرانی مذهبی آب خوردن! (۱) و جلوگیری از خطر اتحاد میان مسلمانان در برابر استعمار غربی و صهیونیسم! زیرا، تشیع صفوی، اساساً یک فرقهٔ مذهبی ضد جامعهٔ مسلمین است و فلسفهٔ وجودیش ایجاد تفرقه در درون امّت اسلامی است و انشعاب از پیکرهٔ بزرگ اسلام چنانکه با همین شکل و برای همین کار آغاز شد و هنگامیکه قدرت مسلمین (ولو تحت نام امپراطوریِ فاسد عثمانی) بـا مسیحیت و بورژوازی نوپا و متجاوز اروپا درگیر بود و در غرب پیش می رفت، تشیّع صفوی ناگهان در شرق برخاست و از پشت بر او خنجر زد و پادشاهان صفوی، پنهانی و آشکارا با پادشاهان اروپای شرقی و قدرتهای کلیسائی مرتّب در مد آشتند و برای نابودیِ دشمن مشترک مسیحیت غربی و تشیع صفوی یعنی ـ قدرت جهانی مسلمین توطئه می کردند. و این است که می بینیم در "شبیه" که کپیهٔ تئاترهای مذهبی مسیحیان فرنگی است، یک "پرسوناژ نوظهوری" بنام "فرنگی" با عینک و کت و شلوار اروپائی وارد کربلا میشود و با هفتاد و دو تن هم پیمان و همدرد میشود علیه مخالفان اهل بیت!

در عصری که در برابر هجوم ارتش نیرومند مسلمانان همهٔ پایگاههای غرب در خطر نابودیِ قطعی افتاده بود و پس از آنکه قسطنطنیه پایتخت امپراطوری رم شرقی و مرکز قدرت جهانی مسیحیت

---

۱ ـ رک، کتاب "روحانیت در شیعه"

اسلامبول شده بود ویونان وبلغارستان ویوگوسلاوی و ... رام قدرت مسلمین شده ونیروی اسلام برمد یترانه چیره گشت واتریش وایتالیارا در محاصره قرار داده‌بود، ناگهان تشیع علوی که براساس عدالت وامامت استوار بود و اختلافش برسرحق وباطل وسنت وبدعت بود وجبهه گیری مترقی وراستین در تاریخ اسلام علیه نظام انحرافی خلافت وغصب حق علی ونقض وصایت پیغمبر بود وکینه اش ازنظر فردی غاصبان حق وجلادان کربلا وازنظر فکری باهرنظامی وقدرتی که به هراسم وعنوانی وارث آنان باشد ومثل آنان عمل کند، ناگهان تبدیل شد به تشیع صفوی که همهٔ این عقاید وعواطف فکری وانسانی ومنطقی و تاریخی مترقی ونجات بخش را بصورت کینه های فرقه ای وتعصب های سیاسی وقومی وخصومت میان ایرانی وترک وعرب درآورد واختلاف علمی وانسانی میان تسنن وتشیع را که اختلاف " اسلام مردمی " بود با "اسلام دولتی" و " اسلام خدا" با "اسلام‌ضد خدا!" و"اسلام پیغمبر" با "اسلام‌خلیفهٔ غاصب پیغمبر!"... به شکل کینه توزی متعصبانه وکورمیان "سنی‌ها" و "شیعه ها"ی فعلی، میان تودهٔ سنی‌وتودهٔ شیعی، درآوردند وازهمه آن عاطفه هاوعقده های شیعی که باید برای نجات مردم ازدست زور و زر وتزویر واستقرارعدالت اجتماعی ویافتن یك رهبری پاك علمی بکارمی‌رفت، صرف تشکیل سلطنت صفوی ونیروی نظامی وتبلیغاتی برای ارتش قزلباش شدو سلسلهٔ سلطنت صفوی به سلسلهٔ امامت علوی پیوند خورد و باسیدشدن‌صفویه که نوادگان " شیخ‌صفی" بودند، خاندان سلطنتی‌با " اهل بیت‌نبوی" خویشاوند

شد وشاه عباس فاسدی که حتی خاندان خود را همه قتل عام کرد خضر شد وقهرمان رؤیاها و آرزوهای توده وبالاخره تشیع که جز نظام علی وراه علی ورهبری علی، یاعلی وار راد رطول هزارسال نپذیرفت وحتی حکومت عمربن عبدالعزیز، چهره درخشان تقوی وعدالت نسبی تاریخ راقبول نکرد — وبه حق هم قبول نکرد — که اختلاف شیعه اختلاف برسرافراد نبود برسرانگار بود وشکل راستین ونظام الهی حکومت حق وعدل، برای روی کارآمدن رژیم صفو به فریاد پیروزی برکشید وپشت سرشاه عباس آستین ها کشید ودربرابر غرب ولفر، علیه برادران مسلمان به جهاد برخاست •

چون تشیع صفوی دردورهٔ غیبت، همه چیز راد رزندگی اجتماعی مردم تعطیل میداند، بنابراین بحث ازحکومت حق یاباطل، اصلاح یاانحطاط جامعه، نیزبی‌معنی است، حکومت حق حکومت شخص امام است وشخص امام هم که اکنون غایب است، پس اسلام دراین دوره راجع به شکل زندگی اجتماعی وسیاسی مردم حرفی ندارد، ساکت است ودراین سکوت، البته که شاه عباس باید حرف بزند• وقتی اسلام هیچ حرفی ندارد، شاه عباس آزاد است که هرحرفی رابزند، اشکالی ندارد!

این است که دورهٔ غیبت دوره تعطیل، دوره تحمل وانتظار است وبس! وچون مسأله اجتماع وحکومت منتفی است، مسئولیت ها در محدودهٔ وظائف اخلاقی وفردی محدود میشود وهرکسی باید خودش راحفظ کند، چون جامعه رانمی‌توان حفظ کرد زیرااصل برزوال و —

انحطاط قطعی جامعه ، ایمان ونظام وفرهنگ واخلاق اجتماعی است تا ظهور امام راایجاب کند ، بنابراین می‌بینیم که غیبت برات آزادی دادن به همهٔ قدرت ها وقدرتمند ها ونظام ها است وفتوای تسلیم دادن به هر چه هست و هرکه هست وهرجورهم هست واعلام سلب مسئولیت اجتماعی از همه است وخزیدن همه به " درون فردیت خویش " و تبدیل همهٔ آرزوها ، وشعارها ، عقاید وعواطف شیعی ومسئولیت های انسانی شیعه به دو "اصل" : یکی : تعزیه داری ، دوم : سنی‌کشی ، ودگرهیچ !

اما ، دورهٔ غیبت در تشیع علوی ، " عصر سنگین ترین ومستقیم‌ترین مسئولیت های اجتماعی وسیاسی وفکری مردم " است • در تشیع علوی ، تاریخ بشر به چهار دوره تقسیم می شود • دوره اول ، ازآدم (آغاز بشریت) تاخاتم (پیغمبر اسلام) دوره نبوت است • رسالت رهبری با فرستادگان الهی است •

دوره دوم : ازعلی تاپایان دورهٔ غیبت صغری (سالهائی که امام دوازدهم درخفابسر میبرد وباچهارشخصیتی که به عنوان " باب " ، یا " نائب های خاص " شخصاً تعیین کرده بود وبااوتماس مستقیم داشتند به رهبری شیعیان میپرداخت ، این دورهٔ " وصایت " است (دربرابر رژیم رسمی خلافت) ، دوره سوم ، ازآغاز غیبت کبری ، یعنی سال ۲۵۰ ش — که امام دوازدهم وارد دوران طولانی ونامعلوم غیبت می‌شود ورابطهٔ رابطور رسمی بامردم قطع می‌کند — دورهٔ "غیبت" است که اکنون مادر این دوره ایم • ودورهٔ چهارم ، دورهٔ ظهوراست که امام غائب پس از

یک انقلاب جهانی عدالت راد رجامعهٔ بشریت مستقرمیسازد ورهبری مردم را به عهده دارد ٠

می بینیم درد ورهٔ اول و دوم ودورهٔ چهارم، رسالت رهبری با پیغمبر یاوصی پیغمبراست که هم ازبالا تعیین می شوند وهم شخصاً رسالت رهبری سیاسی وزندگی اجتماعی وتربیت خلق را برعهده دارند ، امادردورهٔ غیبت چون هم پیغمبر نیست ،هم امام حضور ندارد، رسالت پیامبران وامامان برعهدهٔ خود مردم می افتد ومردم اند که باید خود ، اسلام رابیاموزند ، حق راتشخیص دهند ، حدوداسلامی رااجرا کنند ، جامعه اسلامی راتشکیل دهند ، مردم رارهبری کنند ، ازاسلام، مسلمین ، قدرت ووحدت اسلامی دربرابر یهود ونصاری ودیگرد شمنان دفاع کنند ، جهاد کنند ، اجتهاد کنند وازمیان خودگروهی را برای تخصص درشناخت علمی اسلام واستنباط قوانین اسلامی وحل مسائل جامعه ورویدادهای زمان وادارنمایند ورهبری اجتماعی وفکری ومسئولیت سرنوشت مردم رابه دست آنان بسپارند وخود بهترین ولایقترین وآگاه ترین ، دانشمند ترین وپاك ترین شخصیت موجود رابرای رهبری تشخیص دهند وازمیان خودکسی رابه "جای امام" ـ که جای پیغمبراسلام است ! ـ برگزینند وبنشانند ودرانجام مسئولیت های سنگین او ـ که مسئولیت های امامت است خود مردم احساس مسئولیت مداوم ومستقیم کنند وحکومت علم را ، علم متعهد را ، آنچنان که افلاطون آرزو می کرد ـ مستقر سازند ٠ می بینیم که درست برعکس

غیبت در تشیع صفوی — که عصر تعطیل ونفی مسئولیت وتفویض سرنوشت مردم به جبر سیاه زمان وبازی حوادث وسازندگان حوادث است — غیبت در تشیع علوی، بیشتر وسنگین‌تر از دوره نبوت وامامت یاوصایت، مردم را مسئول می‌کند وآن هم مسئولیت امامت ونبوت! یعنی وظائفی راکه آنان برای گسترش حق ومبارزه با باطل وجهاد وتربیت وحکومت وهدایت جامعه برعهده داشتند،مردم شیعه برعهده دارند وجانشین امام را — که خود رسالت امام رابردوش دارد — مردم باید "انتخاب" کنند. یعنی کسی راکه در دوره‌ٔ پیش ازغیبت، (نبوت وامامت)، خدا معین می‌کرد، در دوره غیبت، مردم باید تعیین کنند!

این است که براساس فلسفه‌ٔ غیبت در مکتب تشیع علوی، مردم نه تنها بدون مسئولیت اجتماعی در این دوره نیستند بلکه برعکس مسئولیت سنگین خدائی هم دارند! بدین معنی که در امر رهبری ومسئولیت اجتماعی امت اسلامی، افرادی ازمردم که بخاطر علم وتقوی از طرف مردم انتخاب شده اند، جانشین امام می شوند وجانشین پیغمبر — یعنی مسئولیت رهبری باآنها است که از میان مردم اند ومنتخب مردم، وتوده مردم، درتعیین رهبری معنوی و اجتماعی جامعه، جانشین خدا می‌گردند! ودرتشیع علوی، دورهٔ غیبت است که دورهٔ دمکراسی است وبرخلاف نظام نبوت وامامت، که ازبالا تعیین می‌شود، رهبری جامعه در عصرغیبت ،براصل تحقیق وتشخیص وانتخاب واجماع‌مردم مبتنی است وقدرت حاکمیت ازمتن امت سرچشمه می‌گیرد.

۱۰ - شفاعت

درکنفرانس وهمچنین کتاب "فاطمه ، فاطمه است" مسألهٔ " شفاعت " را - آنطورکه من می فهمم - بابینش علوی مطرح کردم .

گفتم من نه تنها شفاعت راقبول دارم ، بلکه آنرایك عامل نیرومند وسازنده ای درتکامل معنوی وتربیتی وفرهنگی می دانم .گفتم، نه تنها شفاعت شخص پیغمبر وشخص امام راقبول دارم ، که شفاعت شخصیتهای بزرگ وراستین (صلحاواولیاء بمعنی حقیقی آن ، یعنی روح های متعالی وقوی وسرشار زیبائی وسرمایه دارمعنی وارزش های بلند خدائی) راقبول دارم ، هم منطقی می دانم وهم به تجربه دریافته ام وحس کرده ام .

تشیع صفوی هم همین رامی گوید . همه جاچنین است .یعنی تشیع صفوی ،همان معتقدات تشیع علوی راحفظ کرده است امامعنی آنرا به نفع خود وبضرر مردم دگرگون کرده است .

شیعهٔ صفوی می گوید امام حسین ، حضرت ابوالفضل ، حضرت زینب حضرت علی اکبر - علی اصغر ، مراشفاعت می کنند ، درهنگام امتحان نهائی ، دربرابر ترازوی دقیق عدالت الهی که بد وخوب هرکسی را خدا وزن می کند و نتیجه رااعلام می کند وبراساس آن حکم می دهد ، محکوم می کند یانجات می دهد ، پاداش می دهد یاکیفر ، شیعهٔ صفوی مثل محصلی است که سرجلسه تقلب می کند ، یعنی بایکی ازدوستان واقوام رئیس امتحانات یا مصحح اوراق و منشی وغیره بند وبستی قبلی دارد و درنتیجه جواب سئوالات راپنهانی به او رد می کنند ، یانه ، اصلاًورقه

سفید ش را یا ورقهٔ سیاهش را که سراپا چرت وپرت وحتی فحش واهانت به درس وبحث وامتحان وممتحن است ویا اصلاً ، بجای حل مسألهٔ ریاضی ونتیجهٔ فرمول شیمی وحل قضایای هندسی وجواب سئوال علمی ، صورت مساله ، تصنیف نوشته ویا اوراد تسخیر جن ...

چون اصلاً شاگرد مدرسه نبوده ونه تنها لای کتابی را به عمرش وانکرده که سواد خواندن ندارد ، نمره می گیرد وآن هم نمرهٔ بیست ! وحتی اول شاگرد ! البته اگر دُم افرادی را که دست اندرکار جریانات پنهانی وقاچاق هستند حسابی دیده باشد ویا با آنها خصوصیتی داشته باشد !

شفاعت در تشیع صفوی از تقلب در امتحان ورشوه در دادگستری وادارات هم اثرش بالا تراست . قوی ترین پارتی یا رشوه برای گستاخانه ترین تقلب درپرونده این است که غلطهای شاگرد بیسواد را ندیده گیرند ویا تمام بدهی مالیاتیش را هیچ کنند ویا پروندهٔ قتل متهم را پامال سازند اما شفاعت در تشیع صفوی ، برعکس ، مقدار غلط را نمره مثبت میدهد ، مبلغ بدهی را تبدیل به همان مبلغ طلب از دولت میسازد واتهام قتل نفس را بصورت معجزهٔ احیای نفس منعکس میسازد . "یبدل الله سیآتهم حسنات " را اینجور معنی می کند که "بدی ها" ی شیعه صفوی دراثر شفاعت ، درآخرت تبدیل به " خوبی ها" میشود نه که فقط پاک گردد ! یعنی کلاه سرکسی میرود که شیعه باشد اما گناه نکند ونامه اعمالش سیاه نباشد زیرا ماده ای برای تبدیل به حسنات ندارد !

البته شفاعت در دستگاه صفوی غالباً خرج هم دارد واین

طبیعی است، چون کار سخت است. در رفتن از سیستم دقیق امتحاناتی است که ممتحنش خود خدای متعال است وبطورمستقیم خود او است که می‌پرسد ورسیدگی می‌کند ورقهٔ امتحانی اعمال رانمره می‌دهد وحتی گوش وچشم ودل رابه زیرسئوال می‌کشد وازیك قدم کج که درزندگی برداشته ای، ازیك دست کج که به سرقت یاستم درازکرده ای وحتی از یك خیال بد که درپس پرده های ذهنت گذشته است خبرداردوهمه را دقیقاً مثل یك شیشهٔ حساس، یك نوارضبط اصوات واعمال وافکارونیات ثبت وضبط کرده است وباآن ترازوی عدلش که " وزن یك ذرّه خیریاشر " رانشان می‌دهد و حساب می‌کندوآن هم براساس قرآنش که پیغمبرمحبوب وعزیزش وآورنده قرآنش رابرای یك اخم برگدائی که مزاحم کاردعوتش وانجام وظیفه الهی واجتماعی اش بود، نمی‌بخشد وراست وصاف وآن هم آشکاراو جلوچشم مردم، همه مردم جهان وهمه قرون واعصار، به آن شدت ولحن قهرآمیز تهدیدکننده تشر می‌زند وسرزنش می‌کند ـ که نه تنها حاضر نیست به کرم خودش، برپیغمبر مصطفی و فداکار وصمیمی اش که سراپا ایثار است، این یك اخم راببخشد بلکه حاضر نیست برای حفظ حرمت او درمیان خلق، بطور خصوصی هرجورصلاح میداند قضیه راحل کند واگرهم می‌خواهد تنبیهش کند دیگردرقرآن که همیشه می‌ماند منعکس نشود! وآن هم باآن اخلاق خودش که بیچاره نوح، پس ازنهصد سال فداکاری وکشیدن بارسنگین مسئولیت نجات قومی که به زوال محکوم است! درآن هنگام که داردحتی حیوانات وپرندگان رابه

کشتی‌اش می‌آورد تا ازطوفان نجاتشان دهد ، به چشم می‌بیند که پسرش درغرقاب دست وپامی‌زند ودارد خفه می‌شود ، ازخدا عاجزانه التماس می‌کند که اورا به پدر پیرش ببخشد واجازه دهد که به کشتی‌یی که ازهر جانوری جفتی درآن جادارند بکشاند وخدا باقاطعیت و شدت رد میکند وشفاعت نوح را ـ آن هم درچنان سن وسال و وضع وحال ورتبه ومقامی که نوح در رسالتش یافته بود یعنی مسئولیت نجات هرانسان یاحیوانی که بر روی زمین حق حیات دارد ـ بااین تعبیرعمیق وشگفتی ـ که هرگز در دماغ تنگ و عقل منگ ودل تنگ شیعهٔ «صوفی ـ صفوی» نمی‌گنجد ـ پاسخ منفی می‌دهد که " اواهل تونیست ، اویك عمل غیرصالح است"!

این تمام فلسفه ومعنی وچگونگی "شفاعت" است درتشیع علوی ـ که هیچ نیست جز " اسلام محمدی " ـ که هیچ نیست جز " سنت تغییرناپذیر الهی برای رشد وهدایت انسانی" ، یعنی "کشف و استخراج و بیرون ریختن گنجینه های سرشار شعور وآگاهی‌وارزش هاو استعدادهای اعجازگر فطرت آدمی که دراعماق ویرانه های خاکی‌وجود روزمرّهٔ جانوری اش مجهول ومدفون اند " ودرنتیجهٔ "تکامل معنوی " !

دراین داستان ، تقاضای نوح براساس‌یك اصل الهی‌عنوان می‌شود ، نه تقاضای بی‌مبنا وتوقع الکی واحساسات بازی های بی معنی وبی‌قاعده ای که درمیان ما رایج است . چون خصوصیتی که ما " امت مرحومه " ! باخدا داریم ، چون "بیمه اشك" هستیم ونامش "ولایت"! پیامبران او لوالعزم و حتی شخص پیغمبراسلام

وعلی اسلام و"خاندانِ مثالی بشریت" = عترت، وهیچکدام ازامامان تشیع علوی (که فقط باسلسلهٔ امامان تشیع صفوی، هم اسم اندودگرهیچ — نداشته اند.

این است که نوح ، ازخدا تقاضا نمی‌کند که مثلاً، "به علی اکبر حسین ، این شمر بی جوشن، مارا همیجوری ولش‌کن بیاد تولشتی نـجات وکنار شایستگان حیات وبقاء"! نه ، خدا خود ، به نوح وعده داده بود که چون طوفان آغازشد وآب همه جاوهمه چیزوهمه کس‌رافراگرفت من "اهـل تو" رانجات می‌دهم. و براین اساس است که چون می‌بیند پسـرش دارد درکام مرگ دست وپامی‌زند وازپدر به التماس‌کمك می‌طلبد ، نوح از خدا می‌طلبد که اوراکه ازاهل او، یعنی خانواده وخویشاوند اواسـت نجات دهد. اشتباه نوح فقط دراینجااست که معنیِ اصطلاح "اهل تو" رانمی‌فهمد ، یعنی‌این کلمه را درزبان خدا ، به همان‌معنی‌می‌گیرد که درنظام وفرهنگ وفهم واحساس‌و روابط اجتماعی‌وانسانیِ مامعنـی می‌دهد. همان‌که ماهم ، چهارده قرن پس‌ازقرآن وسنت وعترت هنـوز همچنان می‌فهمیم ، ائمه خود راازآن رو امام ومعصوم وارجمند تلقـی می‌کنیم که فقط ذریه پیغمبرند ، ازنژاد برتر. علی وفاطمه وحسن وحسیـن راازآن رو تقدیس می‌کنیم که "اهل بیت رسول" اند ، حسین را ، چون فرزند علی‌است و فاطمه راچون دختر‌پیغمبر وعلی‌را ، چون پسر عمـوی پیغمبر وداماداو! (درحالی‌که ابولهب خود عموی پیغمبر وپسران — ابولهب دامادهای او وعثمان داماد دوبلهٔ اویند)!

اینجاست که خدا، به اوتوضیح می‌دهد ومعنی راستین خویشاوند وخانواده واهل و قوم و وارث ونیز شفاعت را برای نوح تفسیر می‌کند تامابفهمیم ! (مگرمی‌فهمیم ؟ مگر می‌گذارند بفهمیم؟ مگر قران هم برای فهمیدن است ؟ چه حرفها ! چه بدعت هاوانحراف های تازه ! قرآن مجید راکه مقدس ومطهر ومتبرك است می‌خواهند کتاب مطالعه کنند !) توضیح می‌دهد که پسرتو خویشاوند تونیست، اهل تونیست، انسان جوهر وذات و روح وسرشت وآب وگل ونژاد وخون وخاك وپیوند وتیپ وذریه وملت وطبقه وقشر وگروه وصنف و شغل وخانواده وعلم وجهل ... هیچ نیست، " عمل " است !

وبنابراین، درتمام بشریت، درطول زمان وعرض زمین، فقط وفقط دوتاخانواده است و دوتاذریه ونژاد وتبار، عمل صالح و عمل فاسد ! هرانسانی که یك " عمل صالح " است، اهل بیت تواست ای نوح ! ای کشتی‌بان نجات درطوفان تباهی ومرگ که برجهان‌حاکم است و جبرمحتوم ! کلّ شییء هالك الاّ وجهه !

" عمل غیر صالح " محکوم به نیستی‌است واین سنت خدا است وسنت خدا تغییر ناپذیراست، تبدیل ناپذیراست وتحول ناپذیر ! خدانیز خود آنرانمی‌شکند وشفاعت چگونه می‌تواند بشکند ؟

هیچ عاملی درعالم وجود، وجود ندارد که " عمل غیر صالح " را سرنوشتی دهد که ویژهٔ " عمل صالح " است . حتی اراده الهی به چنین‌کاری‌تعلق نمیگیرد . اما هزاران‌عامل‌وجود دارد که " عمل غیرصالح "

را به "عمل صالح تبدیل کند" ، یکی از این عوامل ، شفاعت است . ونه تنها شفاعت نوح وابراهیم ومحمد وعلی وحسین وزینب ، که شفاعت خاك ، که شفاعت خون . کلمه شفاعت این معنی را دربردارد وبرخلاف آنچه ، با بینش وتربیت اجتماعی خود مان در نظام های اشرافی واستبدادی وخانخانی ، آنرا معنی می کنیم که واسطه شدن آدم موجه بانفوذ است برای بخشیدن بیحساب وکتاب یك مجرم ، شفاعت یعنی : جفت شدن ، چیزی را به چیزی متصل کردن ویکی کردن ، چیزی را با آنچه مثل آن است ضمیمه کردن ، یك شخص را وتادیدن ! خود را در راه قرین دیگری کردن ، با دیگری قرین وشبیه وپیوسته ویار شدن . . . ! شفاعت حسین . . . ! یعنی چه ؟

شیعه صفوی هم همین را میگوید ، اما درست ضد معنی آن ونقیض مورد ومفهوم وفلسفه و نقش آن .

شفاعت خاك ! شفاعت خون ! شیعه صفوی خاك کربلا را بصورت یك ماده خاصی می داند که با خاك های دیگر زمین وآسمان فرق دارد . عناصر تشکیل دهنده اش چیز دیگری است . دارای خواص فیزیکی وشیمیائی مخصوصی است ، در آن یك "روح" یك "نیروی غیبی" ، یك "اثرشیمیائی" ویك "خاصیت معجزه آسای ماوراء طبیعی " ویك کرامت ذاتیِ جوهری وفضیلت مرموز ونفهمیدنی "پنهان است که آنرا ارزش وتقدس دینی داده است . در آن یك "مانا" نهفته است ، مثل یك شیئ جادوئی ، یك اکسیر کیمیائی که مثل یك "دوا" وقتی به مرض یا مریض می رسد ، بر روی آن عمل می کند وشفا می دهد ، مثل یك اسید ، وقتی روی یك جنس ریخته می شود ویا به فلزی میرسد آن را آب می کند ، عوض می کند ویا فعل وانفعال های شیمیائی برآن اثر می گذارد وبا آن میل ترکیبی خاصی پیدا می کند وآنرا تبدیل به چیز دیگری می کند که صفات وخصوصیات وجنس وذاتش فرق می کند .

وآنوقت برای نجات وارفاق به یك ناشایسته پلید بـــدان استعداد می شود ، خرید وفروش می شود ! در ازای مبلغ سنگینـــی پول ! یااعمال نفوذ وپارتی بازی وفعالیت های اداری وقرارهای رسمی وغیر رسمی ، جنازه متعفن خائنی ، خواجه ای ، شخصیتی ، بـــدان سپرده می‌شود واین تربت مقدس هم ، به میزان پولی‌که این میت پرداخته وبازوری که داشته ومقامی ودم ودستگاهی وبرحسب نفوذ و موقعیتی که بازماندگانش دردنیا دارند ، اورا تنگ تـر درآغـوش خود می‌فشرد وبه خود نزدیك تر می سازد وازچشم نکیر ومنکر مخفی اش می‌کند واز حساب وکتاب اگر شد اصلاً معافش می‌نماید وازمحرکه قبر وقیامت یك جورهائی که خودش می‌داند ، دَرَش می‌برد واگرهم نشد ، خیلی بارش‌راسبك می‌کند و زود از گمرك ردش می‌کند واورامثل اسفندیـار در برابر عدل خدا وعذاب خدا روئین‌تـن می‌نمایـد واصلاً آتـــش به آن کارگرنیست !

امایك شیعه علوی ، می‌داند که خاك‌حسین ، باخاك‌های دیگر فرقی ندارد ، نیروئی ، معجزه ای ، مانائی ، روحی ، خاصیـــت مرموز غیبـی‌واثرشیمیائی اسرارآمیز وخصوصیت ذاتی وجنسی غیرطبیعی درآن نیست • خاك است • اماهمین خاك ، بایك شیعه علوی ، بایك روح حسینی ، بایك انسان کربلائی ! (نه این کربلائی های موجود ومحروف درتشیع صفوی ! می بینید چه قدر فرق دارد ! ؟) آری ، یك‌انسـان کربلائی ! انسانـی که مرد عقیده وجهاد است ، انسانی که می‌فهمـد

" شهادت" چیست ؟ می‌داند که آزادگی بشری که حسین آن را در کنار دین یاد می‌کند یعنی چه ؟ می‌داند که کربلا صحنهٔ یک مصیبت ، یک حادثهٔ غم انگیز نیست ، ابزار گریه وسینه و نوحه وغش وضعف های تکراری همه ساله وهمهٔ عمر نیست ، یک مدرسه است ، یک مکتب است ، آرامگاه نیست ، دانشگاه است ، قبرستان نیست ، تمدن است وآبادی وخرمی وسرزمین حیات وعشق وحرکت ومسئولیت وشجاعت وآگاهی ، برای یک انسان کربلائی ، در تشیع علوی است — نه هرکس ، در تاریخ اسلام ، انسان کربلائی ، یعنی انسانی که دمشقی نیست ، مدائنی نیست ، قسطنطینی نیست ، کوفی نیست ، بغدادی نیست ، اصفهانی نیست ، وحتی در تاریخ بشری ، در تاریخ سیاست وتمدن وفرهنگ ، آتنی نیست ، اسپارتی نیست ، بنارسی نیست ...

کربلائی است ! فرزند این خاک است وپروردهٔ این مکتب وزادهٔ این سرزمین و وابستهٔ این تاریخ ! این خاک ، اندیشیدن به این خاک ، زیارت این خاک ، بوی این خاک ، یاد این خاک ... برای او " ذکر" است ، " یاد " است و " یادآوری " آنچه تاریخ وقداره بندان تاریخ می‌کوشند تافراموشش کنند ، تافراموشش کنیم . این خاکِ یادآور ، روح را آب می‌دهد ودل راقوت واراده راگستاخی وزندگی راحیات وحرکت ونبض مرده را تپش وحرارت واینچنین است که آدمی را شایستگی آدمیت می‌بخشد ، وشایستگیِ نجات ، اینچنین است که خاک شفاعت می‌کند ، این شفاعت تقلب درامتحان نیست ، تحصیل وآموزش وپرورش وآگاهی وبینائی است ، آمادگی برای امتحان است .

وسیلهٔ نجات ناشایسته نیست ، عامل شایستگی نجات است !

ود راینجا می‌توان اختلاف وبلکه تضاد میان فلسفهٔ غیبت صفوی وغیبت علوی رااحساس کرد وازآن ، فاصلهٔ میان تشیع صفوی وتشیع علوی راد قیقاً اندازه گیری کرد واکسیرشومی راکه ساختند تااینچنین همه چیز را د رظاهرنگه داشتند ود رباطن قلب ماهیت کردند واز " خون " ، " تریاک " ساختند شناخت •

۱۱ــ اجتهاد

در تشیع علوی، اجتهاد یکی از اصول بزرگ تشیع است که علمای ما افتخارشان باین است وافتخار تشیع به اجتهاد .

اجتهاد می‌گوید : بعد از اینکه اصول اسلام وقوانین احکام فقه تدوین شد . چون همواره جامعه در تغییر است ونظامهای زندگی فرق میکند بنابراین حوادث واقعه[1] و نیازهای تازه ای بوجود می‌آید که " بینش مذهبی " و "احکام مذهبی" موجود نمی‌تواند پاسخگوی زمان وبارویدادهای خاص در زمان با شد .

مجتهد ــ بمعنای کوشنده ومحقق آزاد ــ براساس روح وجهت مذهب ومنطق علمی وبرمبنای اصول چهارگانهٔ اسلامی (کتاب , سنت , عقل واجماع) می‌تواند , این نیاز تازه زمان, شرایط تازهٔ حقوقی واقتصادی و اجتماعی رابررسی وحکم تازه استخراج واستنباط کند .

بنابراین اجتهاد آزاد باعث می‌شود که , مذهب در احکام خاص خودش , دریک جامعه خاص وعصرخاص , منجمد ومتوقف نشود وروح وبینش مذهبی ونیز فرهنگ وفقه اسلامی , دائماً بایك بینش متحول و بایك تحقیق علمی آزاد واندیشهٔ باز, قوه استنباط علمی وروح متحول و متکامل وتحقیق وفهم مترقی وحقوق درحال تکامل , در ذهن و در جامعه , در دوره های متناوب تاریخی تحول وتکامل پیدا کند .

بنابراین, اجتهاد آزاد عاملی است که مذهب را ازماندن در قالبهای منجمد وثابت قدیمی مانند مذاهب چهارگانه اهل سنت نجات می‌دهد , اما اجتهاد

۱ــ اشاره به روایت معروف وتوقیع شریف" اما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا الخ ... "

درتشیع صفوی عبارت است ازیك ادعای بزرگ ولقب بسیاربزرگ بدون محتوی، یك مقام رسمی دینی است، شبیه به پاتریارش یا اسقف وکاردینال، درست برخلاف مجتهد درتشیع علوی که یك متفکر محقق نواندیش ومتحول وپیشتاز زمان وهمگام باسیرتاریخ و آگاه از "حوادث واقعه" ورویدادها ومشکلات ومسائل وتحولات حقوقی واقتصادی وسیاسی و اجتماعی وعلمی وفکری عصرخویش است ــ چون باید باشد واین لازمهٔ مسئولیتش است ــ مجتهد صفوی، هرچه کهنه ترومنحط تر وعقب مانده تر است، مجتهد تراست!

هرچه قدیمی تر لباس بپوشد، قدیمی تر آرایش کند، قدیمی تر رفتارکند، قدیمی تر زندگی کند، قدیمی تر فکر کند، ذائقه اش وسلیقه اش ولهجه اش واخلاقش وافکارش واطلاعاتش وهمه چیزش هرچه قدیمی ترباشد، مقدس تر وبانفوذ تر وروحانی تر وموجه تراست. بخصوص اگرازمسائل جدید، زندگی جدید، حوادث جدید، اختراعات جدید، بی اطلاع تر باشد، روزنامه نخواند، رادیونشنود، زبان خارجه نداند، به اخبارگوش ندهد، ازاین قرن های اخیراصلاً خبری نداشته باشد که به! به! به! نورعلی نوراست، یکپارچه نوراست! روح است، اصلاً مال این دنیانیست، موجودی است اخروی، قدسی، روحانی، غرق درمعنویات وجذب دردنیای دیگر.

یکی ازهمین "مرید"های صفوی! رادیدم که چنان با آب و تاب ازمرادش حرف می زد و برایش رجزخوانی می کرد که: آقاتواین دنیا

نیست ، ازش پرسیده اند : " آقامارا د یوگوش بد هیم یانه ؟ چون بعضی وقتها سخنرانی د ینی هم د ارد ، قرآن هم صبحها می خواند ، اذان هم می گوید ...! "

فرموده است ، د ربارهٔ کی حرف می زنید ؟ من که ایشان رانمیشناسم ، تعیین موضوع که بامن نیست ، خود تان ببینید ، اگرواقعاً مسلمان است ، معتقد اتش ، اعمالش ، خوب است ، سابقه اش خوب است بله گوش بد هید ، کجا ایشان منبر د ارد ؟

چه کیفی می کرد مرید ، که چنین مجتهد ، تحفهٔ خالصی گیرآورده است ، آنهم د راین دوره !

د رتشیع صفوی ، مجتهد اصلاً حرف نمی زند ، چیز نمی نویسد ، تفسیر نمی گوید ، تاریخ نمی داند ، بحث نمی کند ، ازصد راسلام خبرند ارد ، سیره نمی خواند .

فقه می داند . کدام فقه ؟ براساس چه نیازهائی ؟ چه مسائلی ؟ نظام اقتصاد براساس همان تولید زراعی ود امی قبایلی عربستان عصر پیغمبر ! نظام اجتماعی ، براساس عصر بردگی ! نظام سیاسی ؟ هیچ !

تشیع صفوی د رسیاست د خالت نمی کند ، این قسمت رابه سلطنت صفوی واگذ ارکرده اند ، د ورهٔ غیبت است ، سیاست یعنی چه ؟ حکومت یعنی چه ؟ راجع به حیض ، نفاس ، جنابت ، آد اب بیت الخلاء ، احکام برده وحقوق خواجه بربرده اش هرچه خواهی بپرس ، فقط د رآد اب مستراح رفتن شش ماه تحقیقات د قیق ونظریات مفصل علمی هست .

اما ، راجع به .موضوعاتی که به سبیل شاه عباس بربخورد مجتهد صفوی ناپرهیزی نمی‌کند ، زیرا مجتهد باید مرد پرهیزگاری باشد !

۱۲ـ دعا

دعا در تشیع علوی ، دعای خود پیغمبر است ، دعای قرآن است ، دعای علی است ، مظهرش دعای امام سجاد است ، دعا وسیله ای است که خواست های بلند انسان را دائماً در من تلقین می کند ، زنده نگهمیدارد ، دعائی است که مجموعهٔ شعارهای این گروه است ، دعائی است که مجموعهٔ حکمت ها و اندیشه های لطیف در شناخت خدا وجهان وانسان و زندگی است ٠

دعای صفوی وسیله لش بودن وجبران همهٔ ضعفها و ذلت ها وکمبود ها است و در یک محدودهٔ بسیار پست وتنگ وخود خواهانه !

امام سجاد ، در حکومت یزید و رژیم حکومت بنی امیه برای مرزداران دعا می کند ، خودش هیچ مسئولیتی در جامعه ندارد ، کاری در دستش نیست ، حکومت دست دشمن است ولی برای مرزداران اسلام که مسلمانند دعا می کند ٠ برای خودش چه جور دعا می کند ؟

خدایا ، مرا ، ابزار دست ستم قرار مده !

این دعای اوست ودعای شیعهٔ او ٠

دعای شیعهٔ صفوی از خدا وهمهٔ واسطه هایش ، فقط می خواهد که قرضهایش را بدهد ، مسافرخودش فقط ازمسافرت بسلامت برگردد ، تمام مسلمین زیر بمباردمان دارند نابود می شوند در فلسطین ولی او یک مسافری دارد ، زنش ، شریکش ، آقازاده اش ، پسرعمویش

رفته به قزوین توی راه ماشینش پنچر نشود ! ازغذاهای قهوه خانه های تو راه اسهال نگیرد .

خدایا همینطور اشتباهی واستثنائی یك حکمی برای من صادر شود که کارگزینی نفهمد ویکجا چهار تا رتبه به من تعلق گیرد !

دراین محدوده است وسیله نفی مسئولیت، وسیله خواستن هرچیزی که باید بااندیشه وآگاهی وشعور وشایستگی وفعالیت وانجام وظائف خاص و فداکاری بدست آورد ، جای وظیفه را دعاگرفته . خود پیغمبر فوق العاده کار می کرد وزحمت می کشید دعا هم می کرد . شمشیرمی خورد زخم می خورد ، بجهاد می رود ، شمشیرمی زند ، تمام دوره یك ماه را دخندق رنج می برد ، دراحد علی را پرچمدارمی کند ، بهترین مهاجرین وانصارش را دنبالش تجهیز می کند ورهبری دستخودش است ، افسرش هم مصعب بن عمیراست وابودجانه وبعد ازهمه و مهمترازهمه حمزه وعلی دراحد شکستمی خورد ، چرا ؟ برای اینکه دسته ای از سپاهیان ازیك دستورسرفرمانده (پیغمبر) خود تخلف کردند . آری ، فقط یك دستور .

آنوقت این بابا می خواهد فقط بادعا تمام طائفه مسلمین نجات پیدا کنند ، هیچ کاردیگری نمی کند آنها هم که ازخارج شاهد وناظر چنین دعاها و دعاگوها هستند باآن مخالفت می کنند ، مسخره می کنند واگرمانند پیغمبروعلی باانجام همه وظائف وجزئی ترین تکالیف دعاکنند یك روشنفکرنه تنها بدان اعتراضی ندارد که آنرامی پذیرد وارزشش را می فهمد .

۱۲ ـ تقلید

در تشیع علوی ، اصل تقلید بزرگترین عاملی بوده که توده های پراکنده را در دوره ای که رهبری دست هزاران تریبون ودستگاه های تبلیغاتی بنام مسجد ، امام وپیشنماز ، قاضی و واعظ سنی بوده ، رهبری دست شیعه نبوده وتشیع تشکیلات نداشته ، نظام ومرکزیت نداشته اصل " تقلید توده عامی " ازعالم ودانشمند متخصص (مجتهد) ، اصلی بوده که هم رهبری توده هارا در دوره های سخت تضمین می کرده ، وهم یک اصل مترقی بوده است برای جلوگیری ازمتلاشی شدن وحدت فکری • ودانشمندان را آزاد می گذاشته که اجتهاد آزاد بکنند و (برخلاف امروزکه هرکسی یک فکر تازه ، حتی تعبیرتازه می کند باید گردنش رابزنند) باهم اختلاف فکری داشته باشند • در تاریخ تشیع بهترازهمه تاریخ ها تصادم و جنگ عقاید بین علمای بزرگ شیعه ، بین بزرگانی مثل سید رضی وسید مرتضی وکلینی ••• وامثال اینها درگیربوده است وبسیار رایج وطبیعی ، وهمین اختلافها باعث تکامل فقه شیعه وفکرشیعه وفرهنگ شیعه شده است •این سخن پیغمبراست که میفرماید " اختلاف علماء امتی رحمة " • عبدالرحمن بدوی دانشمند سنی امروز می گوید : "تشیع مذهب بیلش معنوی ونهضت روحی وفکری است ، فرورفتن در اعماق قالب های فکری مذهبی وشکافتن قشرهاوبه لُبّ لباب رسیدن کارتشیع است ! " ازطرفی محقق متفکر را آزادی می دهد که مقید به قالبهای رایج نباشد وخودآزادانه تحقیق کند وبه حرف تازه برسد للمصیبه

اجران وللمخطیء اجر واحد " : اکسیکه بدرجهٔ اجتهاد رسید، نهایت کوشش و جد وجهد خود رابکار برد وبه نتیجه ورایی رسید، اگر نتیجه درست گرفته بود دواجر دارد، اجر کوشش واجر وصول بحق واگر رایش برخطا بود، همان اجر زحمت وبذل وجهدش رامی‌برد.

پس می‌بینیم برای محقق هم که به رای غلطی رسیده باشد یك اجر قائل است. واین احترام به اندیشه وتحقیق علمی است

می‌بینیم چقدر طرز فکر باآنچه امروز بنام اسلام وجود دارد متناقض است جمود وتعصب وخشکی دماغ تاجائی است که حتی آب خوردن پشت تریبون را درضمن سخنرانی برسخنران نمی‌بخشند و علیه او کتاب می‌نویسند. می‌گویند: فلان بحثی که دربارهٔ امام زمان کردی درست بود وایرادی نداشت امایك کلمه ای بکاربردی که یك آقائی هست توی محله ما، اوخوشش نمی‌آید! درارزش نهایش سخن می‌گفتی ولی به مطلبی درحاشیهٔ یك کتاب دعائی که یك واعظ معاصر نوشته انتقاد کردی باید شمع آجین شوی ....!

درتشیع علوی، عالم محقق دراجتهادش آزاد است، عامی باید دربرابر مجتهد مقلد باشد، این یك نظام اجتماعی ودرعین حال علمی است، اما درتشیع صفوی، تقلید یعنی: " صُمٌّ، بُکمٌ، عُمیٌ" بودن همهٔ مردم دربرابر کسانی که لباس رسمی دارند ورسمیت همشان در نظام صفوی ابلاغ شده ودیگران بکلی حق تحقیق وبرداشت واستنباط تازه، نه درمسائل فلی بلکه درفهم وتلقی مذهب و مسائل اعتقادی که طبق

اصل اسلامی هرکسی خود باید اجتهاد کند ندارند (۱)، سپس تمام اصول اعتقادی، احکام، ارائه، راه حل‌ها، نظریات، مسائل، علمی و اجتماعی همه بی منطق وبی تحلیل صادر می‌شود وعقیده را هم به عوم بخشنامه می‌کنند.

می‌بینیم که در تشیع علوی، تقلید در اصول نیست، در عقاید نیست، در احکام است، در فروع است، آن هم نه در خود فروع، بلکه در فروع فروع. در چگونگی مسائل علمی خاص که احتمالاً میان مجتهدان اختلاف هست، مثلاً نماز که جزء فروع دین است، قابل تقلید نیست، مسلم است و ضروری، اینکه چند رکعت است وهر رکعتی با چه ارکان وچگونه وهروقتی چند رکعت مسلم است، قابل تقلید نیست، پس در چه مورد باید تقلید کرد؟ در این مورد که چند فرسنگ باید ازموطن خود دور شده باشیم که مسافر تلقی شویم ونماز را تمام نخوانیم؟

۱— درمجلهٔ "مکتب اسلام" قم، اتهامنامه‌ی زرنگانه ای علیه اسلام‌شناسی نوشته بودند، درآنجا نویسنده، که کوشیده بود تا با تحریف کتاب، همان اتهامی راثابت کند که ازدوسال پیش قرار شده است مرابدان متهم کنند، در بحث شوری وانتخاب خلیفه، نویسنده از دستپاچگی نقد بحث "اجماع" را در انتخاب خلیفه که بمعنی اجماع امت است، بااصطلاح خاص فقهی "اجماع" فقها دریک حکم، اشتباه کرده بود وبمن حمله کرده بود، وقتی من جواب دادم که شمااشتباه کرده اید، نوشت این درتخصص ما است وشما که در این رشتهٔ ما نیستید نباید بما ایراد بگیرید!

با مسائل تازه وبی‌سابقه پیدا می‌شود وفقیه باید حکم فقهی آنرا تعیین کند، مثلاً سرقفلی ، بانك ، بلیت بخت آزمائی ۰۰۰ اماد رتشیع صفوی ، مردم د رهمه چیز مقلد کور وتسلیم مطلق روحانیِ خویش‌اند • وروحانیِ صفوی عقل وعلم ودین واحساس وسلیقه وفهم وزندگی فردی واجتماعی و سیاسی واخلاقیِ مردم راهم بافتویٰ ، که بصورت فرمان های کوتاه قاطعِ امر ونهی صادر می‌شود تعیین می‌کند ، مثلاً نویسنده ای صاحبنظر ، متخصص علوم‌طبیعی د رسطح جهانی امروز وآشنا باقرآن و معتقد ومتفکر ، تحقیقی علمی‌راجع به تکامل د رقرآن می‌کند ونظریه تازه ای راجع‌به خلقت آدم که یك بحث علمی وفلسفی است ابرازمی‌دارد که نتیجه یك عمر تحصیل وتدریس‌وتحقیق وتخصصِ وی است وصدها دلیل وآیه ازعلم وازقرآن آورده است وبه عنوان نظریه علمی تازه ای منتشر کرده است • نمی‌گویم چنین کتابی قابل انتقاد نیست ، هست ، امااز طرف یك قرآن شناس‌ومتخصص علوم وآشنا به بحث تکامل وصاحبنظر د رمبحث انسان شناسی د رعلم ود رقرآن ، اما، د رنظام صفوی ، مقلدی که خود ازخواندن کتاب عاجز است ، آنچه راازآن کتاب د ریافته ! د رکاغذی می‌نویسد واز روحانی خودش استفتائی‌کند ، روحانی هم نمی‌گوید این بحث د رصلاحیت من‌نیست ، این بحث اعتقادی وعلمی است ، به تفسیر مربوط است وبه علوم طبیعی ، کارمن فروع احکام‌فقهی است • براساس همان قضاوت عامی مقلدش که د ربارهٔ این کتاب استفتاء کرده است ، جواب می‌دهد ، فتویٰ صادر می‌کند که : " این عقیده فاسد است وبا

صریح قرآن و روایات معصومین منافات دارد ، برمؤمنین است که ازانتشار اینگونه کتب ضاله مانع شوند"! ناگهان یك نویسنده، محقق ومتخصصی که خواسته است ازتخصص علمی ممتازش وازپیشرفتهای جدید علمی درسطح جهانی به کشف یك نکته، قرآنی بپردازد ویك مسأله مذهبی را که همیشه درتکیه هاطرح بوده ، درمجامع علمی امروز مطرح کند ، وعالمی که عمرش راباکلاس وکتاب وتعلیم وتحقیق بسرآورده ، خودش را بایك عده از – " مؤمنین جوشیِ عصبانی که فتوای مجتهدشان راهم دردست دارند" روبرو می بیند که تکلیفش معلوم است ! بحث علمی تبدیل میشود به بحث عملی ! روحانی صفوی، باباشمل های مقلدش رامامور رسیدگی به نظریات علمیِ این نویسنده درموضوع تکامل کرده است ! یقهٔ نویسنده را توخیابان می گیرند که " بی دین ! توگفته ای درقرآن تکامل هست ؟ مگرقرآن – ناقص است ؟ مگرتوقرآن ما نقص هست که باید کم کم تکامل پیدا کند ؟ نوشته ای آدم تکامل پیداکرده ؟ حیوانات تکامل پیدا می کنند ؟ مگرچیزی که خداخلق کند ناقص است که بایدبتدریج کامل شود ؟ خدا ناقص خلق می کند وبعد طبیعت کار ناقص خدا را کامل می کند ؟ ای بی دین دشمن قرآن ، دشمن خدا ....! ای فلان ...

(انا لله وانا الیه راجعون !) .

درشهر خودمان مشهد ، ازخیابان رد می شدم ، اسم خودم وکتابم راباخشم وخشونت بسیار ازبلند گوی تکیه ای شنیدم (این ها از خصوصیاتشان این است که انتقاد های علمی شان رانسبت به نویسنده ای

کتابی، کمتر با خود نویسنده در میان می‌گذارند غالباً از رو برو شدن با نویسنده می‌گریزند، نظریات علمی انتقادیشان را در روضه های زنانه، تکیه های سینه زنی، محافل عزاداری، با عده ای بی‌تقصیر که برای خوردن چائی وریختن اشکی و زدن چرتی آمده اند، در میان می‌گذارند!)، _ وارد مجلس شدم، تیپ مستمعین جوری نبود که حتی احتمال آنکه یکی مرا بشناسد وجود داشته باشد. برنامه چای اجراشده بود وبرنامه اشک هنوز نرسیده بود وبرنامهٔ چرت اجرامی‌شد، و واعظ هم برای گرم کردن مجلس وپاره کردن چرت های مردم بیچاره، کارگر خسته ود هاتی های در هم شکسته وبهم ریخته، غریب، قیافه مراهی بیشتر وحشتناك وخطرناك تصویر می‌کرد وداد وبیداد که: چه نشسته اید که همه چیز ازدست رفت! جوانهاتان که ازدست رفتند و دانشگاه که رفت وحال نوبت بازارشده است وفرد اهم به سراغ شما می‌آید و اسلام شناسی به شماهم سرایت خواهد کرد، خودتان راواکسن پیشگیری بزنید!

نمی‌دانید این کتاب چه بمروز اسلام آورده است. نوشته در اسلام، درقرآن، تاریخ، جامعه، تمام حرکت بشریت در زمان، فلسفه، تاریخ، براساس چهار عامل است: سنت، تصادف، شخصیت وناس! اولاً می‌بینیداسمی ازخدا درکارنیست، یعنی مشیت الهی اثری درزندگی ندارد! اسمی ازپیغمبر نیست، اسمی از مولا، اسمی ازائمه معصومین نیست.

عوضش چیست؟ بجای خدا، بجای پیغمبر، بجای قرآن،

بجای دین، **بجای امام**، می‌گوید **ناس! بله**، خدا اثر ندارد، انبیاء اثر ندارند، **ائمه اثر ندارند**، مشیت الهی **در کار نیست**، ناس همه کاره است .. ناس **معجزه گراست**، سرنوشت **همه را ناس معین** می‌کند ... ناس ...

مؤمنین حاضر در مجلس هم که غالباً دهاتی‌های نزدیک مرز افغانستان بودند و همه شان به تأثیرات عجیب "ناس" کاملاً وقوف داشتند و شاید بعضی‌هاشان هم، در حال جذبات و خلسات ناشی از "ناس" بودند وقوطی ناس در جیب داشتند و نظریهٔ انتقادی گوینده را هم از خود گوینده و هم از نویسنده روشن تر و حسی تر می‌فهمیدند! در دلشان آرزو می‌کردند که کاش این نویسندهٔ کتاب را ببینند و حسابش را کف دستش بگذارند تا بفهمد که راه فروختن "ناس" در بازار این نیست که اسلام شناسی بنویسی و این مادهٔ بی‌ارزشی را که **از آهك و زرنیخ** و ... درست می‌کنند و بالا می‌اندازند، بجای خدا و رسول **و ائمهٔ طاهرین** بنشانی!

در تشیع علوی، تقلید در جزئیات فرعی عملی، **بصورت نظر** کلّی و بیان یك مفهوم عام است. **فقیه** طبق موازین علمی و تخصصی که در دست دارد نظر می‌دهد که مثلاً در انتخابات شرکت بکنید یا نکنید، با بیگانه ها که اکنون چنین نقش اجتماعی و اقتصادی یی دارند **معامله** بکنید یا نکنید، کتابی را که نویسنده اش غیر شیعی است بخوانیم یا نخوانیم، به مجالسی که گاهی از اتحاد مسلمانان در برابر استعمار غربی

ودشمنان فکری اسلام سخن می‌گوید برویم یا نرویم • تعیین موضوع یا مورد خاص باعقل وتشخیص خود مردم است • اما درتشیع صفوی , مقلد موارد خاص راهم ازروحانی‌اش میپرسد وروحانی‌اش هم صریحاً نظر خصوصی مثبت یامنفی می‌دهدو می‌گوید مثلا به فلان کس رای بدهید مرد صالحی است , به فلان کس رای ندهید مرد فاسدی است , فلان کتاب رابخوانید , چون‌نویسنده اش‌عماد الدین و ثقة الاسلام والمسلمین ومروّجُ الاحکام دین مبین و • • • است‌در آن مثلا نوشته است: " قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم : هرکس‌خربوزه بخورد , به بهشت وارد می‌شود " ! (۱) (قابل توجه پالیزکارهاومیدان دارها وبار فروشها وبخصوص اهالی مشهد وگرگاب اصفهان !) وفلان کتاب رانخوانید , چون نویسنده اش‌در آن گرچه صدهامطلب تازه دراصالت تشیع و احقیّت علی و معنی وصایت وغدیر وارزش‌جهانی خاندان پیغمبر وعدم صلاحیت دیگران نوشته ولی ننوشته که فلان صحابی فلان بیماری را داشته •

پس‌فساد عقیدهٔ مولف روشن است ومعلوم می شود که وهابی است و " ولایت" ندارد ! درست است که همیشه قلم وزبانش درخدمت اهل بیت بوده است وبااستدلال ومنطق وبینش‌امروز علمی ازتشیع وامامت و وصایت دفاع کرده است ولی "مسألهٔ امامت و ولایت واهل بیت به استدلال ومنطق وعلم واین‌چیزهامربوط نیست , این یک‌توفیق قلبی

۱ــ رك • کتاب " راه بهشت" چاپ مشهد

وعنایت الهی است که به هرکس خواست می دهد و از هرکس خواست دریغ می کند وهرکس دارد به دلیل وآیه احتیاجی ندارد وکسی راهم که قلبش سیاه بود واستحقاق هدایت ومحبت اهل بیت وکرامت ولایت نداشت، با دلیل وآیه به راه نمی آید واساساً مسأله ولایت بحث عقلی وعلمی نیست، تعبّدی وقلبی است" ! گذشته ازآن، « تولی وتبری ، ولایت واعتقاد به اهل بیت عصمت ، باصدها دلیل جامعه شناسی وتحلیل تاریخی ومنطقی وعلمی وسیاسی عمروابوبکر وشوراوسقیفه رامحکوم کردن وراه علی رانشان دادن نیست، فحش خواهرمادر وبد دهنی وحواله کردن حرفهای زشت نسبت به خلفا واصحاب وحتی همسر پیغمبراست وعلامت شیعه علی یعنی این حرفها»*.(برخی بی نظران معتقدند که مصلحت نیست این حرفها گفته شود ، اولاً ، گفته می شود ومی بینید ومی خوانید وشب وروز می شنوید که می نویسند ومی گویند وتلاش می کنند . این است که برهمه کسانی که به تشیع علوی وفادارند و به حیثیت شیعه وعلمای راستین شیعه که افتخارعلم ومذهب وتاریخ وفرهنگ اسلام اند دلبستگی دارند واجب است که به بدگوئی و پاسخگوئی آنهاوقت تلف نکنند ولی فقط تفکیک کنند و اعلام کنند که اینگونه استدلال مربوط به شیعه صفوی است که فرقه خاصی است وبه شیعه علوی مربوط نیست تاهم نویسندگان ودانشمندان منصف جهان اسلام بدانند که شیعه علوی حرف حساب دارد ، استدلال علمی ومنطقی وانسانی وتاریخی واجتماعی دارد ومنطقش در وصایت ، احقیت علی ، اصالت عترت و عدل وامامت وانتظار وشفاعت ومخالفت بامکتب

فقهی وروش تاریخی ونقش مذهبی تسنن ، منطقی است برپایهٔ ادب ، انصاف ، عقل وقرآن وانسانیت ونه تنها برای هرمسلمانی ، که هرانسان روشن ومنطقی وآزاد یخواهی پذیرفتنی است .

هم، روشنفکران تحصیلکردهٔ خودما که زبان واندیشه واستدلال ورفتار وتیپ فکری واجتماعی ومیزان انصاف وادب اینهارامِلاک قضاوت دربارهٔ مذهب ، اسلام وبویژه تشیع می‌گیرند بدانند که اشتباه می‌کنند ، این ها روحانیون رسمی نظام تشیع صفوی‌اند و وارث تشیع دولتی سه قرن پیش‌اند وشبیه به روحانیون رسمیِ متعصبِ سنی که وارث تسنّن دولتیِ سیزده قرن تاریخ خلافت اند (اموی ، عباسی ، عثمانی ...) وبخصوص شبیه ملاهای متعصب وشبه علمای مغرض و بدکینه وغالباً وابسته ای که دردنیای اسلام به سمپاشی علیه شیعه مشغول ومأمورند وفقط بااستناد به نوشته ها و نظریات واعمال واحکام دستگاه های تبلیغاتیِ روحانیت صفوی ، شیعه رادرمیان مسلمین بدنام می کنند ومی‌گویند:"شیعه ترکیبی است ازمجوس ویهود که تحت نام اهل بیت پیغمبر، بااسلام دشمنی می‌کنند وقرآن راناقص می‌دانند ، به ناموس پیغمبر اهانت روامی‌دارند ، اصحاب راازیک کنارتکفیر می کنند ، خلفا را ازاول عمر منافق وخائن ومشرک وفاسد می‌شمرند ، به نماز بامسلمین عقیده ندارند ، علی رامیپرستند ، جبرئیل راخائن می‌شمارند ومی‌گویند

۱ــ رك . اعلامیه چند صفحه ای عده ای ازبهترین نمونه های شاخص ملای صفوی علیه حسینیه ارشاد وبخصوص پشت نویسی آن بقلم یکی ازبرجسته ترین چهره های روحانیت صفوی علیه اسلامشناسی وطرزاستدلال این فرقه درد فاع ازتشیع وانتقاد به تسنن .

مأمور بود که رسالت رابه علی ابلاغ کند ، به محمد ابلاغ کرد !! مهر پرستی می‌کنند ، ازقبر شفا می‌خواهند ، بجای کعبه ، ضریح برای صلحای خود می‌سازند ودورآن طواف می کنند ، برای غیرخدا قربانی می‌کنند ، ائمه شان را درگردش کائنات وخلقت موجودات ونزول باران وتابش آفتاب وروئیدن گیاه دخیل وشریک خدامی‌دانند ، این‌ها مشرک‌اند ودشمن اسلام ومسلمین وقرآن وپیغمبر ...».

هرسال این علمای "تسنن اموی" بخصوص درسوریه ، و بیشتر درعربستان سعودی ، بالاخص درموسم حج که همهٔ مسلمانان جهان درمکه جمع اند کتاب ها ورساله هاواعلامیه هاوبرنامه های رادیوئی وتلویزیونی و منبرهاومجلس هااست که پخش می‌کنندونشرمیدهند وموجی ازتبلیغاتِ کینه توزانه ومسموم وخطرناک رادرمیان برادران مسلمان برمی‌انگیزند وتمام‌دلیلشان هم‌نقل‌نوشته های همین‌علمای "تشیّع صفوی" است ومابایداعلام کنیم که این جنگ زرگری که امروز در دنیای اسلام تشدید شده است جنگ تشیع علوی وتسنن محمّدی‌نیست ، جنگ " تشیع صفوی" است با " تسنّن اموی" که انعکاسی بودهٔ است از جنگ صفویه باعثمانی‌هاواستخدام مذهب درسیاست دودولت متخاصم ، ثانیاً این جنگ که تازگی درسراسرکشورهای اسلامی‌احیا شده است وبابرنامه های منظم وبودجه وحساب وکتاب دقیق وتاکتیک دقیق‌اجرا می‌شود ، بعدازجنگ اسلام وصهیونیسم است وطرح اتحاد وهماهنگی وتفاهم مسلمانان دربرابر خطرمشترک خارجی دراندیشهٔ همه مردم‌وبویژه

علمای راستین تشیع علوی وتسنن محمدی است ونقشه ، نقشه تفرقه افکنی د ر پشت جبهه است وبهترین وسیله برای اینکه ازخطر صهیونیسم غافل مانند ۰ این است که مردم سنی بترسند که خطر اسلام تشیّع است ومردم شیعی رابترسانند که خطر اسلام تسنن است ! وبرای دشمن چه موفقیتی بهترازین که نقشه ای طرح کنند ،که دو سربازی که درجبهه مقابل داخل یك سنگر کمین کرده اند وحمله می کنند ، ناگهان بجان همبیفتند واین یقهٔ رفیقش رابگیرد که : ــ توبودی که در رابه پهلوی حضرت فاطمه علیها السّلام زدی ۰۰۰ واویقهٔ این راکه : ــ توهستی که میگوئی عمرچنین چنان بوده است ؟ واز میان دادوقالی که این دوبرادر به راه انداخته اند وکشمکش برای تسویهٔ اختلاف حسابهای صدراسلام ، اگر کسی گوش داشته باشد ، صدای قهقههٔ پیروزی ومسخره ای را درساحل غربی رودخانه میشنود ۰

من ، سال گذشته بود ، که درمسجد النّبی (مدینه) ازمنبری شنیدم که یکی از واعظان تسنن وهابی ـ که وارثان تسنن اموی واسلام دولتی خلافت اند ــ باشور وشر عجیبی مسلمانان ناآگاه وبی تقصیر ومتعصب ولی علاقه مند به اسلام راتحریك می کرد وتکرار می نمود که : " این رافضی ها (تهمت آنها به شیعه) از یهود بد ترند ، یهود دشمن صریح ما است ، یهود زمین مارا ازما می گیرد ، این رافضی ها قرآن مارا می گیرند ، میرزا حسین نوری بزرگترین محدث وعالم رسمی شیعه کتاب نوشته است در رد همین قرآن که داریم ، نوشته این قرآن غلط است ، قابل اعتماد نیست ، کم

کرده اند , قرآن دست امامهای مابوده است والان دست امام زمان است و قرآن هم‌مثل امام غایب است , وجود ندارد ! یهود رعایای مارا میزند , اسیرمی‌کند , رافضی‌ها اصحاب رسول , ناموس‌رسول(ص) راهتك می‌کنند , یهود اهل کتاب است , رافضی ها بت پرست ومشرك‌اند, یهود ... رافضی ... یهود ... رافضی ... برای مسلمین , این شیعیان ازیهود بد ترند , این‌ها دشمنان داخل‌اند , این‌ها منافق اند ونفاق ازکفربد تراست ... " .

ومن بازدرهمین امسال , دوماه پیش‌ازاین منبر, یعنی‌ماه رمضان (دوماه پیش‌از ذیحجه که موسم حج است) , بازدرمسجدی در اینجاشنیدم که یکی‌از واعظان‌تشیع صفوی باشوروشری شبیه همان همکارش ــ که رل مقابل اورابعهده داشت ــ مسلمانان ناآگاه وبی تقصیر و متعصب ولی علاقه‌مند به اهل بیت , راتحریك می‌کرد وتکرار می‌نمود که : " این‌ناصبی‌ها (تهمت این‌هابه همه اهل تسنن) , این ــ سنی‌ها ازیهود بد ترند ! یهود کافراست , یعنی پیغمبر وامام ماراقبول ندارد امابغض وعناد شخصی ندارد , سنی‌هادشمن اهل بیت‌اند , می‌خواهم ازآنهائی که می‌گویند باید همهٔ مسلمین همدست باشند , بپرسم , شماهم ازآنهابپرسید , باید جواب گویند , این‌یهودی‌ها بودند که خانهٔ زهرای بتول راآتش زدند ؟ صهیونیست ها بودند که در به پهلوی دختر پیغمبر زدند ؟ اسرائیلی بودکه محسن ششماهه ... ؟ (دراینجا یك روضهٔ آتشین‌می‌خواند و دراوج تحریك احساسات مردم وبا

صدای شکسته وگریه آلود ، درمیان گریه وناله ای که ازمجلس برخاسته است فریاد می زند) آخربه این هابگوئید (یعنی به ماها!) که فدک را کی داد ؟ کی گرفت ؟ این تاریخ است ، تاریخ های خودشان است که اعتراف میکنند که مزرعه فدک مال یهودی هابود ، بدون هیچ جنگی ، فشاری ، دستوری ، یهودی ها آن رابه پیغمبر بخشیدند ، دودستی تعارف کردند ، واین سنی هابودند که آن راازاهل بیت پیغمبر بزورگرفتند ، غصب کردند ..."!

جنگ شیعه وسنیِ فعلی جنگ تشیع صفوی _ تسنن اموی است، برایِ اغفال ازجنگ اسلام _ استعمار ، جنگ مسلمان _ صهیونیست• همبستگی دوجنگ وهمزمانی این دوجبهه برهر کسی که ازدنیاخبر دارد روشن است• طرح تحریك آمیز وغیرعادی " غصب فدك " به شکل یك حادثهٔ زنده فعلی! برای غفلت از " غصب فلسطین است "•

من خود مسأله " غصب فدك " رادرکتاب "فاطمه ، فاطمه است" تشریح کرده ام که چه فاجعه ای بود وچرا چنین کردند ومبارزهٔ _ حضرت فاطمه برسرفدك چه مبارزه ای بود وچه فلسفهٔ عمیقی داشت ، امااین یك بحث فکری وتحلیل اجتماعی وحقیقت اجتماعی است ، وباید مطرح کرد ، اماتبلیغات چی های تشیع صفوی آنرابصورت یك رویداد فعلی که برادران مسلمان کشورهای اسلامی بخصوص فلسطینی ها بزور گرفته اند والان دارند آنرامی خورند وباید باآنهامبارزه کرد وپس گرفت! گونه ای طرح می کنند که شیعه خیال کند ، غصب زمین سیناوتپه های

جولان وبیت المقدس — که اسرائیل گرفته — مسأله مربوط به تسنن است ، اما مسالهٔ خاص شیعه غصب زمین فدک است ! فلسطین باید بااسرائیل مبارزه کند تازمین غصب شده اش راپس گیرد وشیعه باید با فلسطین مبارزه کند تا زمین غصب شده اش راپس گیرد !

تصادفی نیستکه درشهرما سبزوار یکی ازهمین مجاهدان جنگ آزادی بخش فدک ، یک ادعانامهٔ رسمی تنظیم می‌کند ، بر روی یکی ازفرم‌های رسمیِ عدلیه ، شکایت ازابی‌بکر، برای استرداد شش دانگ مزرعهٔ موسوم به فدک ، بااحتساب هزار وسیصد وهشتاد سال مال‌الاجارهٔ مربوطه ،شاکی سید حسین‌واعظی سبزواری یکی از ورثهٔ قانونی متوفی ؟ وتسلیم داد سرای سبزوارمی‌کند .

خواهان	خوانده	خواسته
سید حسین‌واعظی	ابوبکربن‌ابی‌قحافه	مزرعه فدک

آری باید بگوئیم ، باید نویسندگان منصف وروشنفکرومسئول درمیان برادران مسلمان‌ما — که هم ازتاریخ اسلام وحقایق اسلام آگاه اندوهم از سرنوشت کنونیِ مسلمانان ، — مردم خود راازخطراتی واقعی که جهان اسلام وایمان اسلام راتهدید می‌کنند آگاه کنند وازنقشه های دشمن و ستون‌های پنجم آن برای اغفال مردم وتفرقه وزنده کردن کینه های فرقه ای پرده بردارند ،باید بارشادت ، بافداکاری ، عمال داخلی دشمن — عبدالله ابی‌هاوکعب الاحبارها وچهره های نفاق راکه به نام عالم و واعظ وفقیه ومورخ ومفسر سنی‌مذهب ، ومدعیان سنت رسول ومعتقدان اسلام اصلی

ود ورازید عت ـ روحانی "تسنن اموی" اند و بلند گوهای صهیونیسم ، ـ
و همه جا به تحریك عواطف مذهبی مسلمانان علیه شیعه میکوشند
وماراد شمن خطرناك اسلام ومسلمانان معرفی می کنند وبذر کینه وعداوت
د ردلهای برادران مسلمان میافشانند ، رسواکنند ، به مردم بگویند که
تشیع همان اسلام است ود گرهیچ ، بگویند که شیعه همدست صهیونیسم
نیست ، د شمن مسلمین نیست ، بگویند که ناصبی ها ، وهابی ها ، وارثان
فقها و وعاظِ خلفای اموی اند ، بگویند که علمای منصف اهل تسنن ، ـ
اساتید حقیقی ، نویسندگان واقعی ، فقهای پاك اهل تسنن د ربارهٔ
شیعه اینچنین قضاوت نمی کنند ، این ها که کتابهائی چون " خطوط
العریضه " رامی نویسند و این شبه علمائی که د رجواز یا عدم جواز "ازدواج
زن مسلمان باشیعه " بحث فقهی می کنند ، این نویسندگان مشکوکی که د ر
موسم حج میلیون ها اوراق تبلیغاتی علیه شیعه پخش می کنند ، د ر
همین ایام ، د ررادیو وتلویزیون بحث نهج البلاغه راپیش می کشند وبد ان
می تازند ! مارامخالف قرآن وسنت معرفی می کنند ، د شمن همهٔ اصحاب
وفحاش به ناموس پیغمبر ومنکرحج ونماز وتوحید میشناسانند ، علی پرست
وامام پرست وقبرپرست وبت پرست ومشرك جلوه می د هند ... همهٔ این ها ،
باهمان ر د اهای بلند ولباس وآرایش روحانیت اسلام ولقب قاضی وامام و
مفسر ومحدث وخطیب وفقیه اسلام ، بلندگوهای صهیونیسم وارباب ن
صهیونیسم اند .

روشنفکران مسلمان اهل تسنن که هم ازاسلام خبر دارند ـ

وهم از مسلمانان وهم از دنیا ، باید مردمشان را روشن کنند تا فریب این دام هاو سمپاشی ها را نخورند ، بجای دشمنی با دشمن وکینهٔ یهود ونصارای استعمارگر که تا قلب اسلام رخنه کرده است ، دشمنی با دوست وکینهٔ برادران شیعی را در دل های خود راه ندهند ، با قلم وزبان های رشید وهوشیار وآگاه ومسئول خود نقاب های فریبندهٔ عالم روحانی وفقیه حنفی وشافعی وحنبلی ومالکی را برچهره های ایشان ـ که کعب الاحبارند و فقیه ومبلغ ومفسر مذهب بن گوریون ـ بدرانند ! ـ مردم بی غرض وبی تقصیر اهل تسنن (که تودهٔ مردم در همه جای دنیا بی غرض وبی تقصیرند) را با چهره واقعی شیعه ، تاریخ تشیع فرهنگ و مذهب تشیع علوی ، عالم راستین تشیع علوی آشنا کنند وبدانها بگویند که شیعه دشمن اسلام نبوده ونیست ، ایرانی ها رافضی های مجوسی ویهودی نبوده اند ، هرشش سند فقهی وحدیثی مذهب شما را ایرانی مسلمان نوشته است ، رؤسای فقه شما یا ایرانی اند یا تربیت شدهٔ ایرانی ، شیعه بزرگترین خدمتگزار فقه وتفسیر و تاریخ وفلسفه و فرهنگ اسلامی است ، هم اکنون نیز علمای راستین اهل تسنن شیعه را بزرگ ومحترم می شمارند عبدالرّحمٰن بدوی ، محقق جهانی اهل تسنن ، نهضت شیعی را بانی نهضت معنوی وحقیقت جوئی وعمق شکافی در اسلام میداند ، شیخ شلتوت مُفتی اعظم ومرجع رسمی روحانیت دنیای اهل تسنن ، مذهب شیعه را مذهب رسمی اسلام معرفی کرده است وبه همهٔ اهل تسنن اجازه می دهد که به فقه شیعی نیز می توانند عمل کنند !

به مردم دنیای اسلام اعلام کنند که مبانیِ اساسی عقاید شیعی را همهٔ نویسندگان بزرگ ومنصف اهل تسنن دراین عصر که مسائل روشن شده است وتعصب ضعیف، قبول دارند وخود برآن تکیه می‌کنند، طٰهٰ حسین، عقاد، بدوی، جودةُ السّحار، بنت الشّاطی، غزالی، حتی مسیحیان منصف و دانشمند عرب: جورج جرداق، کتانی، خلیل جبران، جورجی زیدان ... میگویند که تشیع علوی مشرك ومخالف قرآن وفحاش وقبرپرست وعلی پرست ... نیست، این حرفها وفحش‌ها وتهمت‌های "تسنن اموی" است، تشیع علوی هیچ نیست جزاسلام حقیقی، اسلام منهای خلافت، ظلم، جور، نابرابری، دروغ، بدعت ونفاق. تشیع اسلام است، اسلامی‌که تاریخ اسلام رالغی میکند تامکتب اسلام راخالص نگاه داشته باشد. تشیع فقط می‌خواهد اسلام را بجای آنکه ازسلسلهٔ خلفا بگیرد وعلمای وابسته به خلفا، ازاهل بیت بیاموزد، همین ودگر هیچ!

و روشنفکران شجاع شیعی نیزکه می‌دانند اسلام چیست؟ تشیع چگونه اسلامی است؟ علی‌واقعاً چه می‌گوید؟ چه می‌اندیشد؟ راهش کدام است ودردش‌کدام؟ می‌دانند که اهل بیت چه کانونی است؟ می‌دانند که علی‌وفاطمه وحسن‌وحسین وزینب وائمهٔ شیعی همه یك‌کار دارند وآن‌هم آموزشِ راستینِ اسلام است وازسوئی بادنیای امروز آشنایند، میدانند که استعمار یعنی‌چه؟ صهیونیسم چیست؟ بلندگوهای تسنن اموی دردنیای اسلام چه تصویری از تشیع رسم کرده اند؟ باید این‌کسانی‌راکه به

نام ولایت ، علی ، اهل بیت ، مهدیِ موعود ، غصبِ خلافت ، کربلا ، شهادت ، ... رل مقابل بلندگوهای تسنن اموی را درمیان شیعه بازی می‌کنند وهرد ونسخه هائی راکه کارگردان واحد بدستشان داده است می‌خوانند ، معرفی کنند ، باید به مردم بگویند که عمال تبلیغاتی تسنن اموی ، حرفهای تشیع صفوی ، عقاید علی اللّهی وشیخی وصوفی واسمٰعیلی را ـ بنام شیعه درمیان برادران اهل تسنن پخش می‌کنند وعمال تبلیغاتیِ "تشیع صفوی" ، حرفهای ناصبی‌ها ووهابی‌ها راکه "تسنن اموی" مخلوطی ازآنها است ، بنام همهٔ برادرآن اهل تسنن درمیان شیعه منتشرمیسازند .

روشنفکران مسئول وآگاه مسلمان باید مردم راازفریب این دستها ودام هابیاگاهانند ، باید به مردم بگویند که این‌ماکه بظاهر درلباس وآرایش مذهبی ، حکم می‌کنند که شیعه این‌است وسنی آن و ـ فلسطینی دشمن اهل بیت است واسرائیل‌ازنظر شیعیان بهتراست از فلسطینی‌وهرکه از اتحاد مسلمان‌ها سخن‌بگوید دشمن ولایت است ومخالف اهل بیت ... این‌ها وابسته به همان قطبی‌هستند که به نفعشان روضه" فدک می‌خوانند وازاینکه فدکِ رابه اهل بیت داده اند ازآنها سپاسگزاری می‌کنند وبعد هم بلافاصله پاداش های کلان می‌گیرند ووضع زندگیشان فرق می‌کند ، این هابه علمای شیعه ، به حوزهٔ علمی وبه مراجع وفقهای راستین وآگاه شیعه ربطی ندارند . باید به مردم‌بگویند ، فکراتحاد وتفاهم درمیان مسلمانان اساساً ابتکارشیعه است وعلمای شیعه

همیشه اینچنین بوده است واکنون نیزاینچنین است •

باید به مردم شیعه بگویند که آیت الله بروجردی مرجع بزرگ شیعه گام اول رابرداشت وحتی نماینده فرستاد ومؤسسه ای بنام "دارالتقریب بین المذاهب" درمصر به تأیید ایشان بود وبنیانگذار آن یك عالم ایرانی شیعی آقای شیخ محمد تقی قمی بود • فتوای شیخ شلتوت بر برسمیت شناختن مذهب شیعه درجامعه اهل تسنن وحتی دردانشگاه رسمی اسلامی الازهر به کوششهای ایشان صادر شد ؛ فتوائی که بعدها تسنن اموی آثارش رامحو کرد، وتشیع صفوی ، بکلی ازذهن هازدود وحادشدن مجدد مسأله صهیونیسم وحملهٔ اسرائیل، همه این کوششها رانقش برآب کرد تابجای آن، تفرقه وتخاصم رواج یابد •باید بگویند وبنویسند که اکنون نیز علمای بزرگ ومراجع عالیقدر شیعی اند که دربرابر تلاشهای بسیارو طرح وبرنامهٔ تبلیغات دستگاههای تشیع صفوی مقاومت می کنند ونمی گذارند سمپاشی ایشان در جامعهٔ شیعی دامنه پیداکند • باید اعلام کنند که عقیدهٔ علی پرستی و ولایت پرستی وامام پرستی وقبر پرستی مربوط به فرقهٔ صفوی است، علمای شیعهٔ علوی فتواهاشان روشن است • پرستش غیرخدا ، اصالت غیرخدا، اعتقاد به اینکه غیرخدا مؤثر است ، طواف به غیرکعبه ، وحتی محبت به غیرخدا جزبرای خدا، وامرخدا ودر راه خدا شرك است •

آنکه می گوید اسرائیل برای ما بهتراز فلسطینی است ، مقصودش " برای آنها " بوده است وراست هم می گوید • آنها بلندگوهای اسرائیل اند ، لباس هرلباسی که باشد •آنها مبلغ تشیع صفوی اند وبدتر از آن،

عالم تشیع فتوایش روشن است ، کمک مالی به فلسطینی را بابت وجوه مذهبی به نمایندگی امام قبول می کند و این را اعلام کرده است. فحاشی و بد زبانی های بی ناموسی و تهمت شرک و کفر و حرامزادگی ... به اصحاب پیغمبر منطق تشیع صفوی است ـ درست شبیه منطق تسنن اموی! منطق تشیع علوی درباره تسنن و درباره اصحاب روشن است. کتاب "النقض" از هزار سال پیش اکنون هست. کتاب های کاشف الغطاء ، سید شرف الدین و سید محسن جبل عاملی ، و ... در سالهای اخیر در دست همه هست. جز استناد به قرآن و سنت در آن هیچ نیست. جز انتقاد علمی و تاریخی و مذهبی در آن هیچ نیست. تصریح کرده است که سنی کشی و شیعه کشی که هر وقت دشمن خارجی مطرح است ، در داخل برپا می شود (جنگ سنی ـ شیعی ، همین امسال ، در پاکستان ! و کشتار وسیع ! و مبارزهٔ تازه جان شیعه ـ سنی و هیاهوی "ولایت کل مولائی" از این سو و جنجال "تحریف قرآن و همدستی با یهود" از آن سو !) کار ما نیست ؛ اختلاف شیعه و سنی ، (تشیع علوی و تسنن محمدی) مانند اختلاف دو عالم و دو فقیه یک مذهب است بر سر یک مسألهٔ علمی (۱) باید بگویند که تمامی فقیهان بزرگ ما ، همهٔ مراجع بزرگ ما رسماً و صراحةً فتوا داده اند که قرآن نه یک کلمه از کم شده است نه زیاد . هر کس به جز این عقیده داشته باشد منحرف است و در اشتباه ، باید با تمام قدرت قلم و بیان و ایمانی که دارند اعلام کنند که آنچه که اینجا این شعارهای خاص "تشیع صفوی" را عنوان می کنند ، طبق نقشه ای واحد است ، برای آنست که آنجا ،

۱ـ تعبیر و تشبیه از سید شرف الدین در آغاز المراجعات است .

بازیگران رل مقابل , علمای " تسنن اموی" , با استناد به این شعارها وبه این بهانه ها, شیعه رابکوبند , ماراد رجهان اسلام رسوا کنند وهمهٔ فداکاری واخلاص وایمان وافتخارات شیعه وارزش تشیع وفرهنگ و تاریخ وفقه واسلام تشیع راپایمال سازند , چهرهٔ علمای راستین شیعه واحساسات و افکار مردم مسلمان مارا درنظر برادرانشان مسخ کنند , دردل آنها عقده وکینه‌ٔ مارابکارند , ماراازهم بترسانند تاازاستعمار نترسیم , مارا روی در روی هم بسبج کنند تاازصهیونیسم پشت کنیم , مارابجنگ هم اندازند تافراموش کنیم که جبهه کجاست ؟

تصادفی نیست که همهٔ این کشاکش‌هاواحساس‌هاوتحریکات وبحث هاوحرف ها درهردوسوی متخاصم به یك نتیجه میرسد،ویك فتوی ازهردوقطب تسنن اموی وتشیع صفوی صادرمی شود وآن این است که در آنجا به‌این‌نتیجه میرسند که :

«پس برهمهٔ مسلمین ثابت شد که شیعه ازاسرائیل بدتراست»!

ودراین سو هم , دشمنان آنها همین‌نتیجه رامی‌گیرند که :

«پس برهمهٔ مؤمنین روشن شد که سنی ازاسرائیل بدتراست»

ومنطقاً وعملاً , جمع این دومعادله نتیجه اش این میشود که :

پس , برای تاریخ , برای عصرماوآینده وسرنوشت حوادث مسلم شد که :

«اسرائیل ازهمهٔ مسلمانان بهتراست»!

که می‌تواند حساب کند که بودجه ای‌که برای بدست آوردن ـ

چنین فتوائی ، درمیان خود مسلمین واز زبان رسمی مسلمین، به مصرف رسیده است چقدر است ؟

دراینجا است که نشان می‌دهد چرا تشیع علوی تکیه می‌کند که تقلید در اصول اعتقادی حرام است ! تکرار می‌کند که تقلید در مسائل عقلی جایز نیست . هرکسی خود باید ، به اندازهٔ قدرت مغزی وسرمایهٔ علمی‌اش، تحقیق کند ، بافکر واستدلال وکوشش شخصی خود تشخیص دهد . تشخیص فقط درزمینهٔ مسائل فنی وتخصصی فقهی در فروع احکام عملی است واین تقلید به تحقق واستقلال رای ومنطق وآزادی افکار صدمه نمی‌زند . چون تقلید عقلی نیست ، تقلید فنی وتخصصی است ، ازنوع تقلیدی است که من از یك متخصص اتومبیل میکنم در مورد رفع یك نقص فنی که نمی‌دانم یاسفارش فنی‌یی که درمورد نوع ودرجهٔ روغنی که باید بکار برم یا مواظبت هائی که باید ازآن بکنم واز نوع تقلیدی است که یك بیمار آگاه وتربیت شده وفهمیده ازپزشك متخصص معالجش می‌کند ، پزشکی که خودش انتخاب کرده وباعقل و فکروعلم وجستجو وتحقیق خودش درستی وعلم ومهارت اورا تشخیص داده است واین یك اصل منطقی در زندگی همهٔ انسان‌های متمدن است وهرچه تمدن پیشرفته ترمی شود وعلم وتکنیك وزندگی پیچیده تر ، تقلید ضروری تر ودامنه اش وزمینه اش متعدد تر ودقیق تر ، بطوریکه انسانی که درشهرهای بزرگ امروز زندگی می‌کند بیشتر تقلید فنی می‌کند تا یك ساکن روستای سادهٔ قدیمی، یا یك مسافر جت یا آپولو بیشتر دربرابر مسئولین هدایت وکنترل تقلید می‌کند

وباید تسلیم باشد تا مسافر یک کاروان نسبت به کاروانسالار وباگاری چی وارابه ران •

آنچه خطرناک است تقلید عقلی است وتقلید فکری • این عامل سقوط عقل وعلم وآگاهی وشعوراست و نفی انسان بودن انسان• چراکه انسان یعنی موجودی که دوشاخصهٔ بارز دارد •یکی فکر می‌کند , دیگری انتخاب می‌کند (عقل و اختیار) • تقلید این دواستعداد راد رانسان می‌کشد واورامقلدی مهوع ومیمون وارمیسازد • بدینگونه است که تقلید که در تشیع علوی عامل رشد علمی ونظام فکری بود د رتشیع صفوی انسان ها را تبدیل به انعام الله واغنام الله می‌کند • این است که می‌بینیم د راسلام، خدا, پیغمبر وعلی با "ناس" (مردم) باچه حرمتی سخن می‌گویند • حتی خداوقتی حکمی می‌دهد استدلال می‌کند , علتش را , فلسفه اش راو نتیجه اش رابازمی‌گوید • امااین‌ها, مردم را " عوام کالانعام" میانمند , آنهاکالانعامشان پرورده اند •

میپرسم برادر چراتو دیگربه فلان مجلس‌نمیروی ؟ می‌گوید : آقافرموده اند : نرو ! میپرسم چرا ؟ می‌گوید : آقا فرموده اند که آنجا هم تشویق موسیقی میکنند وهم به اندازهٔ کافی ولایت ندارند , هم خانم ها بی حجاب می‌آیند وهم اصلاًصلاح نیست رفتنش !

میپرسم , توخودت که آنجامیرفتی , همه رامی‌شناختی, برنامه‌اش رادیده ای وشنیده ای , واقعاً اینجوری است ؟ میگوید : نه , من که در تمام چند سالی که میرفتم راستش هیچ انحرافی وکوچکترین اشکالی ازین نظرها

ندیدم ومتوجه این چیزها نشدم وخیلی هم معتقد شده بودم• میپرسم :
آقا، چیزی دیده اند؟ کدام نشریه اش، برنامه اش، سخنرانیش ،کدام
جلسه اش را آقا نپسندیده اند؟ وانگهی بایک یاچند سخنرانی یانوشته
که نمی شود درباره یک مؤسسه بزرگ قضاوت قاطع وکلی کرد! می گوید:
آقا هیچیك ازبرنامه ها وکتاب هاودرسهاوسخنرانی های این مؤسسه
راندیده ونشنیده اند وهیچکدام ازاشخاص این مؤسسه رانمی شناسند•
ازاومی خواهم که : یك روز به آقابگو خودشان تشریف بیاورند ازنزد یک
ببینند وبعد قضاوت بفرمایند ، اگر اشکالی ببینند تذکر بفرمایند، راهنمائی
کنند ، اگرفایده نکرد ، بعد دستوربدهند که کسی نرود •می گوید :
آقا اصلاً دراینجا تشریف ندارند!

میپرسم : پس آقاازکجابه چنین قضاوتی رسیده اند ونظر
قاطع هم درباره یك کتاب ، یك درس یایك مؤسسه علمی دینی داده اند ؟
می گوید : " اشخاص " میروند آقارامی بینند ونامه هم خیلی برای آقاعلیه
مؤسسه میرود ، این است که آقا فرموده اند : نروید! میپرسم : آن ـ
"اشخاص" چه تیپ اشخاصی هستند ؟ اولاً سالم اند ؟ ثانیاً عالم اند ؟
ثالثاً اقلاً آنها خودشان مستقیماً خوانده اند ورفته اند ودیده اند ؟

می گوید : خیر، اشخاص " خیر" هستند ودربازار اغلب "معتبر" ند
وچون نمازمی خوانند ، روزه می گیرند ،وجوهات می پردازند معلوم است که
افراد درست ومتدینی هستند ودروغ نمی گویند •

میپرسم : ازاینجامعلوم میشود که فقط " سالم"اند ، عالم

چی ؟شناختمستقیم چی ؟می‌گوید :والله من دیگراین چیزهایش راخبرندارم • همینجوری می‌گویم ، شاید آقااز طرق دیگری مطلع شده اند وخودشان با وسایلی که دارند تحقیق فرموده اند وازمخبرصادقی کسب اطلاع میفرمایند • میپرسم این‌هاهمه درست ، اماتوخودت که هم‌باچشمهایت وهم باگوشهایت دیده ای وشنیده ای که آنچه به آقاعرض‌کرده اند صحت ندارد ، چراتو درباره چیزی که می‌شناسی وحتی‌میبینی ، قضاوت آقایی راکه ندیده ونشنیده است قبول می‌کنی ؟

می‌گوید : د ! یعنی می‌گویی من برخلاف امر آقاعمل کنم ؟

می‌گوئیم : نه ، وقتی دیدی ذهن آقارا عده ای که معلوم هست چه کسانی‌اند ، مشوب کرده اند ، می‌خواستی بخاطر دفاع ازیك حقیقت که عناصری می‌خواهند پامال کنند وبخاطر روشن شدن ذهن آقا که این خرابکاران مشکوك آنراخراب کرده اند ، خدمت آقا مشرف شوی وآقارا در جریان بگذاری وبه عرضشان برسانی که آنچه به عرض آقا رسانده اند خلاف است ومن خودم ازنزدیك آشنایم ودیده ام وشنیده ام ودرست بر خلاف آن چیزی است که درذهن آقاهست• می‌گوید : بله ، اتفاقاً چند بار همشرفیاب شدم ، باراول عده ای آمده بودند وبشدت آقا را علیه این کتاب واین‌انجمن تحریك می‌کردند وهی می‌گفتند : " میگویند••• میگویند ، همه جامی‌گویند ، خیلی‌هامی‌گویند ••• شهرت دارد •••به تواتر نقل شده است که •••" دیدم صلاح نیست حرفی‌بزنم ، چون آقاازشدت ناراحتی حالشان بهم خورد •دفعه دوم ، شرفیاب شدم، نمی‌دانم

جریان چه بود که آقازاده آقا اصلاً مصلحت ندیدند فعلاً در این بابت صحبتی بشود • دفعهٔ سوم , گفتم , اما از دست پاچگی با لحن بی ادبی عرض کردم وپشیمان شدم • عرض کردم آقا این مطالبی که دربارهٔ آن کتاب وآن مجلس فرمودید , وظیفهٔ خود دانستم که به عرض برسانم که خلاف به عرض رسانده اند وآن بار خواستم به عرض برسانم دیدم دیگران دارند به عرض میرسانند صلاح ندیدم که به عرض برسانم • • •

یك مرتبه آقا با عصبانیت فرمودند اشخاص موثّق به من خبرداده اند ومن بآنها اعتماد دارم •

من هم عُقده لای گلویم راگرفت ودست آقارا بوسیدم وآمدم بیرون وگفتم دیگر غلط میکنم به همچون مجلسی بروم یا همچنین کتابی رابخوانم •

یکی ازدوستان دانشمندم که از علمایِ "تشیع علوی" است مطلبی راگفت که بهترین نمونه است ازنظر روانشناسی وانسان شناسیِ فرهنگی درنظام تشیع صفوی ونشان می دهد که دراین فرقه اساساً ذهن مؤمن رابقدری منحط وضعیف وتقلیدی بارمی آورند که ازحدّ انسان های اولیهٔ نوع کرومانیون هم ازنظر هوشی وقدرت مغزی پائین تر است وبرای ما قابل تصور نیست که بفهمیم دراین ذهن چه هامی گذرد واساساً مکانیسم آن — چگونه است•

می گفت , درمسجد گوهرشاد مشهد میرفتم, خانمی آمد , بـ اعتبار لباسم , خیال کرد ازروحانیون مذهب " تشیع صفوی" هستم وگفت:

آقا : یك استخاره بفرمائید " ! برای آنکه دلش نشکند ، تسبیحم را درآورد و روبه قبله ایستادم ومشغول ذکر ومقدمات ذهنی برای انجام عمل استخـاره ، دیدم گفت : آقا ! گفتم : بله همشیره ! گفت : "لطفاً همان نیتش راهـم خودتان بفرمائید " ! !

می‌بینم که این "آقا " در مذهب صفوی اصلا خودش همه کار را میکند : بجای مردم فکر هم می‌کند ، نیت هم می‌کند ! ومرید مقلد ، بقدری دربرابرش ذلیل وزبون است که خصائص وحقوق طبیعی انسانی را هم فاقد می‌شود و حتـی برخلاف مشهودات حسی ومحسوسات عینی و واقعیات لمس وروشن وبدیهـی هم رای می‌دهد وآن هم درباره چیزی یا کسی که هیچ اطلاعی خودش ندارد ومنابع خبرش هم بازهمین خود عوام الناس‌اند و شخصی بنام آقای : " می‌گویند. " ! با این همه ، مرید دربرابر آقا ، عقلش را وحتی حسش را هم نفی وقضاوت مسلـم خودش را انکار می‌کند ودراینجا است که هم معنی وهم عمق ودرجه معنی ایـن آیه جلیل قرآن روشن می‌شود که :

اتخذوا احبارهم ورهبانهم ارباباً من دون الله (توبه آیه ۳۱)

ومامی‌دانیم که درتاریخ یهود ومسیحیت هرگزدوره ای وفرقه ای نبوده است که روحانیون دین خود راپرستش کنند . واینجا است که : قرآن خود تفسیر می‌کند که پرستش کردن کسی غیرازخدا به چه معنی است ؟ "این هااحبار و راهبان ـ یعنی روحانیون ـ خود را هم غیراز خدا ، ارباب می‌گرفتند " . ارباب گرفتن یعنی چه ؟ ارباب ، جمع رب است ،

رب ، یعنی همین : آقا !

دربرابر برده ، مملوك ، بنده !

و "مرید "! "مراد "! و "ارادت" رابطهٔ میان این آقاواین‌بنده، درمذهب "آقاپرستی" :

الف: درفرهنگ باستانی‌ایرانی که بقول فردوسی : "همه بندگانیم "خسروپرست" ،تقلید ازخسروبه حدی‌است که بگفتهٔ سعدی :

اگراوروز راگوید شب است این   بباید گفت : "اینك ماه وپروین "!

ب : ودرتصوف ، پرستش‌مراد شرط اول قدم است ، تقلید ازپیر روحانی‌تاآنجا است که بقول حافظ :

به می سجاده رنگین کن ،گرت پیرمغان‌گوید
که سالك بی‌خبرنبود ز راه ورسم منزل‌ها ٠

ج :ودرناسیونالیسم‌یاقومیت ،تمایل‌به قهرمان پرستی‌ازمشخصات‌آن استکه غالباً بصورت"پیشواپرستی "تجلی‌می‌کند ،چه ،درچنین روحی‌که بریک جامعهٔ‌نژادی‌یاقومی‌حاکم میشود ،روح جمعی ، یعنی‌روح قومی‌یانژادی دریک شخصیت که پیشوااست یارهبر، تجسم می‌یابد ومردم در پرستش‌اوخصائص فوق طبیعی‌یاالهی که برای اوقایل می‌شوند ، روح ملی‌یانژادی قوم یاجامعه خود رامی‌ستایند ٠ نمونهٔ‌اعلایش‌درعصرما ، فاشیسم ونازیسم درآلمان وایتالیا میباشد ٠ این است که تشیع علوی که توحید مطلق وناب است وعلی‌مظهربندگی ویژهٔ خدا ، در" تشیع صفوی " بصورت‌یك تثلیث درمی‌آید ومردم رعیت فکری آقاهای دینی ودنیائی میشوند واین رابطهٔ پرستش‌را در تشیع صفوی از سه عنصر گرفته اند ، سه عنصری که صفویه ترکیبی‌ازآنها است : — سلطنت‌،تصوف وقومیت ، وباپوششی ازاسلام ومجموعاً " تشیع صفوی " ! که درآن ،مردم هم خود خدارامی‌پرستند وهم سایهٔ خدارا وهم آیهٔ خدارا ٠

سخن بسیار است وفرصت که وامکانات کمتر! همین اندازه که نسل روشنفکر ومسئول این جامعه بیش وکم آگاه شوند که چه دابه روز ماوایمان ما وفرهنگ وتاریخ ومذهب ومردم ما آورده اند کافی است دامنهٔ مسئولیت خود رااحساس کنند وبدانند که چقدر کارهست که درانتظار همت وایثارواندیشه واراده‌ٔ آنهااست .

دراینجا ، تاآنجاکه مجال هست ، اصول اعتقادی این دوفرقه ای را که ظاهراً بهم بسیار شبیه اند وباطناً ضد هم اند ، فهرست می‌کنم وهر اصلی رادرهرد ومذهب معنی می‌کنم :

درتشیع علوی :

وصایت : یعنی توصیهٔ پیغمبر، به فرمان خدابرای نشان دادن لایق‌ترین وذیحق‌ترین ،برمبنای علم وتقوی که در خاندان اویند .

امامت : یعنی رهبریِ پاک انقلابی برای هدایت مردم وبنای درست جامعه وبردن اجتماع بسوی آگاهی ورشد واستقلال رأی وشخصیتهائی که " انسان مافوق " اند وتجسم عینی مذهب اند برای

درتشیع صفوی :

وصایت : یعنی اصل حکومت انتصابی موروثی وسلسلهٔ ارثی تنهابرمبنای نژاد وقرابت خانوادگی .

امامت : یعنی اعتقادبه دوازده اسم معصوم مقدس ماوراءالطبیعی "فوق انسانی" وتنهاوسیلهٔ تقرب وتوسل وشفاعت ودوازده فرشته برای پرستش وموجوداتی غیبی شبیه به امشاسپندان وخدایان کوچک

در تشیع علوی :

شناختن وپیروی کردن وازآنها آگاهی وتربیت یافتن .

عصمت : یعنی اعتقاد به پاکی وتقوای رهبران فکری واجتماعی ، پیشوایان مسئول ایمان ، علیه حکومت مردم یعنی نفی حکومت خائن ، نفی پیروی ازعالم ناپاک ، روحانی نادرست و وابسته به دستگاههای خلافت .

ولایت : یعنی تنها دوستی ورهبری وحکومت علی وعلی وار راپذیرفتن و لاغیر، دوستی علی ، زیرااونمونهٔ عالی بندگی خدااست ، رهبری اش چون چراغ روشن هدایت است ورائد راستین قبیلهٔ بشریت ، وحکومتش ، چون تاریخ انسان آرزوی عدل

در تشیع صفوی :

پیرامون خدای بزرگ آسمان .

عصمت : یعنی ذات مخصوص وصفت استثنائی خاصِ موجودات غیبی که ازنوع انسان خاکی نیستند ولغزش وخطانمی توانند کرد واعتقاد به اینکه آن چهارده تن چنین ذات هایی بودند .

یعنی اثبات طبیعی بودن حکومت خائن ، قبول عالم ناپاک وروحانیِ منحرف و وابستهٔ ظلمه ، چون این ها که معصوم نیستند .

ولایت : یعنی تنها حُبّ علی رادا شتن وازهرمسئولیتی مُبرّیٰ بودن وبهشت رابخاطر ولایت تضمین کردن وآتش دوزخ کارگرنیفتادن واعتقاد به اینکه ولایت به درد خلق واداره جامعه نمی خورد ، بلکه به خدا کمک می کند ودراداره جهان طبیعت دست اندرکار

در تشیع علوی :

وآزادی وبرابری اوراد پنج سال حکومتش دارد وملت ها همه به آن نیازمندند .

شفاعت : عامل کسب " شایستگی نجات " .

اجتهاد : عامل حرکت مذهب در زمان وپابپای تاریخ وانقلاب دائمی وتکاملی در بینش مذهبی وتکامل وتناسب حقوقی در تغییروتحول نظام .

تقلید : رابطهٔ منطقی وعلمی و طبیعی ولازم میان عامی یاغیرمتخصص باعالم متخصص علوم مذهبی ، در مسائل عملی وحقوقی که جنبهٔ فنی تخصصی دارد .

در تشیع صفوی :

است .

شفاعت : وسیلهٔ " نجات ناشایسته " !

اجتهاد : عامل ثبوت و جمود ومانع پیشرفت وتغییروتحول ونوآوری و وسیلهٔ تکفیروتفسیق ومحکومیت مطلق هرکار تازه ، حرف تازه ، راه تازه ای در راه دین ، در نظام زندگی ، در فکر ، در علم ، در جامعه ، در همه چیز !

تقلید : اطاعت کورکورانه ازروحانی وتابعیت مطلق وبی چون و چرا از عقل وعقیده وحکم روحانی ، و به تعبیرقرآن ، پرستش روحانی مذهبی !

در تشیع علوی :

عدل : عقیده‌ایست دربارهٔ صفت خدا که عادل است وجهان برعدل است ونظام اجتماع وزندگی نیز باید برعدل باشد وظلم ونابرابری، نظامی غیرطبیعی وضد الهی است و عدل یکی ازدو پایهٔ اساسی مذهب است، که عدل هدف رسالت است، شعار بزرگ اسلام است.

دعا : متنی است که می آموزد، آگاه می‌کند، نیکی وزیبائی را تلقین می‌کند، وعملی است که روح را به معراج روحانی میبرد، از روز مرگی بدر می‌کشد، به خدا نزدیک میکند، تعلیم وتربیت می‌دهد.

انتظار : آمادگی روحی وعملی و اعتقادی برای اصلاح، انقلاب،

در تشیع صفوی :

عدل : بحثی است در صفات الهی، مربوط به بعد ازمرگ وپیش بینی یا تعیین تکلیف برای خدا که درقیامت چگونه قضاوت میکند؟ به این طرف، پیش ازمرگ مربوط نیست، چون، پیش ازمرگ بحث عدل مربوط به شاه عباس است. کارقیصر را به قیصر واگذار، کارخدا را به خدا. دنیا قلمرو سلطنت شاه عباس است، آخرت قلمرو سلطنت خدا!

دعا : وردی است که خاطر جمعی می‌آورد، تخدیر می‌کند، امید واهی میدهد ثواب های بی ربط به قضیه بار می‌آورد و جانشین مسئولیتهای سنگین که خرج دارد وزحمت وضرر وخطر می‌شود.

انتظار : وادادگی روحی وعملی واعتقادی برای تسلیم به وضع موجود،

در تشیع علوی :

تغییر وضع جهان وایمان قاطع به زوال ظلم وپیروزی عدل وروی کار آمدن طبقهٔ محروم واسیر و وراثت زمین به تودهٔ غارت شده وانسان های صالح وخود سازی برای انقلاب جهانی .

غیبت : مسئولیت مردم در تعیین سرنوشت ، ایمان ، رهبری وزندگی معنوی واجتماعی خود . برای تعیین رهبری ازمردم آگاه ومسئول وپاک که بتواند جانشین رهبری امام باشد .

در تشیع صفوی :

توجیه فساد و جبری دیدن هرچه آید سال نوگویم دریغ ازپارسال ونفی مسئولیت ، یاس ازاصلاح ومحکومیت قبلی هرقدمی .

غیبت : سلب مسئولیت ازهمه کس ، تعطیل همهٔ احکام اجتماعی اسلام ، بیهوده بودن هرکاری ، غیرمشروع بودن قبول هرمسئولیت اجتماعی بعذر اینکه فقط امام می تواند رهبری کند وفقط از امام می توان تبعیت کرد ودربرابر امام می توان مسئول بود واوهم غایب است ، پس هیچی به هیچی !

* * *

تشیع علوی تشیع شناخت است و محبت

تشیع علوی تشیع سنت است

تشیع علوی ، تشیع وحدت است

تشیع علوی ، تشیع عدل است

* * *

تشیع صفوی ، تشیع جهل است ومحبت

تشیع صفوی تشیع بدعت

تشیع صفوی تشیع تفرقه

تشیع صفوی تشیع عدل است .

(عدل در جهان ، در جامعه ، در زندگی).	(عدل فلسفی ، عدل در روزقیامت، مربوط به ازمرگ به بعد !)
تشیع علوی تشیع رسم است	تشیع صفوی تشیع اسم
تشیع علوی تشیع پیروی است	تشیع صفوی تشیع ستایش ،
تشیع علوی تشیع اجتهاد است	تشیع صفوی تشیع جمود
تشیع علوی تشیع مسئولیت است	تشیع صفوی تشیع تعطیل همهٔ مسئولیت ها
تشیع علوی تشیع آزادی است	تشیع صفوی تشیع عبودیت ،
تشیع علوی تشیع انقلاب کربلا است	تشیع صفوی تشیع فاجعهٔ کربلا ،
تشیع علوی تشیع شهادت است	تشیع صفوی تشیع مرگ
تشیع علوی تشیع توسل برای تکامل است	تشیع صفوی تشیع توسّل برای تقلب
تشیع علوی تشیع توحید است	تشیع صفوی تشیع شرک ،
تشیع علوی تشیع اختیار است	تشیع صفوی جبر ،
تشیع علوی یاری حسین است	تشیع صفوی گریه بر حسین
تشیع علوی تشیع انسانیت است	تشیع صفوی تشیع قومیت
تشیع علوی تشیع امامت علوی است	تشیع صفوی تشیع سلطنت صفوی ،
تشیع علوی تشیع انتظار مثبت است	تشیع صفوی تشیع انتظار منفی
تشیع علوی تشیع تقیّهٔ مبارزِ دلیراست	تشیع صفوی تشیع تقیّهٔ بیکارهٔ ترسو

وبالاخره ،

خواهران ، برادران ،

تشیع علوی ، تشیع صفوی ،

تشیع "نَه" است تشیع "آری" !

والسلام

۱۲۵ ریال

شماره ثبت ۴۵۲